



بازخوانی برخی زوایای عاشورا

بر اساس درس گفتارهای
آیه الله علامه شیخ محمد رضا جعفری

بازنویسی و تنظیم: نیره روحی
ویراستاری علمی: سمیرا مهدی نژاد
با نظارت: دکتر عبدالحسین طالعی



انتشارات نبأ

سرشناسه: جعفری، محمدرضا، ۱۳۱۰ - ۱۳۸۹
عنوان و پدیدآور: بازخوانی برخی زوایای عاشورا: براساس درس‌گفتارهای
علامه شیخ محمد رضا جعفری / تنظیم و ویرایش: نیره روحی، سمیرا
مهدی‌نژاد؛ با نظارت: عبدالحسین طالعی.
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نیا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص.
شابک: ۵-۸۹-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: قیبا
موضوع: حسین بن علی علیه السلام، امام سوم، ۴-۶۱ ق.
موضوع: عاشورا، تاریخ، واقعه کربلا، عاشورا، فلسفه.
شناسه افزوده: روحی، نیره، ۱۳۵۰، تنظیم‌کننده، ویراستار.
شناسه افزوده: مهدی‌نژاد، سمیرا، ۱۳۶۰، تنظیم‌کننده، ویراستار.
شناسه افزوده: طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰، ناظر.
رده‌بندی کنگره: ۲۱۳۹۷ ب ۷ ج / ۵ / ۴۱ BP
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۲۱۷۵۳



انتشارات نیا

بازخوانی برخی زوایای عاشورا

بر اساس درس‌گفتارهای آیت الله علامه شیخ محمد رضا جعفری

تنظیم و ویرایش: نیره روحی / سمیرا مهدی‌نژاد

با نظارت: دکتر عبدالحسین طالعی

حروفچینی: انتشارات نیا / صفحه‌آرایی: مشکاة

چاپ و صحافی: دالاهو، صالحانی

چاپ اول: ۱۳۹۷ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۱۲۰۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعتی، روبروی ملک،

خیابان شبستری، خیابان ادیبی، شماره ۲۶

صندوق پستی: ۳۷۷ / ۱۵۶۵۵

تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲ فاکس: ۷۷۵۰۴۶۸۲

شابک: ۵-۸۹-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸

ISBN 978 - 600 - 264 - 089 - 5

فهرست مطالب

مقدمه	۵
مروری بر زندگی مرحوم علامه آیت الله شیخ محمد رضا جعفری	۱۱
فصل اول: تاریخ اسلام یا تاریخ مسلمین	۱۷
نقش اختیار در هدایت انسان‌ها	۲۳
اهمیت بهره‌مندی از فرصت‌ها	۲۷
بررسی چند نکته در مسأله‌ی امامت	۳۶
ائمه <small>علیهم‌السلام</small> ، وارثان علوم نبوی	۴۹
محبت به اولیاء الهی <small>علیهم‌السلام</small> ، از بزرگترین نعمت‌های خداوند	۵۶
اهل البیت <small>علیهم‌السلام</small> ، محور دوستی و دشمنی	۶۳
تبری، مرزی روشن‌کننده	۶۹
فصل دوم: حرکت امام حسین <small>علیه‌السلام</small> ، مأموریتی الهی	۷۵

- آگاهی امام حسین علیه السلام از فرجام کار خویش ۸۳
- تحولی در نظام خلیفه‌ای، از اثرگذاری‌های واقعه‌ی عاشورا ۸۹
- تقسیمات سیاسی در کوفه ۱۰۱
- چگونگی انبوه شدن لشکر ابن‌زیاد ۱۰۴
- تعبات قبیله‌ای و بغض نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام، دو عامل مهم در رویداد کربلا ۱۰۶
- وصیت امام حسین علیه السلام، پرهیز از ظلم در هر موقعیتی! ۱۱۱
- شئون والای حضرت سیدالشهداء علیه السلام ۱۱۴
- فصل سوم: جناب مسلم بن عقیل رضی الله عنه، سفیر امام حسین علیه السلام** ۱۱۹
- تعداد شهدای کربلا ۱۲۷
- صبر و عزم و یقین، ویژگی اصحاب امام حسین علیه السلام ۱۲۹
- شهادت فرزندان امام حسین علیه السلام ۱۳۳
- فرزندان مسلم بن عقیل یا فرزندان عبدالله بن جعفر؟ ۱۳۵
- کتابنامه ۱۳۹

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال رسول الله ﷺ: مَا تَصَدَّقَ النَّاسُ بِصَدَقَةٍ مِثْلَ عِلْمٍ يُنْشَرُ

مردم صدقه‌ای نداده‌اند به مانند علمی که منتشر کنند.^۱

[۱]

رسول رحمت، از طریق دو یادگار ماندگار خود (قرآن و عترت) چشمه‌ای جوشان از علم الهی برای امت بر جای نهاده تا دل و جان را از آن سیراب کنند. این سفره گسترده برکت خیز معنوی چنان است که همواره می‌توانیم لقمه معرفت از آن برگیریم و توشه راه خود و دیگران داریم.

اما این فریضت است نه محض فضیلت. یعنی وظیفه‌ای است

که آن پیامبر مهر پرور بر دوش عالمان ربانی نهاده تا خوان احسان معنوی برای امت بگسترانند و همگان را بر این خوان نور بنشانند. به سبب این امتیاز است که آنها را «قری ظاهرة» دانست که مردم را به «قری مبارکه» می‌رسانند؛^۱ و هم به سبب این جهاد است که خدای متعال فرمود: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

شکر این نعمت والای بیمانند، به فراگرفتن و یاد دادن است؛ تا مقدمه‌ای باشد بر ایمان و ترویج و گسترش و دفاع از آن و عمل به آن. یعنی گستراندن نور در فضای ظلمت زده این جهان.

[۲]

علامه محقق مرحوم آیه الله علامه محمد رضا جعفری نجفی در شمار بزرگ مردانی است که بدین‌گونه زیستند. عمری بر خوان احسان خاندان نور نشست، بدان سان که هرگز خود را از آن سفره سیر و سیراب ندید.

او به راستی عامل بود به این حدیث شریف که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف خاندان نور فرمود:

«فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رَدُّوهُمْ وَرُودَ الْهِمِّ
الْعِطَاشِ»^۲

۱. چنانکه از توفیق شریف حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بر می‌آید. بنگرید: کمال‌الدین ج ۲ ص ۴۸۳؛ غیبت شیخ طوسی ص ۳۴۶؛ اعلام الوری ج ۲ ص ۲۷۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

نتیجه آنکه: مدام، از این آبشخور زلال معرفت بنوشید و بنوشید و بنوشید، توشه راه بردارید و به تشنگان برسانید. جعفری در این راستا، یک عمر کوشید. از اوان نوجوانی تا پایان عمری هشتاد ساله. از این چشمه نوشید و نوشانید. لقمه‌ها از این خوان برگرفت و به همگان بخشید.

در این مسیر، از نام و نان گریزان بود. تنها به خدمت اندیشید نه شهرت. بدین‌روی شناخته نشد. به مصداق «المؤمن فی الدنيا غریب» در غربت ماند و در غربت رفت. و بجز معدودی یاران نزدیک و شاگردان خاص، کسی او را نشناخت؛ درس‌هایش در حد همان افراد معدود باقی ماند و آثار مکتوب او نیز چندان شهرت نیافت. اما او چنان بود که: «چون آذرخش در سخن خویش زیست»، جان در راه آرمان نهاد و جاودانه شد.

بزرگ مردی از میان ما رفت، انبوهی درس‌گفتار از خود بر جای نهاد و اندوهی بزرگ بر جان ما نشاند.

[۳]

بنیاد فرهنگ جعفری در آخرین سالهای حیات آن فقید بر اساس کتابخانه و یادداشتهای نفیس و گنجینه صوتی دروس ایشان در قم شکل گرفت. از همان زمان، تدوین و نشر مکتوب آثار استاد فقید را در برنامه‌هایش قرار داد و گام‌هایی بلند برداشت.

اما نسبت به حجم گسترده میراث فرهنگی و علمی بازمانده از مرحوم جعفری به تلاش بیشتر نیاز بود. بدین‌روی، برخی از شاگردان و بستگان استاد که در تهران از محضرش بهره می‌بردند،

به فکر افتادند تا قدمهای دیگر در این راه بردارند. تدوین آثار مکتوب بر اساس یادداشتها، حواشی کتابها و بیش از دو هزار حلقه نوار کاست در مرحله اول، کاری دشوار می‌طلبد که باید با عمل به آیه شریفه «تعاونوا علی البرّ و التقوی» بدان هدف دست یافت.

مؤسسه فرهنگی نبأ به عنوان کمکی به این هدف والا، گامی فراپیش نهاد تا با هماهنگی بنیاد فرهنگ جعفری و دیگر دوستداران استاد، بخشهایی از آموزه‌های مرحوم علامه جعفری را - برگرفته از درس گفتارها - تدوین کند و با ویرایش و بازبازی مصادر و... به شکل مطلوب ارائه دهد.

رکن اصلی این حرکت، همکاری و هماهنگی و همداستانی در جهت احیای این موارث گرانسنگ و ارائه این تدقیقات علمی است. بدین جهت، دست همکاری به تمام شاگردان و آشنایان استاد فقید دراز می‌کند تا دین خود را نسبت به این امانت سترگ ادا کنیم.

[۴]

آنچه در این کتاب تقدیم می‌شود، مجموعه‌ای است برگرفته از دو دهه منابع محرّم سالهای ۱۴۲۳ و ۱۴۲۴ قمری (مطابق با سالهای ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ شمسی) که معظم له در مجالس عمومی بیان کرده‌اند.

در این سلسله گفتارها، ایشان یافته‌های پژوهشی خود را به زبانی ساده و روان برای حاضران در آن مجلس باز گفته‌اند.

تبدیل مطالب گفتاری به نوشتاری، فرآیندی است که دشواری آن بر اهل نظر پوشیده نیست. به ویژه وقتی که از نظارت گوینده بر متن مکتوب نهایی محروم باشیم. اما این محدودیت بدان معنا نیست که خود را از فوائد این یادگارهای علمی محروم بداریم.

آثار مکتوبی از مرحوم علامه جعفری که بر پایهٔ تدوین مطالب گفتاری و پس از رحلت ایشان منتشر می‌شود، مشمول همین محدودیت است. برای آن که بر این مشکل تا حدودی غلبه کنیم، کارهای زیر انجام شده است:

۱. پیاده کردن متن کامل مطالب از فایل‌های گفتاری.
 ۲. مقابلهٔ چندبارهٔ متن پیاده شده با نسخهٔ گفتاری.
 ۳. تدوین و ویرایش متن در نسخهٔ نوشتاری.
 ۴. استخراج مصادر منقولات، و مقابلهٔ منقولات با مصادر.
 ۵. افزودن نکاتی ضروری از طرف ویراستار به متن. این نکات، گاه در درون متن میان قلاب [] و گاه در پانویس با امضای ویراستار آمده است. نیز افزودن عناوین مناسب به متن برای اینکه خوش خوان شود.
 ۶. اعمال نهایت دقت در تصحیح خطاها به ویژه خطاهای چاپی و رسم الخطی و اعرابی و مانند آنها.
- با وجود گذراندن این فرآیند پر زحمت، هرگز این فرآورده را مانند تألیفاتی که استاد فقید به دست خود نگاشته‌اند، نمی‌دانیم و سایهٔ محدودیتی را که یاد شد، بر سر این اثر می‌بینیم. امیدواریم که کمترین فاصله را با متنی مورد قبول استاد فقید

داشته باشد.

در این فرصت، خاضعانه از صاحب نظران درخواست می‌کنیم که ما را از نظرات و دیدگاه‌های خود بهره‌مند سازند.

[۵]

در تولید این اثر، علاوه بر تدوین‌کنندگان و ویراستاران، افراد زیر نقش داشتند که از آنان تشکر می‌شود:

۱. سرکار خانم سمیره صادق پور

۲. حجة الاسلام سید نصراله موسوی منش

۳. جناب آقای محمد تقی اختیاری

امید است دعای مستجاب حضرت بقیة الله ارواحنا فداه شامل حال همگان و سبب علو روح مرحوم آية الله علامه جعفری شود و توفیق ما را در ادامه این حرکت مخلصانه تداوم بخشد. آمین.

مؤسسه فرهنگی نبأ

محمدحسین شهری

مرداد ۱۳۹۷

مروری بر زندگی مرحوم علامه آیت الله شیخ محمد رضا جعفری

حجة الاسلام سید محمد مجتهدی

مرحوم آية الله حاج شيخ محمد رضا جعفری (۱۴۳۱ - ۱۳۵۰ ق)، یکی از علمای بزرگ تهران و استاد فلسفه کلام شیعی در عصر حاضر بود. فقید سعید در صبح جمعه ۷ شوال المکرم ۱۳۵۰ ق (۱۳۱۰ ش) در نجف اشرف، در بیت علم و فضیلت زاده شد. پدرش آية الله شيخ نصرالله اشکوری (۱۳۱۰ - اول شعبان ۱۳۶۴ ق)، یکی از فضیلت‌های نامی نجف و از شاگردان خاص آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی، و نیز نویسنده تقریرات درس آنان بود.

آن مرحوم، پس از کودکی، با جدیت و تلاش فراوان و با بهره‌گیری از قوت هوش و قدرت حفظ و استعداد بسیارش، همراه با برادرش آیت الله حاج شیخ محمد صادق جعفری (۱۴۱۹ -

۱۳۵۴ ق) به تحصیل علوم دینی روی آورد و ادبیات را نزد مرحوم شیخ محمدعلی مدرس افغانی فراگرفت، سپس سطوح را نزد حضرات آقایان: شیخ عبدالصمد یزدی (منطق)، شیخ صدرا بادکوبه‌ای، (اسفار و شرح منظومه)، شیخ عبدالجلیلی عادل (هیات و نجوم)، میرزا محمد اردبیلی، شیخ علی کاشانی، شیخ مرتضی لاهیجی، سید احمد اشکوری و میرزا حسن باغی یزدی آموخت. پس از آن به دروس عالیہ آیات عظام: سید عبدالاعلی سبزواری، سید محمد روحانی و سید ابوالقاسم خویی حاضر شد، پایه علمی خویش را استوار نمود، بهره‌های فراوان برد و از شاگردان خاص و ویژه آن دو بزرگوار، (آیات خویی و روحانی) محسوب شد.

آن مرحوم، بسیار مورد توجه آیت الله خویی بود و در مجالس شبانه معظم له - که برای تعلیق بر «وسيلة النجاة» تشکیل می شد - شرکت می نمود و مورد عنایت و تجلیل استادش بود، و از او به دریافت شهادت خبرویت و چیرگی در فقه و تاریخ و عقاید نایل آمد و در سفر ایشان به لندن برای درمان در سال ۱۳۹۱ ق. همراه او بود. او، زبان انگلیسی را به خوبی آموخت و بر آن مسلط شد و از آن برای ارشاد و هدایت دیگران بهره گرفت و به نمایندگی از آیات عظام: آقای حکیم و آقای خویی، در سال ۱۳۸۲ ق به اندونزی رفت و بسیاری از مردم را به تشیع رهنمون ساخت.

نیز در نجف اشرف، در سال ۱۳۷۹ ق به عضویت «جماعة العلماء» - که برای رهبری فکری و دینی جوانان عراق و مبارزه با امواج شوم کمونیستی پدید آمده بود - درآمد و مسئولیت اداره

مجله «الاضواء» را بر عهده گرفت و کلاس‌های متعدد و دروس هفتگی در زمینه عقاید اسلامی تشکیل داد و در تعمیق باورهای اسلامی، سخت کوشید، در سال ۱۳۸۵ ق. در «کلیه الفقه» به تدریس تاریخ و تفسیر و کلام و اصول فقه پرداخت و شاگردانی پرورش داد. در اخراج ایرانیان در سال ۱۳۹۲ ق توسط رژیم بعث عراق، از آن کشور اخراج شد و در تهران رحل اقامت افکند و همراه با جمعی از علمای تهران، در مؤسسه جهانی خدمات اسلامی به ترجمه کتاب‌های اصیل اسلامی به زبان انگلیسی پرداخت که از آن جمله می‌توان به اصول کافی، نهج‌البلاغه، تفسیر المیزان، اقتصادنا و مفاتیح الجنان اشاره کرد. در همین زمان، برای تدریس در دانشگاه از او دعوت شد که او نپذیرفت.

وی با تسلط و چیرگی‌اش بر زبان انگلیسی، اشراف بر ترجمه کافی و نهج‌البلاغه را پذیرفت و بر آن‌ها تعلیقات فراوان - در شرح موارد مشکل و حل لغات مبهم و معادل‌یابی کلمات عربی - نگاشت و تصحیح و تعدیل متن را انجام داد. او در طول چهل سال اقامتش در تهران، کتابخانه‌ای عظیم، با ده‌ها هزار کتاب عربی، فارسی و انگلیسی گرد آورد که بیشتر آن‌ها را خوانده و بر آن‌ها حاشیه نگاشت و فواید آن‌ها را استخراج کرد. به نوشته استاد علامه مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی: «او با مطالعه فراگیرش به دانش گسترده و احاطه به علوم مختلف و چیرگی و خبرویت دست یافت و بدون مبالغه می‌گوییم: من در زمان خودمان، مانند او در گستره اطلاعات و دامنه معلومات و کثرت محفوظات نمی‌شناسم».

از تألیفات اوست:

۱. منتخب مسند احمد حنبل (در دست چاپ)
۲. تصحیح و استدراک تاریخ ابن عساکر بخش امام حسن و امام حسین علیهما السلام (چاپ شده)
۳. تعلیقات بر «البیان» آیت الله خوئی؛
۴. تعلیقات بر الذریعة و طبقات علامه تهرانی؛
۵. تعلیقات بر کتاب «کافی» در ترجمه انگلیسی (چاپ شده)؛
۶. طبقات متکلمی الشیعه
۷. تحقیق و تعلیق بر «خلاصة الاقوال» علامه حلی؛
۸. هشام بن الحکم؛
۹. ترجمه ابوحنیفه (چاپ شده)
۱۰. حیاة الطبرسی مؤلف مجمع البیان؛
۱۱. السقیفة؛
۱۲. فدک؛
۱۳. رساله فی الغدیر (چاپ شده در سخنرانی‌های کنگره چهاردهمین قرن غدیر در لندن - ۱۴۱۰ ق).
۱۴. الاسماعیلیة فی نشأتها الاولى؛
۱۵. اشراف بر موسوعة الامام الحسین علیه السلام (۲۰ ج)؛
۱۶. الغیبة (متن آن چاپ شده و ترجمه فارسی آن در دست انتشار است)؛
۱۷. مجموعه مقالات و مقدمه‌ها بر کتب؛
۱۸. احداث مرض النبی صلی الله علیه و آله (چاپ شده، به کوشش و تقریر: علی قمی)؛
۱۹. الکلام عند الامامیة: نشأته، تطوره و موقع الشیخ المفید

منه (چاپ شده)؛

۲۰. بحوث حول الامامة فی معنی الامام و الولی به تقریر و تحقیق سید حسین حایری (چاپ شده)؛
۲۱. الأزهار المقتطفه من الحدیث و التاریخ و الحکم؛
۲۲. الامام السجاد علیه السلام؛
۲۳. بحوث حول الامامة: حدیث المنزلة (چاپ شده)؛
۲۴. توحید المشرکین.
۲۵. طقوس الشیعة الدینیة (چاپ شده)
۲۶. غزوه احد در پرتو قرآن (چاپ شده)
۲۷. غزوه تبوک در پرتو قرآن (چاپ شده)
۲۸. تصیح الاعتقاد شیخ مفید (تصحیح و تعلیق) (چاپ شده)
۲۹. تعلیقات کافی (ترجمه فارسی نوشتاری های انگلیسی، (چاپ شده).

بنیاد فرهنگ جعفری که در سال ۱۳۸۳ شمسی در زمان حیات استاد فقید و تحت نظر ایشان تأسیس شد، بر اساس کتابخانه شخصی و یادداشتهای ایشان، همچنان به نشر آثار ایشان مشغول می باشد.

در سال ۱۳۸۹ شمسی مجموعه ای به یاد علامه جعفری تحت عنوان «نادره دوران» (قم: دلیل ما) منتشر شد که شماری از شاگردان ایشان درباره استاد فقید مطالبی آورده اند. رجوع به آن کتاب برای آشنایی با ایشان مفید است.

سرانجام آن عالم بزرگ، در روز پنج شنبه ۴ آذر ۱۳۸۹ ش (۱۸ ذیحجه الحرام ۱۴۳۱ ق) - سالروز عید غدیر - در ۷۹ سالگی بر اثر بیماری، چشم از جهان فرو بست و پیکر پاکش پس از تشییع

در تهران و قم، و نماز آیت الله العظمی وحید خراسانی، در روز
یکشنبه (۷ آذر) به نجف اشرف انتقال داده شد و در قبرستان
وادی السلام، به خاک خفت.

سید محمد مجتهدی

فصل ۱

تاریخ اسلام یا تاریخ مسلمین

آنگاه که سخن از «تاریخ اسلام» به میان می‌آید، در حقیقت سخن از وقایعی است که در عصر رسول گرامی اسلام ﷺ و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام واقع شده و یا رخ داده‌ایی که در زمان ظهور ولّی عصر علیه السلام به وقوع خواهد پیوست. به معنای دیگر این مباحث، مربوط به اصل دین و شریعت است که شخص معصوم - پیامبر یا امام - در شکل‌گیری آن نقش داشته و یا خواهد داشت.

مسلم است که اعمال و رفتار مسلمانان، حاکم بر قوانین و احکام اسلام نیست و این آیین الهی است که به مسلمانان بایدها و نبایدها را می‌نمایاند و راه درست را از ناصواب باز می‌شناساند!

بنابراین اگر بخواهیم درباره‌ی قرآن و سنت پیامبر اسلام سخن بگوییم و در عین حال ملاک ارزیابی مان، رفتار مسلمانان باشد، منطقی نخواهد بود؛ بلکه بایستی عملکرد مسلمانان با ملاک قرآن و سنت پیامبر خدا ﷺ مورد قضاوت قرار گیرد.

اما آن چه امروزه به عنوان تاریخ اسلام مطرح می‌شود، در

واقع «تاریخ مسلمانان» است! مسلمانانی که اعمالشان گاه منطبق با احکام اسلامی است و نیز در تاریخشان رفتارهایی که مغایر با شریعت الهی باشد، به وفور یافت می‌شود. عملکردهایی که سبب گردید، چهره‌ی زیبا و خردپسندانه‌ی اسلام به گونه‌ای جلوه‌کند که نه تنها جذابیتی نداشته باشد، بلکه موجب انزجار و دلزدگی نیز بشود!

پس این تاریخ، تاریخ مسلمانان است و نه تاریخ اسلام! غم‌انگیزتر آن که، تدوین‌گران تاریخ، آن گونه‌ای قلم‌فرسایی کرده‌اند، که حکام وقت - که مسلط بر جان و مال مسلمانان بودند - فرمان می‌دادند!

البته باید گفت به فضل الهی [و به منطبق آیه‌ی شریفه‌ی «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»]^۱، در میان همین مطالب دست خورده، گاه حقایقی همچون آفتاب، می‌درخشد.

به عنوان نمونه طبری^۲ - تاریخ‌نویس شهیر - در کتاب خود در خلال احوالات سال ۲۳ هجری قمری، پس از نقل داستان

۱. صف / ۸؛ یعنی: «می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل‌کننده نور خود است، گرچه کافران خوش نداشته باشند».

۲. ابوجعفر محمدبن جریربن یزیدبن کثیربن غالب طبری مشهور به جریر طبری (زاده‌ی ۲۲۴ در امل - درگذشته ی ۳۱۰ هجری قمری در بغداد) (۲۱۸ - ۳۰۱ هجری شمسی) در عین تاریخ نگار بودن مفسری مشهور نیز بود؛ - کتابی که در نزد اهل تسنن یکی از بهترین تفاسیر به شمار می‌رود - وی کتاب تاریخ طبری را نگاشت که در آن وقایع به ترتیب سال تنظیم شده و تا سال ۳۰۲ هجری را در برمی‌گیرد.

خلیفه‌ی دوّم، تحت عنوان «شیءٌ فی سیرته» (برخی احوالات شخصی او) سندی از ابن عبّاس روایت می‌کند: «در آخرین سالی که خلیفه‌ی دوّم - عمر بن الخطّاب - به حج می‌رفت و آخرین سال حکومتش نیز بود، همراه او بودم. شبی در بین راه خلیفه از من پرسید که بهترین شاعر عرب کیست؟! [ابن عبّاس جانب احتیاط را گرفته و می‌گوید:] خلیفه بگوید! خلیفه پاسخ داد: اعشی. به او گفتم: از چه جهت او را انتخاب کردید؟ خلیفه ابیاتی از او خواند و سپس گفت: بهتر است این ابیات در مدح بنی هاشم باشد نه در مدح ممدوح آن شاعر که یکی از قبایل عرب بوده است. پرسیدم: به چه علّت این را می‌گویید؟ خلیفه پاسخ داد: به علّت جایگاهی که پیامبر در میان آنان دارد. سپس ادامه داد: ابن عبّاس! آیا می‌دانی چه عاملی سبب شد تا شما به خلافت نرسید و برایتان مانع ایجاد کرد؟ گفتم: آگاه نیستم؛ خلیفه مرا آگاه کند! خلیفه گفت: زیرا آنان خوش نداشتند که هم پیامبری و هم خلافت در میان بنی هاشم باشد؛ زیرا پس از آن شما بر قریش فخر فروشی می‌کردید؛ پس لااقل تفاخرِ شما تنها به این باشد که بگویید پیامبر از میان ماست. [ابن عبّاس می‌گوید:] من [دیگر] ساکت شدم. [اما خلیفه ادامه داد:] ولی من شنیده‌ام که شما این را نمی‌گویید و به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنید؛ می‌گویید: به خاطر حسد و ظلم این حق را از ما دفع کردند. (انّما دفعوا عنّا حسداً و ظلماً) در حالی که اینطور نیست؛ قریش پس از پیامبر تأملی کرد و مصلحت ندید که نبوّت و خلافت در میان شما باشد! اینان خلیفه را از میان خود انتخاب کردند و گزینش خوبی نیز داشتند تا معلوم

گردد خلیفه، حافظ منافع قریش بوده است!

ابن عباس گوید: به او گفتم: اگر قریش آن کسی را برمی‌گزید که خدا اختیار کرده بود، آن وقت می‌توانستیم بگوییم انتخاب به جایی بوده است! عمر گفت: عجب! خیال می‌کردم تو با ما هستی! اما می‌بینم همان حرف‌های قدیم خودتان را می‌زنید. سپس عصبانی و خشمگین شد و گفت: اساساً من نمی‌خواستم این سخنان را به تو بگویم؛ زیرا واهمه داشتم سخنانی به زبان بیاوری که از مقام و منزلت تو در نزد من کاسته شود.

به خلیفه گفتم: اگر من سخنان باطلی گفتم، سزاوار است که خلیفه مرا متنّبه کند و اگر سخنی که گفتم، حق باشد، نباید موجبات عصبانیت و خشم خلیفه را فراهم سازد!

خلیفه گفت: به هر حال تو نزد ما مقام و منزلتی داری که من باید آن را مراعات کنم. پس حال قدری قرآن برایمان بخوان. در این وقت ابن عباس آیاتی از سوره‌ی واقعه را برای خلیفه خواند. آنگاه مؤدّن با دستور خلیفه اذان گفت و سپس خلیفه از اسب پیاده شده، به نماز ایستاد و در نماز، همان مقدار از سوره‌ی واقعه را خواند که ابن عباس برایش قرائت کرده بود!^۱ از این جا معلوم می‌شود که خلیفه، سوره‌ی واقعه را از حفظ بلد نبوده است!

در این ماجرا، طبری و نیز همه‌ی مورّخان اذعان دارند که در بحث خلافت، خداوند خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ را انتخاب کرده است اما قریش، [به صلاحدید خود] فرد دیگری را برگزیدند! آنان

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۸: «... وطلع الفجر فقال اقرأ الواقعة فقرأتها ثم نزل فصلى وقرأ بالواقعة».

با این توجیه که مصلحت‌اندیشیِ قریش موجب این انتخاب شده است، در واقع [نشان دادند که] رأی و نظر خود را بهتر و برتر از نظر خداوند متعال دانستند.

مصلحت‌اندیشیِ قریش، تنها منافع گروه اندکی را پوشش می‌داد ولی انتخابِ خداوند، نفعی عمومی برای تمامی انسان‌ها در بر داشت!

این‌گونه مباحث در تاریخ، تازگی ندارد! سراسر تاریخ مسلمانان، مملو از تضاد منافع عامّه‌ی مردم با قدرت‌های زورگو و مستبد حاکم بر جوامع بوده است. در این میان مورّخان، بی‌طرفانه به ثبت و ضبط رخدادها اقدام نمی‌کردند تا هر آن چه مشاهده می‌کنند به رشته‌ی تحریر در آید؛ بلکه به نوشتن تاریخ، به صورتی گزینشی می‌پرداختند و انتخاب آنان به گونه‌ای بود که وجهه‌ی ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام، در میان جامعه بروز و ظهوری نداشته باشد.

اما همانطور که گذشت، از آن جا که خداوند در تمامی مقاطع، حجت خویش را بر همگان تمام می‌کند، لابلای کتب مخالفین، مطالبی یافت می‌شود که حقیقت را آشکار می‌سازد.

[گاهی نیز به جهت ذکر سندِ مطلبی تاریخی یا بیان سبب صدور حدیث، نویسندگان ناچار شده‌اند جزئیاتی از آن واقعه‌ی تاریخی را ذکر کنند؛ که ذکر آن جزئیات، سبب ثبت حقایقی در تاریخ شده است!] برای نمونه، ابن‌ابی‌الحدید معتزلی - شارح نهج البلاغه - بخشی از حوادث جمل را به ناچار و با همین ضرورت، نقل کرده است. نقلی که اگر نبود، با مخفی‌کاری‌های فراوان طبری

و امثال او، در باب جنگ جمل - و البته در بسیاری موارد دیگر - از آن مطلع نمی شدیم.

در واقعه‌ی جنگ جمل، امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه به سمت بصره حرکت کرده و سپس در منطقه‌ای به نام ذی قار توقف می‌نمایند تا نیروهایی که قرار بود از کوفه بدیشان ملحق شوند، از راه برسند. ابن ابی‌الحدید از قول ابن عباس می‌نویسد: «هنگامی که در رکاب علی [امیرالمؤمنین علیه السلام] به ذی قار رسیدیم و توقف کردیم، به امام عرض کردم: «از کوفه افراد کمی به یاری شما شتافتند.» امام فرمودند: «۶۵۶۰ نفر بدون کم و زیاد به یاری‌ام خواهند آمد» ابن عباس می‌گوید: «من از تعیین دقیق آنها تعجب کردم و با خود گفتم که حتماً آنان را شماره خواهیم کرد». پانزده روز در ذی قار توقف کردیم تا این که صدای شیهه اسب‌ها و استرها بلند شد و لشکر کوفه فرا رسیدند. من آن‌ها را دقیقاً شمردم و دیدم درست همان تعدادی هستند که امام فرموده بودند...»^۱

ابن عباس می‌گوید: من از این که حضرتش تعداد معینی را برای سپاه اعلام فرمودند تعجب کردم و با خود اندیشیدم اگر این پیشگویی خلاف از آب درآید، مخالفین سوء استفاده کرده و علیه آن حضرت، جنجال تبلیغاتی به راه خواهند انداخت! از این رو با تنی چند از دوستان خویش، هم پیمان شدیم تا بر راهی که سپاهیان می‌گذرند بایستیم و سپاهیان را شماره کنیم؛ که اگر تعداد بیش از آن بود که امیر فرموده بودند، تعدادی را نزد خود نگه داریم و اگر تعداد کمتر از آن بود، تعدادی سواره ملحق نماییم

۱. شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۸۷.

تا بدینوسیله، تعداد به همان اندازه‌ای شود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بودند.^۱

نقش اختیار در هدایت انسان‌ها

یکی از سؤالاتی که از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول کرده و به نظر پاسخی برای آن نمی‌یابد، این است که چرا یک انسان، در حالی که به یک حقیقت «علم» دارد، باز از پذیرش آن سر باز می‌زند و تسلیم آن نمی‌شود؟!

در پاسخ به این سؤال باید گفت: آدمی در هر درجه‌ای از ایمان هم که قرار داشته باشد، موجودی دارای اراده و اختیار است؛ [اختیاری که] می‌تواند او را به هر یک از دو جهت خیر و شر سوق دهد.

بنابراین در خصوص انسان، هیچ‌گاه نباید عنصر اختیار و اراده را نادیده گرفت. قدر مسلم، در افعال اختیاری که یک انسان انجام می‌دهد، خواست و اراده‌ی او نقشی کلیدی و اساسی دارد.

عوامل دیگری همچون، تأثیرات محیطی، اقتصادی، سیاسی، عاطفی و یا هر هیجان دیگر، تنها در ردیف معدّات [و ادوات] قرار می‌گیرند و نقش تعیین‌کننده‌ی نهایی را ندارند. چه بسیار دیده شده است [فردی] که در یک شرایط محیطی [خاص] تربیت شده و انتظار می‌رود [به واسطه‌ی قرار گرفتن در آن محیط]

۱. این بخش در نسخه‌های فعلی در دسترس ما - از شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید - یافت نشد. احتمال می‌رود که مرحوم جعفری رحمته الله از نقل‌های دیگر روایت، غیر از روایت ابن‌ابی‌الحدید، افزوده باشند.

بسیار منزّه و با اخلاق باشد، در کسوت اخلاق نیست! این مطلب در رخدادهای تاریخی به خوبی هویدا است. [برای نمونه] ترک یاری از سوی مردم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خانه نشین کرد و [بدین ترتیب] باب رحمت را به سوی خود بستند. عدم یاری مردم در تحقق اهداف یک ولیّ خدا، مانع از انجام خواسته‌های او می‌شود.

[به همین ترتیب] عدم اقبال مردم از امام حسن مجتبی علیه السلام و پراکنده شدنشان از آن حضرت، سبب گردید آن حضرت با معاویه وارد جنگ نشوند؛ جنگی که اگر رخ می‌داد و مسلمانان [نیز] محکم می‌ایستادند، نابودی معاویه بن ابی سفیان را در پی داشت. [مسئله‌ای که] در مورد حضرت مسلم - سفیر امام حسین علیه السلام - نیز رخ داد و اگر مردم آن جناب را تنها نمی‌گذاشتند، [آن اتفاقات رخ نمی‌داد].

سنت الهی در این عالم، بر این قرار نگرفته است که امور دنیا به روش معجزه و خارق‌العاده انجام پذیرد؛ هرچند در برخی موارد - بنا به مصالحی -، بهره‌مندی از امکانات غیبی و اعجاز داده است.

جناب مسلم بن عقیل رضی الله عنه، - از جنبه‌ی دارا بودن مقامات معنوی - چنان عظمتی داشتند که صدور کرامات عالیّه از ایشان دور از ذهن نبود. اما قرار بر این نیست که انسان‌ها با زور و جبر به امری اقدام نمایند؛ زیرا این روش، با اصل اختیار انسان‌ها هم سویی ندارد.

این قاعده در مورد آخرین حجت الهی، حضرت مهدی علیه السلام نیز

ساری و جاری است. اگر افرادی گمان کنند در زمان ظهور امام زمان علیه السلام، آن حضرت با استمداد از معجزات الهی اوضاع را سر و سامان بدهند، اندیشه‌ای بس کوتاه و غیر معقول خواهند داشت. اگر بنا باشد خداوند مردمان را به جبر هدایت کند و به راه سعادت رهنمون سازد، [این پرسش مطرح خواهد شد] که چرا این امر، در زمان حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و یا سایر ائمه‌ی هدی علیهم السلام محقق نشد؟

بررسی عملکرد ستمکاران در طول تاریخ، به خوبی نشان می‌دهد علی‌رغم این که در برخورد با مخالفان، از انجام هر گونه خشونت، زندان، تهدید و یا ظلم و ستم کوتاهی نکردند، نتوانستند افکار و اندیشه‌ها و نیز علائق و آرمان‌های مخالفان خود را در بند کشند!

در اصل، ماهیت انسان این‌گونه است که نمی‌توان حتی با شدیدترین شکنجه‌ها، به افکار و اندیشه‌های او مسلط شد! [هدایت نیز همین‌گونه است.] اگر کسی را مجبور سازند، هزاران رکعت نماز شب بخواند - در حالی که او عقیده‌ای به این کار نداشته باشد -، ذره‌ای در وجود او تأثیر نخواهد گذاشت گرچه خم و راست شده باشد.

[این آدمی است که انتخاب می‌کند حقیقت را بپذیرد و یا زیر بار پذیرش آن نرود.] هرچند شخصی هم چون حضرت سیدالشهداء علیه السلام روبروی او بایستد و بارها راه هدایت و ضلالت را بر انسان معلوم سازد، [باز این خود انسان است که انتخاب می‌کند آن را بپذیرد یا نپذیرد. کما این که] آن لشکر کوردل، تصمیم

نداشتند طریق نور و روشنایی را برگزینند؛ چراکه آنان، راه تاریکی را انتخاب کرده بودند.

چه بسا افرادی که [نامشان در تاریخ، به عنوان] قاتلین ائمه علیهم السلام [ثبت است]، به مقامات معنوی و الهی آن بزرگواران واقف بودند؛ اما در عین حال مرتکب چنین قتلی شدند. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱؛

یعنی: «ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس».

[و یا در این آیهی شریفه، حرّیت انسان در ایمان آوردن به خوبی هویداست:]

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ الْمَنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمَّ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۲؛

یعنی: «و اگر پروردگارت می‌خواست، تمام آن کسان که روی زمین‌اند همگی ایمان می‌آوردند؛ آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که مؤمن باشند؟»

در آیه‌ای دیگر از زبان شیطان این‌گونه نقل می‌شود:

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ
وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا
أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا لُومُوا

۱. انسان / ۳.

۲. یونس / ۹۹.

أَنْفُسِكُمْ...!؛

یعنی: «و چون کار به پایان آید شیطان می‌گوید: خداوند به شما وعده راستین کرده بود و من به شما وعده کردم و وفا نکردم و مرا بر شما هیچ چیرگی نبود جز اینکه شما را فرا خواندم و شما پذیرفتید پس مرا سرزنش مکنید و خود را سرزنش کنید...».

بنابراین هدایت انسان‌ها به زور و جبر میسر نیست. اگر مردمان به راه هدایت اقبالی نشان می‌دادند، هرگز ائمه علیهم‌السلام در برپایی عدالت و قسط تنها نمی‌ماندند، [و در رویداد کربلا] امام حسین علیه‌السلام و نیز جناب مسلم رضی‌الله‌عنه، بی‌یاور نمی‌ماندند.

اهمیت بهره‌مندی از فرصت‌ها

تصمیم‌گیری در مواجهه با اتفاقات و رخدادها، یکی از مسائلی است که همواره در زندگی بشر وجود داشته [و وجود خواهد داشت]. این امر هم در امور مادی و هم در امور معنوی و روحانی جریان دارد و آن‌چه مهم جلوه می‌نماید، نحوه‌ی برخورد انسان با این موضوعات است.

فرصت‌ها و انتخاب‌ها، نقش حیاتی و کلیدی در سرنوشت یک انسان بازی می‌کنند. اغلب مردم این تجربه را در زندگی خود داشته‌اند؛ [تجربه‌ای که] گاه با خوشحالی و گاه با اندوه و حسرت از آن یاد می‌کنند. [شادمانی] از آن جهت که توانسته‌اند از فرصتِ پیش آمده استفاده‌ی بهینه کنند [و اندوه] از این‌که فرصت را

سوزانده و از دست داده‌اند.

در روایتی از پیامبر ﷺ که منسوب به ایشان است، این چنین آمده:

«إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ فَتَعَرَّضُوا لَهَا لَعَلَّهُ أَنْ تُصِيبَكُمْ نَفْحَةٌ مِنْهَا فَلَا تَشْقَوْنَ أَبَدًا»؛^۱

یعنی: «همانا خداوند در زندگی شما نفحات و نسیم‌هایی را می‌وزد پس آن را بگیرید و غنیمت بشمارید».

[همین مضمون] در روایت دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمودند:

«... وَ الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَاَنْتَهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ»؛^۲

یعنی: «و فرصت‌ها همچون ابر درگذرند؛ [از این رو] فرصت‌های خیر را غنیمت بشمارید».

در حوادث پیش آمده در زندگی هر انسان، گاه زمان نقشی حساس را ایفا می‌کند. این تصمیم‌گیری‌ها، گاه در حوزه‌ی جسم انسان و گاه در حیطة‌ی روح انسان است. حیطة‌ای که بسیار با اهمیت‌تر از جسم رخ می‌نماید.

فردی را در نظر بگیرید که فرزند او دچار بیماری خطرناکی شده است. پزشکان به او می‌گویند فرزند او می‌بایست تا دو روز دیگر، تحت عمل جراحی قرار بگیرد و هرگونه تعلل، آثار مخرب و جبران‌ناپذیری به بار خواهد آورد. در چنین موقعیتی، پدر قدر هر

۱. الطراز الأوّل و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول، ج ۵، ص ۷۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۱.

لحظه را می‌داند. او دیگر نمی‌تواند از سر صبر، به امور دیگر برسد و یا تصمیم بگیرد برای معالجه‌ی فرزند، کدام پزشک را برگزیند؛ چراکه از دست دادن فرصت‌ها، عواقب وخیمی را برای او به همراه می‌آورد.

در این مثال اگر کوتاهی و قصور در مداوا رخ دهد، نهایتاً منجر به مرگ بیمار می‌شود. مرگی که بالاخره دیر یا زود به سراغ هر انسانی خواهد آمد.

اما در مقوله‌ی مسائل مربوط به حیات معنوی و حیات روحانی یک انسان، فرصت‌هایی که برای رشد و تعالی به وجود می‌آید، بسیار گرانسنگ بوده و قابل مقایسه با مسائل مربوط به جسم نیست.

درست اینجاست که حیات ابدی انسان رقم می‌خورد. اگر از فرصت‌ها [ی پیش آمده] به خوبی استفاده کرده باشد، اثرات ارزشمند معنوی و نتایج اخروی آن را خواهد دید؛ و اگر از موقعیت‌های ایجاد شده به بهترین شکل بهره نبرده باشد، علاوه بر حسرت و تأسف، عواقب جبران‌ناپذیر آن گریبانش را خواهد گرفت و به عذاب الهی دچار می‌گردد. پس داشتن عزمی جدی و تصمیمی قاطع در انجام عملی درست و خداپسندانه، لازم، ضروری و حیاتی است.

نمونه‌ی بارز این امر مهم را می‌توان در ماجرای کربلا و انتخاب سرنوشت‌ساز جناب حُرّ بن یزید ریاحی رضی الله عنه^۱ دید. هنگامی که حر،

۱. حُرّ از خاندان معروف عراق و از رؤسای قبایل کوفیان بود. به درخواست

راه را بر سیدالشهداء علیه السلام می‌بندد و آن حضرت به ناچار در کربلا متوقف می‌شوند، در رویارویی سپاه امام با سپاه یزید، حر به فکری عمیق می‌رود و خود را میان بهشت و جهنم می‌بیند. در چنین موقعیتی اگر حرّ، از فرصت پیش آمده، به درستی استفاده نکند و بعد از شناخت حق، تعلل کرده و به آن نپیوندد، قطعاً حیات ابدی او توأم با عذاب و درد و رنج خواهد بود.

[از این رو، جناب حرّ بدون اتلاف وقت] به اسب خود نهیب می‌زند، از سپاه یزید جدا می‌شود و خود را به امام علیه السلام می‌رساند. [بازگشتی که با] روی گشاده‌ی سالار شهیدان علیه السلام روبرو می‌شود. چه بسا در میان سپاه یزید، افراد دیگری نیز همانند حرّ، حق را شناخته بودند اما عزم جدی برای انجام کار درست نداشتند و

کما ابن‌زیاد، برای مبارزه با امام حسین علیه السلام فراخوانده شد. او به سرکردگی هزار سوار برگزیده گشت. گفته‌اند وقتی از دارالاماره کوفه، با مأموریت بستن راه بر امام حسین علیه السلام بیرون آمد، ندایی شنید که: «ای حر! مژده باد تو را به بهشت...». حر با سپاهش در منزل «قصر بنی‌مقاتل» یا «شراف»، راه را بر امام حسین علیه السلام بست و مانع از حرکت ایشان به سوی کوفه شد. کاروان امام حسین علیه السلام را همراهی کرد تا به کربلا رسیدند و آن حضرت در آنجا فرود آمدند. حر وقتی فهمید کار جنگ با حسین بن علی علیه السلام جدی است، صبح عاشورا به بهانه آب دادن اسب خویش، از اردوگاه عمر سعد جدا شد و به کاروان امام حسین علیه السلام پیوست. توبه کنان کنار خیمه‌های امام آمد و اظهار پشیمانی کرد، سپس اذن میدان طلبید. ظاهراً حر با اذن امام حسین علیه السلام اولین فردی است که به میدان رفت و در خطاب‌های مؤثر، سپاه کوفه را به خاطر جنگیدن با حسین توبیخ کرد. چیزی نمانده بود که سخنان او، گروهی از سربازان عمر سعد را تحت تأثیر قرار داده از جنگ با امام حسین علیه السلام منصرف سازد، که سپاه عمر سعد، او را هدف تیرها قرار داد. نزد امام حسین علیه السلام بازگشت و پس از لحظاتی دوباره به میدان رفت و با رجزخوانی، به مبارزه پرداخت و کشته شد. ابصار العین، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

همین امر موجب خذلان و خسران آنان شد.

این نوع تصمیم‌گیری‌ها، [از سنخ] تصمیم فرد برای خرید یک ماشین نیست؛ انسان در خرید یک اتومبیل بایستی درنگ کند، قیمت‌ها را بسنجد و پیشنهادات را مورد بررسی قرار دهد تا در نهایت، بتواند ماشینی را [متناسب با نیاز و بودجه‌ی خود] خریداری کند و یا این که از خرید آن منصرف شود.

سود و زیان حاصله از خرید یا عدم خرید یک اتومبیل، تأثیری بر سرنوشت ابدی آن فرد ندارد؛ حتی اگر درنگ کرده باشد و به سبب این تعلل، قیمت ماشین چند برابر پول او شده باشد.

نمونه‌ی آشکار دیگری که می‌توان در اهمیت تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز به آن اشاره کرد، انتخابی است که در زندگی جناب زهیر بن قین عثمانی^۱ اتفاق افتاده است.

او از مکه راه می‌افتد و هنگامی که از حرکت کاروان سیدالشهداء علیه السلام مطلع می‌شود، برنامه‌ی خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که ملاقاتی با حضرتش نداشته باشد! هر کجا

۱. زهیر بن قین بن قیس آنماری بَجَلی از اهالی کوفه بود. تنقیح المقال ج ۱، ص ۴۵۲-۴۵۳. از بزرگان قبیله بجیله بود وی از مردان شریف و شجاع شهر کوفه و قوم خود شمرده می‌شد و به واسطه حضور در جنگ‌ها و فتوحات بسیار، جایگاه رفیعی به دست آورده بود. در برخی از منابع از قین پدر زهیر، به عنوان یکی از اصحاب پیامبر اسلام نام برده شده است. (ابصارالعین فی أنصار الحسین علیه السلام، ص ۱۶۱). زهیر از هواداران عثمان بود، در سال ۶۰ هجری هنگامی که با خانواده خود از حج برمی‌گشت با کاروان امام حسین علیه السلام که راهی کربلا بود برخورد کرده، و در اثر دیدار با آن حضرت از طرفداران ایشان شده و همراهشان به کربلا رفت. زهیر از فرماندهان سپاه امام بود که او را در روز عاشورا به فرماندهی میمنه (سمت راست) سپاه خویش گمارد. نفس المهموم، ص ۲۷۷.

کاروان امام توقف می‌کند، او یک - دو منزل جلوتر می‌ایستد. سرانجام در منزلی کاروان حضرت سیدالشهداء علیه السلام و کاروان زهیر بن قین، هر دو متوقف می‌شوند.

امام حسین علیه السلام فردی را برای دعوت از زهیر به سوی او روانه می‌کند؛ زهیر پیغام امام را می‌شنود و از رفتن امتناع می‌ورزد؛ اما همسر صالح او، اصرار به اجابت دعوت امام علیه السلام می‌کند.

پس از ملاقات کوتاهی، زهیر به سوی خیمه‌ی خود باز می‌گردد و [در کمال ناباوری] به همسر وفادار خویش می‌گوید که او را طلاق خواهد داد تا بتواند با اموالی که در اختیار او قرار می‌دهد، به هر جایی که می‌خواهد برود.^۱

آن چه در زندگی جناب زهیر بن قین رضی الله عنه بسیار حائز اهمیت است، جدّیت و عزمی است که زهیر در تصمیم خود، پس از شناختن حقیقت از خود بروز می‌دهد.

در مقابل رفتار [و بصیرت] زهیر، [و ضمن ماجرای پُرشگفتی کربلا، لابلای صفحات تاریخ]، شاهد رفتار فردی دیگر به نام عبیدالله بن حرّ جعفری^۲ هستیم که او نیز از سرشناسان کوفه بود. او

۱. مرحوم جعفری می‌گوید: اگر این اقدام را نمی‌کرد و همسر او در مواجهه با افراد این‌زیاد دستگیر می‌شد، از او به عنوان طعمه برای جدا کردن زهیر از امام حسین علیه السلام استفاده می‌کردند.

۲. عبیدالله از دلاوران و شجاعان عرب و در میان قوم خود از بزرگان در فضل و شرف بود! در زمان پیامر اکرم پس از بحرانی که «عبدالله بن ابی، رئیس منافقان» در مدینه ایجاد کرد، اسلام آورد و کم‌کم یکی از جنگجویان معروف مسلمین شد.

هنگامی که با امام حسین علیه السلام ملاقات کرد، دعوت امام را برای یاری و همراهی اجابت نکرد.

حضرت به او فرمودند: «ای مرد در گذشته بسیار خطا کردی و خداوند تو را به اعمال مؤاخذه می‌کند؛ آیا نمی‌خواهی در این ساعت سوی او بازگردی و مرا یاری کنی تا جدّ من در روز قیامت، نزد خدا شفیع تو باشد؟». گفت: «یابن رسول الله، اگر به یاری تو آمیم، همان اوّل کار پیش روی تو کشته می‌شوم و نفس من به مرگ راضی نیست ولی این اسب مرا که «ملحقه» نام دارد، بگیر. به خدا قسم تا کنون هیچ سواری با آن در طلب چیزی نرفته مگر این که به آن رسیده و هیچکس در طلب من نیامده مگر این که از او سبقت گرفته و نجات یافته‌ام.

امام حسین علیه السلام از او روی برگرداندند و فرمودند: «نه حاجت به تو دارم و نه به اسب تو^۱ - سپس آیه‌ای از سوره کهف را خواندند: ﴿و

عبيدالله تا زمان قیام حضرت حسین بن علی علیه السلام در کوفه سکونت داشت و از بزرگان و اشراف کوفه بود و چون مقدمات قیام آن حضرت فراهم گشت و حضرت به طرف کوفه حرکت نمودند، عبیدالله عمداً از کوفه بیرون آمد. [تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۶۸] اما همین موجب برخورد او با امام حسین علیه السلام در منزلگاهی بنام «قصر بنی مقاتل» شد. عبیدالله پس از حادثه کربلا به شدت از آن کوتاهی و قصورش پشیمان و دائماً خود را ملامت می‌کرد. آن چنانکه نزدیک بود جان از تنش بیرون رود. در اشعاری این اندوه و حسرت را بیان می‌کند: فیالك حسره ما دمت حیا تردد بین صدری والتراق (ادب الطّف، ج ۱، ص ۹۳ - ۱۰۰).

۱. در اینجا، مرحوم جعفری چنین نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام فرمودند: «ان لم تؤت نصرك فلا حجه لنا الى فرسك»؛ یعنی: «اگر تو با ما نباشی به اسب تو نیازی نداریم».

ما کنت متخذ المضلین عضدا^۱ اما از اینجا بگریز و برو! نه با ما باش و نه بر علیه ما! زیرا اگر کسی صدای استغاثه‌ی ما را بشنود و اجابت نکند، خداوند او را به رو در آتش جهنم می‌اندازد و هلاک می‌شود». آنگاه امام علیه السلام به خیمه خود بازگشتند.^۲

پس از پایان واقعه‌ی عاشورا، چنان حسرت و تأسفی وجود عبیدالله را گرفت که بارها با آه و درد از آن واقعه یاد می‌کرد و می‌گفت که این غصّه، همانند غده‌ای راه گلویش را گرفته است؛ غده‌ای که نه بالا می‌آید و نه پایین می‌رود.

از این دست نمونه‌ها که نشان می‌دهند تصمیم‌گیری‌های اشخاص تا چه حد در سرنوشت آنان مؤثر بوده است، در تاریخ فراوان دیده می‌شود. مقوله‌ی اختیار انسان، مسأله‌ای بسیار مهم است که در تمام تحلیل‌های تاریخی می‌بایست در نظر گرفته شود.

خداوند متعال با اعطای موهبت عقل و اختیار، انسان‌ها را در انتخاب مسیر سعادت و به‌روزی آزاد گذاشته است. و آن چه در این جا مهم است، گرفتن تصمیم درست و داشتن عزمی جدی، برای انجام عمل صحیح است؛ [عمل و تصمیمی که] فرد را به سوی سعادت اخروی رهنمون سازد.

از آن جایی که خداوند انسان را موجودی مختار آفریده است و

۱. کهف / ۵۱؛ یعنی: «ما گمراهان را به یاری خود نمی‌طلبیم».

۲. «... ثُمَّ مَضَى الْحُسَيْنُ عليه السلام حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ فَنَزَلَ بِهِ فَإِذَا هُوَ بِفُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ فَقَالَ لِمَنْ هَذَا فَقِيلَ لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَرِّ الْجُعْفِيِّ فَقَالَ ادْعُوهُ إِلَيَّ...»؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۸۱ - ۸۲.

شخص مختار با انتخاب و تصمیم‌گیری‌هایش، مشخص می‌گردد، بنابراین اگر در جایی انسان به اجبار، مرتکب عملی گردید از درجه‌ی ارزش‌گذاری ساقط می‌شود؛ گرچه آن عمل نیک و پسندیده باشد.

برای مثال، اگر فردی را زندانی کنند و سپس به او، به دلیل آن که مرتکب خلافی نشده است، پاداش دهند و یا او را تشویق کنند، خلاف عقل سلیم است. در مورد انسان مختار نیز، در اوّلین مرحله، تصمیم‌گیری و در مرحله‌ی دوم، اقدام و عمل او مهم است.

نکته‌ی مهم و بنیادی در اینجا است که هیچ‌گاه نباید از امام معصوم علیه السلام - که راهنمایان و دست‌گیران ما در طریق بندگی هستند - جدا شد؛ زیرا نفس و خواهش‌های آن، بسیار قوی عمل می‌کند و به تنهایی نمی‌توان بر او غلبه کرد. هنگامی که نفس، در مسائلی با فرمان الهی و خواست امام معصوم علیه السلام در تضاد قرار می‌گیرد، داشتن تصمیمی جدّی و عزمی استوار می‌تواند سرنوشت انسان را به نیکی و خوش‌فرجامی سوق دهد.

خداوند از طریق پیامبران و اوصیای ایشان علیهم السلام حق و باطل را نمایانده است؛ حال، این انسان مختار است که سرنوشت ابدی خود را با بهره‌گیری از نیروی عقل و اختیار رقم می‌زند.

خداوند در واقعه‌ی عاشورا می‌توانست ولی خود، حضرت سیدالشهداء علیه السلام را پیروز نماید و از این کار عاجز نبود؛ اما این مسئله، با سنت الهی - اختیار داشتن انسان‌ها در انتخاب راه صواب از ناصواب - منافات داشت.

بر این اساس، هر انسانی برای انتخاب درست مسیر زندگی و یا بیرون آمدن از شبهاتِ پیش آمده در مسائل اعتقادی و دینی‌اش، باید از این مسیر منطقی عبور کند. همان‌گونه که در بروز امراض جسمی، به طبیب متخصص در آن موضوع مراجعه می‌کند و تشخیص مداوای خود را به حدس و گمان و تصمیم‌گیری‌های خود و افراد ناکارآمد موکول نمی‌کند، در این مورد نیز می‌بایست به متخصص رجوع کند.

باید در مسیر دست‌یابی به حق، از خیره‌سری و «اختراع دینی تخیلی» برای خود پرهیز نموده و هنگامی که حق را شناخت، با وجدانی پاک و عقلی سلیم، پذیرای آن باشد.

بررسی چند نکته در مسأله‌ی امامت

مسأله امامت، از مسائلی است که از دیرباز علما و دانشمندان زیادی به فحص و تحقیق درباره‌ی آن پرداخته و مسلمانان درباره‌اش سخن رانده‌اند.

[بروز اختلافات بعد از نبی مکرم اسلام در موارد گوناگون، در نتیجه‌ی بی‌توجهی مسلمانان در ثبت و ضبط وقایع و در اصل، بی‌توجهی به اعمال و اقوال رسول خدا ﷺ بوده است. گویی اعتقاد به حجیت تمامی اقوال و رفتار پیامبر و نیز حتی سکوت آن بزرگوار، در رفتار مسلمین دیده نمی‌شود و در حقیقت شاهد یک بی‌توجهی به شئون نبوت هستیم.]

مرحوم کراچکی در این باب می‌گوید:^۱ پیامبر عبادات و احکام

زیادی را به کرات در حضور مردم انجام می‌داده است؛ که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به وضو، نماز، اذان و امثال آن اشاره کرد.^۱ با این همه می‌بینیم که بعد از نبی مکرم اسلام، در همین عبادات، اختلافات بسیاری شده است. این در حالی است که در این گونه عبادات، هیچ نفع دنیایی مطرح نبوده؛ حال در مسئله‌ای همانند «امامت»، که عده‌ای از تحریف آن سود خواهند بُرد، چقدر اختلاف خواهد شد؟!^۲

اختلاف میان مسلمانان [در باب امامت]، از همان روز رحلت پیامبر ﷺ آغاز نشد؛ بلکه این مباحث، در نتیجه‌ی عواملی بود که بعدها به وجود آمد. نکته‌ی مهم در این جاست که با دو گونه اختلاف مواجه هستیم.

گاه ادله‌ی اختلافی، برای فردی کافی نیست [و آنقدر برای فرد پیچیده است که در نتیجه] او مجاب نمی‌شود؛ طبعاً در این حالت، او معذور است.

اما گاه وضع به این گونه نیست و فرد با وجود ادله‌ی قوی و استدلالات محکم، از پذیرش حق سر باز می‌زند؛ که در این حالت، او دیگر معذور نمی‌باشد.

در دیدگاه شیعیان، امامت همانند نبوت، منصبی الهی است. بدین معنا که تنها خداوند است که شخص نبی را انتخاب می‌کند و

۱. در همین رابطه، مرحوم جعفری رحمته‌الله می‌فرماید: مسلماً در زمان پیامبر خدا ﷺ، هیچ گونه اختلافی بین مسلمانان، در نحوه‌ی خواندن نماز وجود نداشته است و یقیناً پیامبر چند گونه نماز نخوانده‌اند.

۲. التعجّب من أغلاط العامة فی مسألة الإمامة، ص ۴۰ - ۴۲.

هم اوست که جانشین و وصی نبی را تعیین کرده و از طریق رسولش به مردم معرفی می نماید.^۱

از این رو نزد علمای امامیه، شرط انتخاب امام، به «نص»^۲ است. البته این شرط به آن معنا نیست که برای خداوند شرطی قائل شوند که امام فلان ویژگی را داشته باشد یا نداشته باشد.

خداوند متعال، جهت اطمینان قلبی مردم در اطاعت و پیروی از پیامبرش می فرماید:

﴿وَلَوْ تَوَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَابِلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾^۳

یعنی: «و اگر [او] پاره‌ای از گفته‌ها را به دروغ بر ما می‌بست، ما او را به شدت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم».

در این آیه‌ی شریفه به روشنی، عصمت پیامبر خدا ﷺ در تمامی زمینه‌ها توسط خداوند تأیید شده و بر تمامی افعال و اقوال پیامبر، مهر تأیید خورده است.

بر این اساس یکی از ویژگی‌های مهم و شاید بتوان گفت اصلی‌ترین خصوصیت امام، داشتن عصمت است؛ زیرا سایر امتیازات و ویژگی‌های امام - نظیر علم، قدرت و ... - ذیل مقام

۱. مرحوم جعفری می‌گوید: خداوند در قرآن کریم این فعل را فقط منسوب به خود می‌کند و این معرفی را هم انجام داده است... ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾؛ یعنی: «...من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم...». بقره / ۱۲۴.

۲. نص که گاهی با پسوند شرعی به کار می‌رود، اصطلاحی در فقه است و به حکمی برگرفته از ظاهر قرآن، یا احادیث پیامبر و امامان گفته می‌شود.

۳. حاقه / ۴۶ - ۴۴.

عصمت معنا پیدا می‌کنند.

امام با عصمت خاص خود، همواره مورد تأیید الهی قرار می‌گیرد و از این رو هیچ‌گونه خطا و اشتباه و لغزش از امام مشاهده نمی‌گردد. البته معصوم بودن امام، به این معنا نیست که او همواره در حال خطا کردن است و نیرویی غیبی و الهی او را از ارتکاب گناه باز می‌دارد. بلکه حقیقت آن است که هرگاه فردی برای مأموریتی انتخاب می‌گردد، او را به قدرت‌هایی مسلح می‌کنند تا بتواند از عهده‌ی انجام آن مسئولیت به خوبی برآید. در واقع عصمت متناسب با نوع عملکرد است.^۱

از طرفی اگر علمای شیعه، نص را شرط امامت می‌دانند، بر این قاعده است که معصوم اوّل - که شخص نبی خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند -، باید معصوم دوم و سوم تا جانشین دوازدهم را به مردم معرفی نماید.

کما این که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در مکان‌ها و زمان‌های مختلف به معرفی حضرت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام به عنوان جانشین و وصی خود پرداختند و در ماجرای غدیر خم، در مقابل دیدگان بیش از صد هزار نفر برای جانشین رسالت، بیعت هم گرفتند.

یکی از شبهات مطرح شده در این موضوع آن است که گفته

۱. «در لغت، مصدر این کلمه را عَصَمَ بر وزن فَلَاس و به معنی امساک و حفظ و منع دانسته‌اند. [مفردات، ۳۳۶]. این واژه و مشتقاتش در قرآن ۱۳ بار به کار رفته و تقریباً کاربرد آن‌ها در همین معنی لغوی یعنی موضوع حفظ و منع بوده است. از این رو در تعریف عصمت می‌گوییم که: عصمت گوهری است که خداوند به فضل خویش به پیامبرش می‌دهد تا در پناه آن ضمن دوری از گناه، بتواند مأموریت خطیرش را به انجام برساند». سفیران آسمان، ص ۱۱۰.

می‌شود: تعیین امام از سوی خداوند شرط امامت نیست! این بدان معنا نیست که خداوند نمی‌تواند امام را تعیین کند، بلکه شرط، بر انتخاب خداوند نیست. در انتخاب شخص امام، هم خدا و هم مردم می‌توانند تعیین‌کننده باشند و خدا می‌تواند در این خصوص سکوت اختیار کرده تا این انتخاب را دیگران انجام دهند! در پاسخ باید گفت که بر این اساس، از چه طریق می‌توان پی برد که شخص منتخب از سوی مردم، گروه و یا حزبی خاص، مورد قبول و رضای خداوند است؟!

اهل سقیفه در پاسخ به چنین سؤالی، تنها یک حرف داشتند. این که پیامبر ﷺ از دنیا رفت و کسی را برای جانشینی خود برنگزید! جامعه‌ی مسلمین هم بدون رهبر و خلیفه اداره نمی‌گردد و ناچار یک نفر باید انتخاب شود تا اوضاع سر و سامانی بگیرد.

در گذر زمان به این دیدگاه، قیدهایی نیز اضافه گردید از جمله آن که «هر» خلیفه و حاکمی، «واجب الإطاعه» نیز هست!
 با مرگ آخرین خلیفه عباسی^۱ که در اواخر محرم سال ۶۵۶

۱. أبو‌احمد عبدالله بن منصور بن محمد المستعصم بالله (۶۵۶ - ۶۰۹ قمری در بغداد) آخرین خلیفه عباسی در بغداد بود؛ او از سال ۶۴۰ تا ۶۵۶ قمری خلافت را برعهده داشت. خلافت وی مصادف با ایلغار چنگیزخان در ایران و عراق بود. افسانه‌های بسیاری در مورد قتل مستعصم وجود دارد؛ همچون این که مغولان از کشتن خلفا بیم داشتند، و به همین دلیل او را نمدمال کردند و سپس با اسبان بر او تاختند تا کشته شد. بر اساس سفرنامه مارکوپولو، هلاکوخان او را در اتاقی بدون آب و غذا زندانی کرد و او را مجبور به خوردن طلاهایی کرد که انبار کرده بود. بر

هجری قمری به دست خان مغول رخ داد، بساط خلیفه گری نیز برچیده شد.

مردم مشاهده کردند که با نبود خلیفه، هیچ اتفاقی نمی افتد و جامعه می تواند به کار خود ادامه دهد؛ امّا [مع الأسف] مسأله‌ی واجب‌الإطاعه بودنِ والی و حاکم، هم چنان بر قوّت خود باقی ماند.

معتقدان به این نظریه، رأی خود را به روایت عبدالله بن عمر مستند می کنند که گفت: پیامبر ﷺ فرمودند:

«از هر کسی که بر شما مسلّط شد اطاعت کنید، هر چند فاجر و ستمگر باشد».^۱

می گویند: اطاعت حاکم و خلیفه بر شما واجب است؛ خداوند متعال در روز قیامت، والی را در صورتِ صدور حکمی خلاف شرع مؤاخذه خواهد کرد و به شما، به سبب اطاعتتان از والی پاداش خواهد داد!^۲

۴۲ اساس دیگر روایات او را در زیر کاشیه‌های قصر، زنده دفن کردند. اخبار الدوله العباسیه و فیه اخبار العباس و اولاده، ص ۲۶۵.

۱. این مطلب، از افراد دیگری با عبارت‌هایی نظیر:

۱ - اسمعوا و اطیعوا ولو أمر علیکم عبد أجدع ما أقام فیکم الصلاة.

۲ - ان أمر علیکم عبد مجدع (حسبها قالت) اسود یقودکم بکتاب الله تعالی فاسمعوا له واطیعوا.

۳ - أسمع و أطیع و ان کان عبدا مجدّع الأطراف.

۴ - اسمعوا و اطیعوا وان أمر علیکم عبد مجدع.

۵ - أسمع و أطع وان کان علیک عبد مجدع.

قابل بازیابی است.

۲. از مسائل اجماعی و مورد اتفاق میان اهل تسنّن، وجوب اطاعت از حاکم

این عقیده را در میان مردم رواج داده بودند و چنان بر آن پافشاری می‌کردند که کسی جرأت نداشت سودای سرپیچی از حاکم را در سر پیرواند.

ردّ پای این اعتقاد، در ماجرای کربلا و شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به خوبی دیده می‌شود. ابواسحاق سبّعی - محدث کوفی اهل تسنن - می‌گوید: شمربن ذی الجوشن - قاتل

۲ و حرمت قیام علیه اوست، هرچند که حاکم فردی فاسق و ستمگر باشد که در این صورت تنها وظیفه‌ای که مردم نسبت به او دارند، ارشاد کردن اوست! حاکم با ارتکاب فسق از حکومت عزل نمی‌گردد و مردم نیز حق خروج علیه او را ندارند. برای نمونه، ابوالحسن اشعری می‌نویسد: «و من دینتاً نصلی الجمعة و الاعیاد و سائر الصلوات خلف کل بر و فاجر و نری الدعا لائمة المسلمین بالصلاح و الاقرار باماتهم و تضلیل من رأى الخروج عليهم اذا ظهر منهم ترك الاستقامة و ندین بانکار الخروج عليهم بالسيف و ترك القتال فی الفتنة»؛ [مقالات الاسلامیین، ص ۳۲۰] یعنی: «اقتدا در نمازهای جمعه، عیدها و دیگر نمازها به افراد نیک و فاجر، جزء دین ماست و باید برای صلاح زمامداران و ائمه مسلمانان دعا نمود و به امامت آنان اقرار کرد. هر کس به مبارزه با حاکم مسلمانان برخیزد گمراه است و اگر حاکم اسلامی منحرف شود، نباید با شمشیر به ستیز با او برخاست». در جایی دیگر احمدبن حنبل چنین می‌گوید: «و لا تخرج علی السلطان بل تسمع و تطیع فان أمرك السلطان بأمر هو لله عزوجل معصية فلیس لك أن تطیعه و لیس لك أن تخرج علیه»؛ [السنة، أحمدبن حنبل، ص ۴۶] یعنی: «قیام علیه سلطان، جایز نیست؛ بلکه اطاعت و شنوایی - پیروی - از او لازم است. البته اگر سلطانی دستوری بدهد که در آن معصیت خدا باشد نباید او را اطاعت نمود اما نباید علیه او قیام کرد».

و یا دیدگاه همگی اصحاب ابوحنیفه آن است که هرگاه امام مسلمین ظلم کند یا فاسق شود، از حاکمیت عزل نمی‌شود. از دید آنان چنین نظری پسندیده است و دلیل آنان در این فتوا، اجماع امت است؛ زیرا صحابه، شاهد حکومت حاکمان فاسق اموی و بنی مروان بودند؛ ولی علیه آنان نه تنها قیام نکردند، بلکه پشت سرشان نماز هم می‌خواندند. [اصول الدین، بزودی، ص ۱۹۰]

سیدالشهداء علیه السلام - را در حال دعا دیدم که از خداوند طلب مغفرت می‌کرد و می‌گفت: خدایا تو می‌دانی که من مرد شریفی هستم و... به او گفتم: چطور این را می‌گویی در حالی که تو پسر پیامبرت را کشته‌ای! شمر گفت: وای بر تو! اگر زمانی که امیران ما فرمان می‌دادند و ما اطاعت نمی‌کردیم، از این خران آب‌کش^۱ بدبخت‌تر بودیم.^۲

در باب مسأله‌ی امامت، زیدیه نیز نظراتی داشتند. آن‌ها بر این عقیده هستند که خداوند سه خلیفه را انتخاب کرد و مابقی آن را بر عهده‌ی مردم گذاشت! سه خلیفه‌ی منتخب از سوی پروردگار نیز عبارتند از: علی بن ابیطالب، حسن بن علی و حسین بن علی علیهم السلام. انتخاب این سه خلیفه به نصّ خفی بوده و در نصّ خفی، افراد کمی از انتخاب خلیفه مطلع می‌گردند؛ برخلاف نصّ جلی که انتخاب خلیفه به گوش همگان می‌رسد و فرد منتخب را می‌شناسند.

پرسی که جا دارد از طرفداران این نظریه پرسید این است که چگونه، نصّ امامت علی بن ابیطالب، امیرالمؤمنین علیه السلام در میان بیش از صد و بیست هزار نفر در غدیر خم، نصّ خفی است، ولی

۱. در گذشته، از الاغ برای حمل آب استفاده می‌کردند و مشک‌های سنگین را بار الاغ می‌کردند.

۲. «...کان شمر یصلی معنا، ثم یقول: اللهم انک تعلم انی شریف فاغفر لی، قلت: کیف یغفر الله لک، وقد أعت علی قتل ابن رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: ویحک! فکیف نصنع؟ ان أمراءنا هؤلاء أمرونا بأمر فلم نخالفهم، ولو خالفناهم کنا شرأ من هذه الحمر السقاة، قلت: ان هذا العذر قبیح، فانما الطاعة فی المعروف؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۸۰، ح ۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۳، ص ۱۸۹.

انتخاب یک خلیفه زیر یک سقف کوچک - سقیفه - و در بیابان،
نصّ جلی است؟!]

[حقیقت این است که] زیدیه قصد نداشتند کسی در خلافت
آن‌ها معارض باشد و به همین جهت، به گونه‌ای عمل می‌کردند که
حتّی منکران امامت نیز تسلیم آن‌ها شوند.

هنگامی که از زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب،
درباره‌ی ابوبکر و عمر سؤال شد، پاسخ داد: الان وقت این حرف‌ها
نیست!

اندکی بعد، کسانی که گرد او جمع شده بودند از اطرافش
متفرّق گشتند؛ آن‌گاه که تیر به پیشانی او اصابت کرد گفت:

«أین سائلی عن ابی بکر و عمر، هما أقامانی هذا المقام»؛^۱

یعنی: «کجايند آن کسانی که از من درباره‌ی ابوبکر و عمر
سؤال می‌کردند؟! به خدا قسم، آن دو مرا به این حال
انداختند!».

علاوه بر زیدیه، گروهی از سادات نیز بر این عقیده بودند که
امامت بایستی در دو نسل از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام باشد؛ یعنی
هم فرزندان امام حسن علیه السلام و هم فرزندان امام حسین علیه السلام به
امامت برسند و به عنوان خلیفه حاکم شوند.

بنابراین با این وجود که زید بن علی بن الحسین از سادات
حسینی است، امّا سادات زیدی - که تقریباً بدون استثناء حسنی

۱. این سائلی عن ابی بکر و عمر، هما أقامانی هذا المقام؛ تاریخ سیاسی
اسلام جلد ۲ (تاریخ خلفا).

هستند -^۱ و تمام علمای زیدیه، از سادات حسنی برخاسته‌اند. شبیه به این مبنا را در اعتقادات یهودیان می‌توان یافت که بر این باورند که پیامبری باید از نسل اسحاق باشد. اعتقادی که ریشه‌ی اختلافات شد.^۲

اما این مسأله، برخلاف عقیده‌ی امامیه می‌باشد که معتقد است امامت، به تعیین الهی محقق می‌شود و نسب و وابستگی‌های قومی و قبیله‌ای، در انتخاب امام نقشی ندارند. زمانی که پیامبر خدا ﷺ به رسالت مبعوث گردیدند، این آیات را در جهت اثبات نبوت خود تلاوت فرمودند:

۱. یعنی ساداتی که تفکر زیدی دارند - و به عبارت دیگر ساداتی که زیدی مسلک هستند - حسنی هستند.
 ۲. یهودیان با اشاره به مطلبی در کتاب تحریف شده‌ی فعلی تورات، پیامبری را از نسل اسحاق می‌دانند. در سفر پیدایش، آمده که: خدا به ابراهیم گفت از ساره برای تو فرزندی خواهد بود که من او را برکت خواهم داد و از او امت زیادی به وجود خواهم آورد؛ ابراهیم خندید و گفت همان اسماعیل را منظور بدار، خدا گفت درخواست تو در مورد اسماعیل اجابت شد؛ لیکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت!
- آنچه از عبارت نقل شده در این بخش بر می‌آید، این است که خداوند عهد خود را با اسحاق استوار کرد. این سخن یعنی عهد نبوت با اسحاق به خودی خود سخن حقی است که مورد پذیرش قرآن نیز باشد؛ همچنان که تا سالیان سال، نبوت در فرزندان اسحاق ادامه داشت و از آن، پیامبران بزرگی ظهور کردند ولی از نسل اسماعیل هرچند همواره از اولیاء و اوصیای الهی بودند اما تا قبل از پیامبر اسلام، پیامبری ظهور نکرده بود. سوال این است که بستن عهد نبوت با اسحاق، چه دلالت روشنی بر ابدی بودن آن دارد در حالی که دلیل خارجی آشکاری بر وقوع خلاف موجود است؟! آیا این سخن نقل شده در مورد اسحاق در مقام اثبات عهد نبوت، توان نفی این همه دلایل خارجی آشکار را دارد؟!

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ

مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛^۱

یعنی: «و اگر در آنچه ما بر بنده خود [محمد ﷺ] نازل کرده‌ایم، شک دارید [که وحی الهی است یا ساخته بشر] پس سوره‌ای مانند آن رابیاورید، و [برای این کار] غیر از خدا، شاهدان و گواهان خود را [از فصحا و بلغای بزرگ عرب به یاری] فرا خوانید، اگر [در گفتار خود که این قرآن ساخته بشر است نه وحی الهی] راستگویید».

در این آیه، خداوند نَسَب و قوم و قبیله‌ی پیامبرش را ملاک نبوت او اعلام نمی‌کند بلکه خداوند در این آیه‌ی شریفه، در اثبات نبوت پیامبر خاتم ﷺ، عاجز بودن افراد را از آوردن آیاتی همانند قرآن کافی می‌داند.

هنگامی که پیامبر خدا ﷺ، از جانب پروردگار، حضرت امیرمؤمنان علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی نمودند، یکی از احادیثی که در این زمینه فرمودند این بود که:

﴿يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ

بَعْدِي﴾؛^۲

یعنی: «ای علی! تو برای من به منزله‌ی هارونی برای موسی؛ جز آن که پس از من پیغمبری نیست».

نکته‌ی مهم در این جاست که اگر پیامبر خدا ﷺ، این جایگاه

۱. بقره / ۲۳.

۲. أمالی صدوق، ص ۴۰۷.

و منزلت را برای ابوذر و مانند او نیز قرار می‌دادند، انسان مؤمن و حق جو، می‌بایست تسلیم امر پیامبر می‌گردید.

[همانطور که گذشت] دلیل پذیرش ولایت جانشین و وصی پیامبر هم، تعیین الهی و معرفی او به مردم است.

بنابه روایت پیامبر خدا ﷺ، این وصایت و جانشینی، در اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و از نسل امام حسین علیه السلام قرار داده شده است؛ تا آن جا که فرمودند:

«أَنَّ اللَّهَ عَوَّضَ الْحُسَيْنَ علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ أَرْبَعَ خِصَالٍ جَعَلَ الشَّفَاءَ فِي تَرْبِيَّتِهِ وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَ الْأُمَّةَ مِنْ دُرِّيَّتِهِ وَ أَنْ لَا تُعَدَّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ مِنْ أَعْمَارِهِمْ»؛^۱

یعنی: «همانا خداوند در عوض کشته شدن امام حسین علیه السلام چهار خصلت به ایشان عطا کرد؛ شفا را در تربیت او، اجابت دعا را زیر گنبد او، امامان را از ذریه‌ی او قرار داد؛ و این که روزهای زائران او، از عمر آنها حساب نمی‌شود».

[در دیدگاه شیعه]، از آن جا که امامت، به تعیین الهی تحقق می‌پذیرد، مشاهده می‌شود که گاه در بین دو برادر - همانند امام حسن و امام حسین علیه السلام - است و گاه بین پدر و پسر این امر واقع می‌گردد و این مسئله برای مؤمنین تفاوتی نمی‌کند [چون مؤمن، تابع نص است]

مسأله‌ی انحرافی دیگری که در بحث امامت رخ داد، این بود که برخی عنوان کردند که امامت، می‌بایست در بزرگ‌ترین فرزند

ذکور امام قبلی باشد. این مطلب از آن جایی نشأت گرفت که می‌گفتند: اگر پدر از دنیا برود، فرزند بزرگ جای پدر است و وارث تخت او خواهد شد.

لازم به ذکر است که این مطلب، در دوران امامت حضرت امام صادق علیه السلام رخ داد و از سوی گروهی خاص با اهداف سیاسی مشخصی، دامن زده شد. [این جریان فکری سبب گردید] تا برخی، اسماعیل را که فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام بود، به عنوان امام بپذیرند. اسماعیلی که در زمان حیات پدر بزرگوارش، امام صادق علیه السلام از دنیا رفته بود ولی باورمندان به این عقیده، چنین می‌پنداشتند که او از دنیا نرفته و بلکه غیبتی کرده و باز خواهد گشت! بدین شکل فرقه‌ی اسماعیلیه پدیدار شدند و پس از اسماعیل نیز، فرزندان او را به عنوان امام پذیرفتند.

با چنین تفکری، برخی می‌پنداشتند که امام سجاد علیه السلام فرزند ارشد حضرت سید الشهداء علیه السلام است و آن علی بن الحسین - حضرت علی اکبر علیه السلام - که در کربلا به شهادت رسید، از ایشان کوچکتر است!^۱

این دانشمندان به نقل از علمای تاریخ و نسب شناسان، اثبات کرده‌اند آن کسی که در کربلا به شهادت رسید، فرزند اکبر امام حسین علیه السلام بوده است و فرزند کوچک تر سیدالشهداء علیه السلام نیز به نام علی اصغر در روز عاشورا به شهادت رسیده است. لذا علی بن الحسین - سید الساجدین امام سجاد علیه السلام - نسبت به آن دو در

۱. شیخ مفید در کتاب ارشاد و فقیه معروف ابن ادریس در کتاب سرائر خود، بحثی مفصل در این زمینه دارند.

وسط بوده است و به ایشان «علی اوسط» هم گفته می‌شود. بنابراین امامت از نسل امام حسین علیه السلام، از طریق تنها فرزند ذکورشان که [بعد از واقعه‌ی کربلا زنده ماند و] امام سجاد علیه السلام باشد، منتقل گردید.^۱

ائمہ علیہم السلام، وارثان علوم نبوی

با وجود آن که برخی انسان‌ها، حق را نمی‌پذیرند، ستم کرده و آشوب به پا می‌دارند، اما نوع بشر، توانایی رشد و بالندگی و گام نهادن در مسیر معنویت و بندگی خدا و نیز پیمودن مسیر کمال را دارد. ضرورت و اهمّیت دعوت انبیاء صلی الله علیہم و آلهم و سلّم و نیز دو بُعدی بودن انسان از همین جا آشکار می‌گردد.

[با توجه به این مهم،] خداوند در قرآن کریم، هدف از ارسال انبیاء را، تزکیه و تعلیم بندگان خود بیان می‌کند؛ آن‌جا که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۲

۱. واقعی در کتاب تاریخ خود، ولادت امام سجاد علیه السلام را سال سی و سوم هجری - اواخر حکومت عثمان - می‌داند در حالی که علمای امامیه اتفاق نظر دارند که آن حضرت، در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، در سال سی و ششم - روز فتح جمل - متولد شدند. این اشتباه [به احتمال قوی] به دلیل وجه تسمیه‌ی این دو بزرگوار بوده است. هم چنین معروف است که حضرت امیر علیه السلام در آن روز، به دو واقعه، یکی فتح جمل و دیگری ولادت امام سجاد علیه السلام بشارت دادند.

۲. آل عمران / ۱۶۴.

یعنی: «یقیناً خدا بر مؤمنان مَنّت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و [از آلودگی‌های فکری و روحی] پاکشان می‌کند، و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

در این آیه‌ی شریفه، برخی از مسئولیت‌های شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از جمله: تلاوت آیات الهی بر مردم، پاک نمودن ایشان و نیز تعلیم کتاب و حکمت به مردمان آمده است. باید توجه داشت که اگر در آیه، تزکیه بر تعلّم مقدّم شده است، به این معنا نیست که نخست بایست وجود انسان پاک‌سازی شده و سپس با تعالیم انبیاء رشد یابد.

مسئله‌ی هدایت و تزکیه و تعلیم، مانند رنگ کردن یک چوب نیست که اگر بخواهیم آن را به رنگ جدیدی درآوریم، ابتدا باید رنگ قبلی را تراشیده و یا با مواد شیمیایی آثار آن را از بین ببریم تا چوب پذیرای رنگ جدید باشد!

به عنوان نمونه، در مقوله‌ی علم و جهل به محض یاد گرفتن علم، جهل از میان می‌رود. تعلیم و تزکیه، دو مقوله‌ی جدا از هم نیستند، اما یکی مقدمه‌ای برای دیگری است. پس هدف ارسال انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پاک کردن و تطهیر انسان‌هاست ولی این طاهرسازی، از طریق آموزش و تعلیم اتفاق می‌افتد.

آن چه در آیه از اهمّیت [ویژه‌ای] برخوردار است، مقوله‌ی «تعلیم» است. از آن جایی که انگیزه، محرّکی نیرومند برای انجام کارهاست، خداوند متعال در این آیه، نتیجه و ثمره‌ی تعلیم را در ابتدا بیان می‌فرماید. این بیان کردن انگیزه، شوق انسان‌ها را به

یادگیری تعالیم انبیاء چندین برابر می‌کند.

اگر به بیماری که به سختی دارو مصرف می‌کند و حتی گاه از خوردن آن امتناع می‌ورزد، از آثار و نتایج دارو گفته شود، او به خوردن دارو رغبت پیدا خواهد کرد.

[بیان کردن انگیزه برای ایجاد رغبت، در کتاب خدا قابل مشاهده است.] برای نمونه در قرآن مجید آمده است:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَا يَكُنْ يُرِيدُ لِيُثَبِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱

یعنی: «اگر بیمار هستید یا در سفر می‌باشید یا یکی از شما از قضای حاجت [دستشویی] آمده، یا... خدا نمی‌خواهد [با احکامش] بر شما تنگی و مشقت قرار دهد، بلکه می‌خواهد شما را [از آلودگی‌ها] پاک کند و نعمتش را بر شما تمام نماید، تا سپاس گزاریید».

این آیه «پاک کردن انسان» را به عنوان هدف معرفی می‌کند اما در طلیعه‌ی سخن، به این نکته اشاره می‌فرماید که «ما نمی‌خواهیم شما به سختی بیفتید!» این نوع‌گویی، انگیزه‌ی افراد را در پیروی و اطاعت از فرامین الهی بالا خواهد برد.

از آن جهت که رسالت پیامبر خدا ﷺ، رسالتی جهانی، دربرگیرنده‌ی تمامی انسان‌ها در اعصار و قرون و امتداد آن تا قیامت است، [ضروری است تا] علمی که خداوند به آن حضرت

عنایت می فرماید، متناسب با همان مأموریت باشد. [هم چنین بر اساس عقل] می بایست اوصیا [و جانشینان] چنین پیامبری، از همان علوم بهره مند باشند چراکه ادامه‌ی دهنده‌ی همان مسئولیت‌اند.

از این رو، [مسلم است که محدوده‌ی] علم پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، محدود به آن مقدار علمی نیست که در زمان خود، صحابه از آن علم بهره مند شدند. در روایتی چنین آمده است:

«یونس بن رباط گوید: من و کامل خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام رسیدیم، کامل به حضرت عرض کرد: قربانت کردم، فلان شخص حدیثی روایت کند، فرمودند: آن را بازگو، عرض کرد: او می گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در روز وفاتش به علی عَلَيْهِ السَّلَام هزار باب حدیث کرد و هر بابی، مفتاح هزار حدیث بود، که جمعاً یک میلیون باب می شد، فرمودند: آری چنین بود. عرض کردم: قربانت، آن بابها برای شیعیان و دوستان شما هم ظاهر شد؟ (از آن علوم آگاه گشتند؟) فرمودند: ای کامل! یک باب یا دو باب آن (از یک باب بیشتر و به دو باب نرسیده) ظاهر گشت. عرض کردم: قربانت، بنابراین، از یک میلیون باب از فضل شما جز یک یا دو باب روایت نشده است؟ فرمودند: توقع دارید که شما از فضل ما چه اندازه روایت کنید؟ شما از فضل ما جز به اندازه‌ی یک ألف غیر متصل^۱ روایت ندارید».^۲

۱. در کتاب تعلیقات کافی [که بر اساس تعلیقات مرحوم جعفری بر اصول کافی قسمت کتاب الحجه نگاشته شده] از زبان مرحوم جعفری درباره‌ی همین

حدیث چنین آمده است: «بر اساس سخنان علامه‌ی مجلسی و فیض کاشانی، این فرمایش یعنی: «تنها یک حرف ناکامل حروف الفباء، یعنی چیزی کمتر از یک حرفِ تنها». ایشان «الف» را انتخاب کردند زیرا این حرف اولین حرف الفباست و آسان‌ترین آن‌ها در نوشتن و تلفّظ است. نقص در دنباله‌ی این حرف [أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ] به معنای ناکامل بودن آن است. حرف الف در رسم الخط قدیم کوفی، این‌گونه نوشته می‌شد: «اگر انتهای پایینی آن را که به سمت راست کشیده شده، حذف کنیم، این حرف ناکامل می‌شود [قابل خواندن نبوده و هیچ معنایی نداشت]. این صحیح‌ترین معنایی است که از علمای بزرگ شنیده شده است.

آقای محمد حسین افراخته، ویراستار کتاب یاد شده، این توضیح را افزوده است: [منظور این است که امام صادق علیه السلام، در این حدیث فضائل خود را به ۲۸ حرف الفبای عربی تشبیه کرده‌اند و بیان داشته‌اند آن چه که تا کنون اهل البیت علیهم السلام از فضائل خود بیان داشته‌اند، تنها بخشی ناقص از یک حرف (حرف الف و به عنوان مثال بخش بالایی آن) بوده است و ایشان تمامی فضائل خود (مانند مابقی حروف الفبا) را برای مردم بیان ننموده‌اند؛ به عبارت دیگر آن چه را که ما تاکنون از فضائل اهل البیت علیهم السلام می‌دانیم تنها بخش کوچکی از تمامی فضائل اهل البیت علیهم السلام است که به یک حرف «الف»، آن هم نه به صورت کامل، تشبیه شده است و همانطور که ایشان باقی حروف را نیز بیان نکرده‌اند، باقی فضائل اهل البیت علیهم السلام نیز بر ما پوشیده است.

لازم به ذکر است روایت دیگری در کتاب بصائرالدرجات (ج ۱، ص ۵۰۷) و به نقل از کامل التمار (راوی همین حدیث) نقل شده و امام صادق علیه السلام فقط علم خود (و نه باقی شئون امامت) را به الف غیر معطوفه (ما حَرَجَ إِلَيْكُمْ مِنْ عَلِمَانَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ) تشبیه کرده‌اند و در این صورت می‌توان تمامی آن چه را که در مورد تشبیه فضائل اهل البیت علیهم السلام به حروف الفبا در پاراگراف قبلی گفته شد، فقط در مورد علم ایشان دانست و باقی اختصاصات ایشان قابل تشبیه حتی با حروف الفبا نیست. [تعلیقات کافی، ص ۱۳۱].

۲. «دَخَلْتُ أَنَا وَكَامِلُ التَّمَارِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ كَامِلٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثَ رَوَاهُ فَلَانَ فَقَالَ أَذْكَرُهُ فَقَالَ حَدَّثَنِي أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله حَدَّثَ عَلِيًّا علیه السلام بِالْأَلْفِ بِأَبٍ

با دقت در این روایت، مشخص می‌گردد که منظور امام صادق علیه السلام از هزار باب علم، هزار مسأله‌ی علمی نیست و بلکه هزار موضوع علمی است.

در واقع حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، وارث خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هستند و فرزندان معصوم آن بزرگوار نیز، آن علم را به ارث برده و واجد آن هستند. اگر مردم، اقبال نشان می‌دادند و امام هر عصری بر مسند حاکمیت می‌نشست، لازم بود که آن امام، توانایی اداره‌ی جامعه را [از هر جهت و نیز از جهت علمی] در عالی‌ترین سطوح خود داشته باشد.

امّا ائمه‌ی اطهار علیهم السلام [به دلیل این که مردم آن‌ها را به حاکمیت نرساندند]، در هر عصری بنا به نیاز زمانه، بخش اندکی از آن علم را ظاهر می‌ساختند.

تجلی تمام و جلوه‌ی اعلا‌ی این علم موهبتی الهی، در زمان ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام رخ می‌نماید. برخلاف این برداشت نادرست و ناصواب که برخی گمان می‌کنند امام زمان علیه السلام مردم را به زور شمشیر و اسلحه هدایت خواهد کرد، [باید گفت که] مردمان در زمان ظهور آن امام همام، از چشمه‌سار علم و معرفت آن حضرت بهره‌مند می‌گردند و با فطرت الهی که خداوند در وجود آنان قرار داده، به آن حضرت ایمان آورده و پذیرای

۴۲ یَوْمَ تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ فَذَلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ فَقَالَ لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَظَهَرَ ذَلِكَ لِشِيعَتِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ فَقَالَ يَا كَامِلُ بَابٌ أَوْ بَابَانِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا يَرَوَى مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ بَابٍ إِلَّا بَابٌ أَوْ بَابَانِ قَالَ فَقَالَ وَمَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَرَوْوَا مِنْ فَضْلِنَا مَا تَرَوْوْنَ مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ؛

اسلام می‌شوند.

جنگ آن حضرت نیز، تنها با ستمگرانی خواهد بود که داعیه‌ی [به ناحق] حکومت دارند و تبعیت و فرمانبرداری از حق را بر نمی‌تابند.

شاگردانی را در نظر بگیرید که در یک کلاس درس حاضر هستند؛ دانش‌آموزانی که در مقابل تدریس معلّم از خود مقاومت نشان می‌دهند، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اوّل: به هنگام آموزش معلّم خواب هستند، چرت می‌زنند و یا خود را با وسایلشان مشغول می‌سازند.

گروه دوم: شاگردانی هستند که آشوب می‌کنند و به اصطلاح مقاومت فیزیکی از خود نشان می‌دهند.

وظیفه‌ی معلّم این نیست که با اسلحه به سر کلاس برود و با نیروی قهری به اداره‌ی کلاس بپردازد بلکه وظیفه‌ی او، آموزش و رساندن دانش‌آموزان به مدارج عالی علمی است؛ اما برای آن که محیط کلاس را برای رشد بقیه‌ی شاگردان امن سازد، به ناچار با افراد خاطی و پرخاشگر مقابله خواهد کرد.

حضرت صاحب الأمر علیه السلام نیز در زمان ظهور، فضایی را ایجاد می‌کنند که انسان‌ها بتوانند با بهره‌مندی از علومی که حضرتش وارث آن است، به درجات عالی معرفت دست یابند. بنابراین ایشان تنها با افرادی که با این برنامه مخالفت کنند و فضای متشجّجی را ایجاد نمایند برخورد کرده و آنان را منکوب می‌سازد. با نگاهی به سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، درمی‌یابیم آن حضرت نیز به ضرورت، وارد میدان جنگ می‌شدند. آن هم در زمان‌هایی که از سوی مشرکان و یا یهودیان و هم پیمانان آنان مورد هجوم یا

تهدید واقع می‌شدند. این رویه در زمان برخی از ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام نیز دیده می‌شود.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این مورد می‌فرماید:

برای هیچ نبی و رسولی قبل از من جهاد مشروع نبوده و این مشروعیت به صورت محدود برای من قرار داده شده است.

پیامبران، جانشینان ایشان و اولیای الهی علیهم‌السلام، با منطقی استوار، کلامی شیوا و سخنانی که فطرت‌ها را بیدار می‌کرد، مردمان را هدایت می‌کردند.

در زمان حضرت مهدی علیه‌السلام، این نوع هدایت در عالی‌ترین شکل خود صورت می‌پذیرد، بنابراین نیازی به جنگ و خونریزی نخواهد بود؛ مگر با همان گروه اندکی که مانع تراشی کرده و از پذیرش حق سر باز می‌زنند.

محبت به اولیاء الهی علیهم‌السلام، از بزرگترین نعمت‌های خداوند

محبت به اولیای الهی و حضرات معصومین علیهم‌السلام، نعمتی است که تمام آن از جانب حق متعال صادر می‌گردد؛^۱ از این رو

۱. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «إِنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُنَزِّلُهُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ خَزَائِنِ تَحْتِ الْعَرْشِ كَخَزَائِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَلَا يُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ وَلَا يُعْطِيهِ إِلَّا خَيْرَ الْخَلْقِ وَإِنَّ لَهُ عِمَامَةَ كَعِمَامَةِ الْقَطْرِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْصَّ بِهِ مَنْ أَحَبَّ مِنْ خَلْقِهِ أذِنَ لِبَيْتِكَ الْعِمَامَةَ فَتَهَطَّلَتْ كَمَا تَهَطَّلَتِ السَّحَابُ فَتُصِيبُ الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»، یعنی: «خدا محبت ما - اهل‌بیت - را از آسمان از خزینه‌های زیر عرش می‌نهد که چون خزانه‌ها و معادن طلا و نقره است، فرود آرد، و جز به اندازه معین نازل نکند، و جز به بهترین خلق عطا نفرماید، این خزائن ابرهای بارانی را ماند که چون خدا خواهد بنده‌ای را

می‌بایست شخص مؤمنی که خود را واجدِ این گوهر می‌بیند، شکرگزار این نعمتِ عظمای الهی باشد؛ در آیه‌ای از کتاب خدا، می‌خوانیم که خداوند برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، در قلوب مؤمنین، مودّت و محبتِ خاصی قرار می‌دهد. به عبارتی، آن بزرگواران، «محبوبُ القلوب مؤمنین» می‌شوند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ
وُدًّا؛^۱

یعنی: «قطعاً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی [خدای] رحمان برای آنان [در] دل‌ها [محبتی قرار خواهد داد].»

بودنِ الف و لام بر سرِ کلمه‌ی «صالح» و جمع بستنِ آن، به این معناست که آنان هر کار خیری را به انجام می‌رسانند و خداوند در دل مؤمنان نسبت به ایشان دوستی و مودّت را بنا می‌نهد.

پیامبر خدا ﷺ، می‌فرماید:

«ای علی! هر که مرا و تو را و امامان از اولاد ترا دوست دارد، خدا را حمد کند بر حلال‌زادگی! زیرا ما را کسی جز حلال‌زاده دوست ندارد و کسی دشمن ندارد ما را، مگر حرامزاده».^۲

۱ که دوست دارد، بدان ممتاز کند، دستور دهد تا بسان ابر بیارد، و جنین را در شکم مادر شاداب سازد.» تحف العقول، ص ۳۱۳.

۱. مریم / ۹۶.

۲. «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ نَاتَانَةَ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ

گرچه خداوند در آیات کریمه‌ی قرآن مجید، هدایت را به خود نسبت می‌دهد و آن چه را که به خود استناد می‌کند، «عامل هدایت» است. پس از این مرحله، پذیرش این عامل هدایت [و به عبارتی]، این که به آن عوامل هدایت، اجازه‌ی تأثیرگذاری داده شود، مربوط به خود انسان می‌باشد. بر اساس همین قاعده است که فرموده:

﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...﴾^۱

یعنی: «... پس هر که خواست ایمان بیاورد، و هر که خواست کافر شود...»

و یا:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲

یعنی: «ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس‌گزار خواهد بود یا ناسپاس.»

در حقیقت ایمان دارای دو بخش است؛ یک قسمت مربوط به خداوند است که اسباب هدایت را فراهم می‌سازد؛

۱. ابیه ابیراهیم بن هاشم عن محمد بن ابی عمیر عن ابی زباید التهمیدی عن عبید الله بن صالح عن زید بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی عن ابیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی من احببني و احببتك و احب الائمة من و لذك فلبحمد الله علی طیب مولده فانه لا یحیانا الا من طاب و لادته و لا یبعثنا الا من خبت و لادته؛ امالی صدوق، ص ۴۷۵. ایشان اضافه می‌کنند: البته باید در نظر داشت که محبت به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، غیر از اصل ایمان است.

۱. کشف / ۲۹.

۲. انسان / ۳.

[و یک قسمت مربوط به پذیرنده است که با اختیار خود آن را می پذیرد یا نمی پذیرد] این که اسباب آن هدایت چیست و کیفیت آن چگونه است، در افراد متفاوت است. با این همه، خداوند متعال آن جایی را که مربوط به مسأله‌ی محبت و مودت می شود، مستقیماً به خود، نسبت داده و می فرماید:

﴿سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾.

در حقیقت خداوند محبت مؤمنان به اولیاء خود را، پاداشی برای ولّی خود قرار می دهد.

بنابراین اگر کسی نعمت محبت اهل البیت علیهم السلام را در سینه دارد، نعمتی فراتر از سایر مواهب الهی، نظیر بهره‌مندی مادی و یا توانمندی‌های جسمانی نصیب او گشته است. گرچه در بهره‌مند شدن از مواهب مالی و یا برخورداری از توانمندی‌های جسمانی، اراده‌ی انسان در نقصان یا ازدیاد آن مؤثر است.^۱

در میان محبت و مودتی که مؤمنین نسبت به اولیاء الهی دارند، ابراز علاقه و دوستی و مودت نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت سیدالشهداء علیه السلام جایگاهی بسیار بلندمرتبه دارد. نعمت مودت و دوستی به این بزرگواران، نعمتی بسیار فراتر از ذهن و اندیشه‌ی یک انسان است که شکر و سپاس ویژه‌ای را نیز می طلبد.

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر، رک به جلد سوم از کتاب «دارالسلام» مرحوم محدث نوری، که در آن جمع بین دو گروه روایت - مبنی بر این که محبت موهبتی از سوی خداوند است و یا اکتسابی است - آمده است. (ویراستار)

در طول تاریخ بسیاری از انسان‌ها و حتی دانشمندان و علما بوده‌اند که پاسخ شبهات خود را شنیده‌اند، تحقیق و مطالعه هم نموده‌اند ولی با این وجود، قلب آنان گواهی بر حقانیت حضرات معصومین علیهم‌السلام نداده است و طبعاً نسبت به آن بزرگواران محبتی پیدا نمی‌کنند.^۱

حاکم نیشابوری - عالم نامدار اهل تسنن - در کتاب «مستدرک الصحیحین»^۲ از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین روایت می‌کند که فرمودند:

«... مَنْ أَحَبَّكَ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي...»^۳

یعنی: «... هر کس که تو را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته است و هر کس که با تو دشمنی کند، با من دشمنی کرده است...».

ذهبی - عالم اهل تسنن - می‌گوید:

أَنْ قَالَ الْحَاكِمُ بَانَهُ صَحِيحٌ لَكِنِ الْقَلْبُ يَشْهَدُ

۱. مرحوم جعفری می‌گوید: در این میان نکته‌ی قابل ذکر اینجاست که هر چه محیط زندگی انسان، تعارض بیشتری با مودت اولیاء الهی داشته باشد ولی در عین حال، فرد محبت آن حضرات را در وجود خود احساس کند، نعمتی بس گرانسنگ به او عطا شده است. نعمتی که به تناسب، شکر عظیم می‌طلبد.

۲. حاکم نیشابوری نگارش المستدرک را در سال ۳۷۳ ق آغاز کرده است. او در مقدمه‌ی المستدرک، انگیزه‌ی خود را از نگارش آن، درخواست گروهی از اهل سنت، مبنی جمع‌آوری احادیثی که بر اساس شیوه‌ی بخاری و مسلم، صحیح بوده اما در صحیحین نیامده‌اند، معرفی کرده است. کتاب المستدرک، ۳، ۸۸۰ حدیث دارد. لازم به ذکر است که حاکم در این کتاب، حدود ۲۶۰ روایت در فضیلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است.

۳. مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۲.

بانه باطل؛^۱

یعنی: «با همان ضابطه و دقتی که حاکم نیشابوری دارد، این روایت صحیح است، اما قلب شهادت می‌دهد که این حدیث باطل است»!!

در این خصوص، مرحوم علامه شرف الدین رحمته الله می‌گوید:

«أنا اشهد الله و ملائكته و أنبيائه و رسله، أن قلب ذهبي يشهد بأنه باطل»!

یعنی: من، خدا و ملائکه و انبیاء و رسل او را شاهد می‌گیرم [به عبارتی به طور حتم این است] که قلب ذهبی شهادت می‌دهد - که این حدیث باطل است؛ زیرا قلب منافق این گونه گواهی می‌دهد.^۲

سید مَهَنَّا از علامه‌ی حلی اینطور سؤال می‌کند که: به چه علت محمد بن حنفیه، با آن عظمت و آگاهی که نسبت به امام حسین علیه السلام داشت، در جریان کربلا توفیق همراهی در رکاب آن حضرت را پیدا نکرد؟ ایشان در پاسخ گفتند: همین مطلب از

۱. تلخیص المستدرک، ذیل حدیث بالا. ذهبی از استوانه‌های اصلی علمای اهل تسنن است. او معمولاً روایتی را که با عقائد اهل سنت هم خوانی نداشته باشد، نقل نمی‌کند و اگر آن را نقل کند، فوراً درباره‌ی آن به مناقشه می‌پردازد. حتی اگر دلیل علمی برای ردّ احادیث مربوط به فضائل اهل بیت علیهم السلام یا مطاعن خلفا نداشته باشد، فوراً می‌گوید: يشهد القلب أنه باطل. قلب من شهادت می‌دهد که این باطل است! یعنی یکی از مبانی جرح و تعدیل در نزد وی، قلب ایشان است!! اگر قلب ایشان شهادت داد که یک روایت باطل است، باطل است؛ حتی اگر از مورد وثوق ترین ثقات نقل شده باشد و سندش صحیح اعلائی باشد.

۲. ترجمه به همراه توضیح مرحوم جعفری است.

محمد بن حنفیه سؤال شد و او چنین پاسخ داد:

اصحاب سیدالشهداء علیهم السلام، «مُسَمَّین عند الله» نام نهاده شده نزد خداوند - بودند و خداوند آنان را تعیین فرموده بود. به آنان کسی نه اضافه می‌شد و نه از آنان کسی کم می‌گشت؛ و من جزء آنان نبودم! ^{۲۱}

البته باید دانست که این انتخاب [الهی] ربطی به نظرات مردم و شناختن ضوابط ظاهری آنان ندارد. در میان اصحاب سیدالشهداء علیهم السلام کسانی بودند که از اقصی نقاط به آن حضرت پیوستند و کسانی هم بودند که در جوار حضرت می‌زیستند اما از همراهی و توفیق یاری آن امام محروم ماندند.

باید گفت که امتیاز و توفیق هم رکابی و یاری امام حسین علیه السلام، منحصر در اصحاب آن حضرت که در روز عاشورا به شهادت

۱. متن اصلی کتاب با متن بیان شده توسط مرحوم جعفری متفاوت است. اجوبة المسائل المهنائية (العلامة الحلی)، ص ۳۸، مسأله ۳۳؛ متن کتاب: (ما یقول سیدنا فی محمد بن الحنفیة هل کان یقول بامامة أخویه و امامة زین العابدین علیه السلام أم لا، و هل ذکر أصحابنا له عذر فی تخلفه عن الحسین علیه السلام و عدم نصرته له أم لا، و کیف یکون الحال ان کان تخلفه عنه لغير عذر. و كذلك عبد الله بن جعفر و أمثاله.

الجواب:

قد ثبت فی أصول الإمامیة ان أركان الإیمان التوحید و العدل و النبوة و الإمامة، و السید محمد بن الحنفیة و عبد الله بن جعفر و أمثالهم أجل قدرا و أعظم شأنًا من اعتقادهم خلاف الحق و خروجهم عن الإیمان الذی یحصل بارتکابه الثواب الدائم و الخلاص من العقاب الدائم. و أما تخلفه عن نصرته الحسین علیه السلام فقد نقل أنه کان مریضا. و یمتثل فی غیره عدم العلم بما وقع لمولانا الحسین علیه السلام من القتل و غیره، و بنا علی ما وصل من کتب الغدرة الیه و توهموا نصرتهم له.

۲. همان گونه که انتخاب رسل الهی به رسالت و انتخاب ائمه علیهم السلام برای

منصب امامت مختص حضرت حق می‌شود و بس.

رسیدند، نمی‌شود. در این میان، بانوان از اهل بیت آن حضرت و دیگر بانوان همراه آنان، نقش بسیار مهم و اساسی را در رساندن پیام عاشورا ایفا نمودند.

اگر نگوییم عملکرد این بانوان که به اسارت درآمدند، از جانفشانی اصحاب سیدالشهداء علیهم‌السلام بالاتر بوده است، قطعاً کمتر از آن نخواهد بود. بنابراین همان‌گونه که اصحاب امام حسین علیه‌السلام، افرادی خاص و منتخب الهی بودند، بانوانی که در این سفر الهی آن حضرت را همراهی کردند نیز، برگزیده و انتخاب شده از سوی پروردگار عالمیان بوده‌اند.

اهل البیت علیهم‌السلام، محور دوستی و دشمنی

خداوند عالم، همواره دین خود را با محبت به دوستان خویش و مبعوض داشتن دشمنان خود همراه نموده است. [در قسمت قبل، ضمن آیه‌ی ۹۶ از سوره‌ی مبارکه‌ی مریم، دانستیم که] خداوند برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، در قلوب مؤمنین، مودت و محبت خاصی قرار می‌دهد. مسلماً این امتیاز، مربوط به کسانی است که در ایمان و اعتقاد خود مخلص [به فتح لام] بوده باشند.

[همان مخلصینی که در آیه‌ای دیگر، تلاش ابلیس برای فریب دادنشان، به جایی نمی‌رسد:]

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾؛^۱

یعنی: «گفت: به عزتت سوگند همه آنان را گمراه می‌کنم، مگر بندگان خالص شده‌ات را».

«مُخْلِص» در آیه‌ی مذکور، به معنی «خالص شده» است. گاهی انسان در قلب خود نسبت به فرد یا اشخاصی، تعلق خاطر پیدا می‌کند، آنان را دوست می‌دارد و حتی به ایشان علاقه‌ی شدیدی نیز پیدا می‌کند؛ در این صورت به او «مُخْلِص» می‌گویند. اما «مُخْلِص»، درجه‌ای بالاتر و مقامی عالی‌تر از «مُخْلِص» است.

در مرتبه‌ی «مُخْلِص»، سراسر وجود فرد، به یک شخص معین تعلق پیدا می‌کند و مطلقاً به جز او، به چیز دیگری توجه و عنایت ندارد. تنها به او می‌اندیشد و در جهت رضایت او گام برمی‌دارد و جز از [خشم و] سخط او، از امر دیگری هراس ندارد.

این معنای «اخلاص در دین» است و آن بندگان که به مرتبه‌ی «مُخْلِصین» می‌رسند، همان ایمان‌آوردگانی هستند که هرگونه عمل صالحی را انجام می‌دهند و خداوند یکی از پاداش‌های خود به ایشان را، محبت مؤمنین نسبت به آنان قرار داده است.

در رأس این گروه از مؤمنین مُخْلِص، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام قرار دارد که به عنوان امیرالمؤمنین از سوی خداوند به مسلمانان معرفی گردید.^۱

اهل سنت از ابن عباس حکایت کرده‌اند که از رسول خدا چنین روایت می‌کند:

۱. مرحوم جعفری می‌گوید: اگر لطف الهی شامل حال ما نگردد، معلوم نیست که ما در زمره‌ی کسانی قرار بگیریم که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، امیر ما باشد؛ چرا که فرمودند ایشان امیرالمؤمنین هستند و فرمودند که امیرنا هستند.

«مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ إِلَّا وَعَلَى رَأْسِهَا وَأَمِيرُهَا»؛

یعنی: «خداوند هیچ آیه‌ای را نازل نکرد که در آن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ باشد، مگر اینکه علی [علیه السلام] در رأس آن است». (۱ و ۲)

این سلسله‌ی مقدّس، حضرات صدّیقه‌ی طاهره علیها السلام، حسنین علیهم السلام و ائمه‌ی هدی علیهم السلام تا وجود مقدّس امام زمان علیه السلام را شامل می‌شود؛ ذوات مقدّسه‌ای که در نزد پروردگار دارای مقام مُخْلِصین هستند.

باید توجه داشت که ایمان، مقدّمه و بستر محبّت به اولیای الهی است. زمینه‌ی ایمانی می‌بایست مهیّا باشد تا خداوند به لطف و مرحمت خود، مقدّرات را بر قلب انسان مؤمن جاری سازد و او در قلب خود گرمای محبّت اولیای الهی را احساس کند. مودّت، آثار و تأثیرات شگرفی بر روح انسان به جای می‌گذارد. همان‌گونه که انسان در انجام فرائض الهی، دو نوع بهره [فیزیکی و روحی] خواهد بُرد. برای مثال نماز خواندن، علاوه بر خواصّ فیزیکی که بر اندام انسان به هنگام نشستن و برخاستن بر جای می‌گذارد، اثرات فوق‌العاده‌ای بر روح و روان آدمی ایجاد می‌کند. روزه نیز علاوه بر آن که باعث تنظیم سیستم گوارش و چربی

۱. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. مرحوم جعفری همین روایت را از ابن‌ابی حاتم که از بزرگان رجال جرح و تعدیل غیر شیعی است و کتاب تفسیری نیز دارد نقل کرده است. برخی از سوره‌های این تفسیر، به عنوان تز دکترای دانشگاهی در دانشگاه عبدالعزیز آل سعود و دانشگاه ام‌القری در مکه مکّمه چاپ شده است.

سوزی‌هایی بسیار مفید در بدن می‌شود، به فرمایش قرآن مجید، نتیجه‌ای همانند تقوا به دنبال خواهد داشت:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱

یعنی: «ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرر و لازم شده، همان‌گونه که بر پیشینیان شما مقرر و لازم شد، تا پرهیزکار شوید».

به این ترتیب اگر با روزه‌داری، تقوا در انسان ایجاد نگردد، هدف اصلی روزه محقق نشده است و فرد تنها رنج‌گرسنگی و تشنگی را متحمل شده است.

مودت به اولیای الهی نیز، - که یکی از مهمترین وظایفی است که ما موظف به ابراز آن هستیم - این‌گونه است. [خداوند در کتاب خویش، اجر رسالت پیامبرش را، مودت ورزیدن به اهل‌البیت ایشان می‌داند:]

﴿... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲

یعنی: «... بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان [یعنی اهل‌بیت] را نمی‌خواهم».

«مودت فی‌القربی»، به این معناست که محبت و مودت مؤمنین، می‌بایست منحصر در خویشان نزدیک پیامبر خدا باشد. این مودت ورزیدن، با مودت ورزیدن ما نسبت به دیگرانی که آنان

۱. بقره / ۱۸۳.

۲. شوری / ۲۳.

را دوست داریم، تفاوت دارد. چگونگی این مودّت و رزیدن، شاید با این روایت از پیامبر گرامی اسلام ﷺ، مشخص تر گردد:

«الشُّرْكُ أَخْفَى فِي أُمَّتِي مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا فِي اللَّيْلَةِ
الظُّلْمَاءِ وَ أَدْنَاهُ أَنْ تَحَبَّ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْجُورِ أَوْ تَبْغُضَ
عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْعَدْلِ وَ هَلِ الدَّيْنُ إِلَّا الْحَبُّ فِي اللَّهِ وَ
الْبَغْضُ فِي اللَّهِ؟...»^۱

یعنی: «شُرک در امت من از گذر کردن مور بر کوه صفا در شب تاریک نهان تر است و نزدیکتر از همه آنست که چیزی از ستم را دوست داری یا چیزی از عدل را دشمن داری! مگر دین، جز دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست؟...».

دشمنی و دوستی نسبت به خداوند که معنایی ندارد؛ [زیرا کسی چنین نمی‌گوید که من بنا دارم با خداوند دشمنی کنم] بنابراین «حُبِّ و بَغْضِ فِي اللَّهِ» به این معناست که من غیر از خداوند کسی را دوست ندارم و اگر محبوب دیگری هم دارم، همانی است که خدا نیز او را دوست دارد، نه آن که صرفاً آنی باشد که من طالب او هستم. از سویی دیگر، من با کسی دشمنی خواهم کرد که خداوند با او دشمن است و علاقه‌های شخصی فرد در این میان، رنگی نخواهد داشت.

با این توضیحات [و طبق این آیه‌ی شریفه]، معلوم می‌شود که می‌بایست دوستی ما، منحصر در اهل البیت پیامبر خدا ﷺ

۱. با چنین عبارتی [فی الله]، تنها در: نهج الفصاحة، ص ۵۳۹ یافت شده است. لازم به ذکر است عبارات مشابه، در کتب شیعی فراوان است.

باشد.^۱ یعنی شخص به جایی رسد که چیزی را دوست داشته باشد که آنان دوست دارند و با کسانی دشمنی کند که آنان را دشمن می‌دارند.^۲

۱. مرحوم جعفری می‌گوید: مرام و منش اهل البیت علیهم‌السلام، آن گونه بوده است که هر عقل سلیم و هر وجدان پاکی، تمایل به آنان پیدا می‌کند و محبت آنان در قلب او وارد می‌شود.

۲. در بسیاری از روایات، این معنا دیده می‌شود. برای نمونه، در حدیثی چنین آمده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَحِبِّ فِي اللَّهِ وَأَبْغِضْ فِي اللَّهِ وَوَالِ فِي اللَّهِ وَعَادِ فِي اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا تَنَالُ وَلَا يَهُ إِلَّا بِذَلِكَ وَلَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعَمَ الْإِيمَانَ وَانْكَرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ وَقَدْ صَارَتْ مُوَاحَاةُ النَّاسِ يَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرَهَا فِي الدُّنْيَا عَلَيْهَا يَتَوَادُّونَ وَعَلَيْهَا يَتَبَاغَضُونَ وَذَلِكَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا فَقَالَ لَهُ وَيَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ أَنْي قَدْ وَالَيْتُ وَعَادَيْتُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَنَ وَالِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى وَالِيهِ وَمَنْ عَدُوُّهُ حَتَّى أَعَادِيهِ فَأَشَارَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَلِيٍّ عليه‌السلام فَقَالَ أَ تَرَى هَذَا فَقَالَ بَلَى قَالَ وَالِيٌّ هَذَا وَالِيٌّ اللَّهُ فَوَالِيهِ وَعَدُوُّ هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ فَعَادَهُ وَالِيٌّ هَذَا وَلَوْ أَنَّهُ قَاتَلَ أَبِيكَ وَوَلَدِكَ وَعَادِ عَدُوَّ هَذَا وَلَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ وَوَلَدُكَ»؛ یعنی: «ای بنده خدا! دوست مدار به خاطر خدا و دشمن مدار به خاطر خدا و دوست بگیر به خاطر خدا و دشمن بگیر به خاطر خدا؛ پس به درستی که به ولایت خدا به کسی نمی‌رسد مگر از این راه و کسی طعم ایمان را نمی‌چشد اگر چه نماز و روزه زیاد به جا آورد مگر از راه توبی و تبری و امروز بیشترین دوستی‌ها و دشمنی‌های مردم به خاطر دنیاست و این دوستی و دشمنی دنیایی ذره‌ای پیش خداوند تعالی ارزش ندارد. [راوی عرض کرد:] چگونه بدانم دوستی و دشمنی من به خاطر خداست؛ دوست خدا کیست تا او را دوست بدارم و دشمن خدا کیست تا او را دشمن بدارم؟! پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سوی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه‌السلام اشاره کرده و فرمودند: این مرد را می‌بینی؟ راوی گفت: بله. پس فرمودند: دوست او دوست خداست؛ او را

به عبارتی دیگر، برای آن که مقصود و هدف پروردگار عالم از این فرمان محقق شود، مودّت انسان مؤمن می‌بایست، متمرکز در وجود آنان باشد؛ نه آن که تنها «نسبت به آنان» مودّت داشته باشد. زیرا در مودّت‌ورزی نسبت به آنان، ممکن است که شخص در کنار اهل‌البیت علیهم‌السلام، کسان دیگری را نیز دوست داشته باشد.

در چنین حالتی، دیگر ملاک دوستی و دشمنی فرد، خواهش‌های نفسانی او نخواهد بود و در دوستی و دشمنی، به میل شخصی خویش عمل نخواهد کرد.

در این وادی ممکن است فرزند انسان، به دلیل آن که در راستای محبت اهل‌البیت علیهم‌السلام قرار ندارد، از ما دور شود و آن کس که هیچ قرابتی با ما ندارد اما مورد لطف و محبت اهل‌البیت علیهم‌السلام قرار گرفته، از خویشان به ما نزدیک‌تر شود.

تبریّ، مرزی روشن‌کننده

[تبریّ یا براءت، به معنای دوری جستن از دشمنان خدا و اولیای دین، در کنار تولّی - به معنای دوست داشتن خدا و اولیای الهی - جایگاه ویژه و بار معنایی خاصی در مذهب شیعه دارد و یکی از آموزه‌های اساسی پیروان آن به شمار می‌آید.] دوست داشتن دشمنان فردی که ادّعی محبت و رزوی به او را داریم، مسئله‌ای نیست که با عقل سلیم هم‌خوانی داشته باشد. چنان که

۴ دوست‌دار، دشمن او دشمن خداست؛ او را دشمن‌دار! دوستش را دوست‌دار، گرچه کشنده‌ی پدرت باشد و دشمنش را دشمن‌دار گرچه پدر یا فرزندت باشد». أمالی صدوق، ص ۱۱ - ۱۲، ح ۷.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«كَذَّبَ مَنْ ادَّعَىٰ مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ مِنْ عَدُوِّنَا»^۱

یعنی: «دروغ می‌گویند کسی که ادعای محبت ما را می‌کند ولی از دشمنان ما تبری و بی‌زاری نمی‌جوید».

شیعه‌ی واقعی بودن و ایمان راستین داشتن، تنها به لفظ و کلام نیست. چه بسیار افرادی که در امتحانات و بلایا، لغزیدند و از مسیر حق منحرف شدند. در قسمتی از زیارت عاشورا می‌خوانیم:

«... اللَّهُمَّ اَعْنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ [آلِ مُحَمَّدٍ حَقُّوْقَهُمْ] وَ اٰخِرَ تَابِعٍ لَّهُ عَلٰى ذٰلِكَ...»^۲

یعنی: «هر که از کسانی که ظلم به اهل‌البیت را پایه‌گذاری کردند تبعیت کند، - گرچه از آیندگان باشد - مورد لعن و نفرین است».^۳

بنابراین باید مراقب اندیشه‌ها و رفتارهایمان باشیم و مصداق این روایت نشویم که فرمودند:

از نشانه‌های آخر الزمان این است که فردی صبحگاهان مؤمن است و شامگاهان کافر می‌شود و یا فردی شامگاهان مؤمن است و صبح می‌کند در حالی که کافر است.^۴

۱. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (و المستطرفات)، ج ۳، ص ۶۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۸.

۲. کامل‌الزیارات، ص ۱۷۸.

۳. ترجمه از مرحوم جعفری است.

۴. این مضمون از طریق محدثان شیعه و سنی رسیده است. در نقل شیعه، به عنوان دوره‌ی غیبت امام عصر علیه السلام گفته شده (غیبت نعمانی، ص ۲۰۶ - ۲۰۷،

یکی از وزرای سابق کشور عراق نقل می‌کند که از بزرگان مصر، فردی بود که با شیعیان دشمنی آشکار داشت و ضمن ماجرای، به تشییع گرایش پیدا کرد. ایشان می‌گوید: سفری به مصر و شهر قاهره داشتم؛ در آن جا دوست روحانی شیعه‌ای داشتم به نام سید طالب رفاعی^۱، با من تماس گرفت و برای شرکت در مراسم مصیبت امام حسین علیه السلام از من دعوت به عمل آورد. او از روحیه‌ی من که چندان به مجالس و عظ و روضه‌علاقه‌ای نداشتم مطلع بود ولی با این وجود، درخواست خود را تکرار کرد و تأکید نمود که مجلس عمومی نیست و افراد مخصوصی دعوت شده‌اند. [من نیز پذیرفتم]

وقتی وارد مجلس شدم، گوینده‌ای مصری مشغول صحبت بود و چنین می‌گفت:

«انسان‌ها در زندگی خود، فعالیت‌های مختلفی را انجام می‌دهند که به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اوّل، فعالیت‌هایی که براساس وظیفه‌ی شغلی است که در

۲۲ باب ۱۲، ح ۹) و در نقل سنّی، مربوط به فتنه‌های پس از رسول اکرم است. (نهج‌الفصاحه، ص ۶۶۴)

۱. سید طالب رفاعی، روحانی شیعه‌ی عراقی و از بنیان‌گذاران حزب الدعوه در عراق بود. الرفاعی، زاده‌ی ۱۹۳۱ میلادی در روستای الرفاعی، در جنوب شهر ناصریه عراق، از تحصیل‌کردگان حوزه‌ی علمیه‌ی نجف و از نزدیکان آیت‌الله سید محمد باقر صدر است. او در روند فعالیت‌های سیاسی روحانیون شیعه در نجف و تأسیس حزب الدعوه حضوری فعال و تأثیرگذار داشت. در ۱۹۶۹، به نمایندگی از آیت‌الله سید محسن حکیم، مرجع وقت شیعیان، به قاهره رفت و سال‌ها در آن شهر رهبری شیعیان را بر عهده داشت. همچنین جمعیت آل‌البیت، در سال ۱۹۷۳ با وی آغاز شد. وی هم‌اکنون در ایالات متحده زندگی می‌کند.

تعاملات اجتماعی ضروری می‌باشد. فرد خدماتی را ارائه می‌کند و متقابلاً بهره‌هایی را نیز از افراد اجتماع دریافت می‌نماید. دسته‌ی دوم، فعالیت‌های است که یک انسان بر اساس حکم وجدان خویش انجام می‌دهد؛ خواه وظیفه‌اش باشد یا نباشد.

هر گاه این دو مقوله، یعنی وظیفه و وجدان از هم جدا باشند، شخص انتخابی آسان‌تر خواهد داشت و به راحتی عمل خواهد کرد. در جایی که وظیفه حکم کند، وظیفه را انجام می‌دهد و آن جا که حکم وجدان بر عملی بار شود، مطابق آن رفتار خواهد کرد.

مشکل آن جایی پدیدار می‌شود که وظیفه و وجدان با یکدیگر در تعارض قرار بگیرند. نمونه‌ای از این تقابل وجدان و وظیفه، در مورد جناب «حُرَین یزید ریاحی» - که یک افسر نظامی بود - رخ داد.

موقعیت و مسئولیت شغلی حُرَین یزید به عنوان فرماندهی لشکر، ایجاب می‌کرد از اوامر مافوق خود، اطاعت محض داشته باشد. این اطاعت هم در حوزه‌ی درون گروهی و سازماندهی به سربازان، و هم مربوط به اشخاص بیرون از گروه نظامی آنان می‌شد.

روز عاشورا در کربلا جناب حُر، فرماندهی یک ربع لشکر دشمن بود. حر در ماجرای کربلا نشان داد، شخصی است که وجدان انسانی خود را بر مقام و منصب دنیایی ترجیح می‌دهد. حُر از کسانی نبود که به امام حسین علیه السلام نامه نوشته باشد، اما با این وجود، عقل سلیم و وجدان بیدار او، حکم دیگری می‌داد.»

سفیر عراق می‌گوید: از نقل این حادثه بسیار متأثر شدم و همانند آن روز بر مصیبت امام حسین علیه السلام گریه نکرده بودم. پس از پایان مراسم نزد سخنران رفتم و ضمن تشکر از صحبت‌هایش، به او گفتم اگر به عراق بیاید، هم جمعیت بیشتری جمع خواهند شد و هم مبلغ خوبی بابت دستمزد به او هدیه خواهند داد. ضمن صحبت با او متوجه شدم در مجلس ملی مصر، صاحب پُست و مقامی است. برایم تعریف کرد که: دو نیروی عاطفی شدید در من وجود داشت؛ یکی محبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری دشمنی شدید من با شیعیان! تا این که شبی، کتاب «المراجعات سید عبدالحسین شرف الدین»^۱ به دستم رسید. آن شب تا صبح

۱. سید عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی (۱۲۹۰ - ۱۳۷۷ ه. ق)، مجتهد شیعه و مدافع تقریب مذاهب اسلامی بود. او تلاش‌هایی برای وحدت شیعه و سنی و حل کردن ریشه‌های اختلاف آن‌ها انجام داد. شرف الدین از رهبران نهضت استقلال لبنان نیز به شمار می‌رود. دو کتاب «المراجعات» و «النص والاجتهاد»، برای اثبات حقانیت شیعه با ادبیاتی علمی و به دور از توهین، از برترین آثار او به شمار می‌رود. این دو کتاب به زبان‌های مختلف ترجمه شده و توجه بسیاری از مسلمانان شیعه و سنی را به خود جلب کرده است. شرف الدین در اواخر سال ۱۳۲۹ ق، برای دیدار از مصر و آشنایی با علمای دینی، دانشمندان، متفکران و نویسندگان آن دیار و ایجاد زمینه اتحاد مسلمانان راهی آن کشور شده و با شیخ سلیم بشری مفتی دانشگاه الازهر آشنا شد. این دو عالم شیعه و سنی در موضوع جانشینی پیامبر اکرم ۱۱۲ نامه رد و بدل کردند که با نهایت ادب و احترام به صورتی کاملاً علمی صورت گرفت. این مکاتبات ۲۵ سال بعد در قالب کتاب المراجعات منتشر شد. این کتاب دربرگیرنده ۱۱۲ مکاتبه‌ی شرف الدین با مفتی دانشگاه الازهر مصر، شیخ سلیم بشری مالکی است. موضوع نامه‌ها «خلافت و امامت از نظر شیعه» است که با مراجعه به آیات قرآن و منابع مورد قبول اهل سنت، استدلال‌های شیعه و اهل سنت مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

نخواهیدم و کتاب را تمام کردم. شب دوم، عمیقاً به مطالب کتاب فکر می‌کردم و تنها بودم. به این نتیجه رسیدم که اگر در روز قیامت، رسول خدا ﷺ از من سؤال کند که آیا کتاب المراجعات را خواندی؟! باید بگویم بله خواندم. آن وقت اگر از من بپرسد چرا شیعه نشدی، فقط یک پاسخ دارم و آن این است که بگویم: چون والدین و نیاکانم شیعه نبودند، من نیز شیعه نشدم!

آنگاه اگر به من بگوید که آنها چنین کتابی را نخوانده بودند اما تو که آن را خوانده بودی، چه جوابی خواهم داد؟! چون پاسخی برای این سؤال نداشتم، حق را پذیرفته و شیعه شدم و به دوازده امام که اوصیای حقّه‌ی پیامبر ﷺ هستند، اعتقاد پیدا کردم. من از شیخین تبری می‌کنم... و سپس زبان به لعن دشمنان اهل البیت ﷺ گشود. سفیر عراق می‌گوید در این موقع به او گفتم: استاد! این‌گونه که شما می‌گویید نیست. تشیع بر پایه‌ی لعن استوار نیست.

او گفت: آقای دکتر! سر من کلاه نگذار. اگر تشیع تنها محبت بود که من آن را داشتم و همواره به خاندان پیامبر ﷺ علاقه‌ی وافر ابراز می‌کردم. مرز تشیع [که حدّ فاصل میان شیعه با دیگران است] در این است که محبت به اولیای الهی و ائمه‌ی هدی ﷺ، باید با دشمنی دشمنان آنان که دشمن خدا هستند همراه باشد؛ که غیر از این تشیع و شیعه بودن معنا ندارد.

۲ فصل

حرکت امام حسین علیه السلام، مأموریتی الهی

در تحلیل واقعه‌ی عاشورا و عملکرد سیدالشهداء علیه السلام، گاه از لفظ «قیام» استفاده می‌شود که گویای واقعیت حرکت امام حسین علیه السلام نیست؛ چه رسد به تعبیر دیگری که برخی از آن‌ها بهره می‌برند.

برای بهتر شناختن واقعه‌ی عاشورا و اقداماتی که سیدالشهداء علیه السلام انجام دادند، توجه به چهار مرحله ضروری است.

مرحله اول: مربوط به زمان قبل از انتقال خلافت به یزید است.
مرحله دوم: مربوط به وقایع بعد از مرگ معاویه، تا ورود سیدالشهداء علیه السلام به سرزمین کربلاست.

مرحله سوم: رخدادهای روز عاشورا، سخنرانی‌ها و عملکرد آن حضرت است که در نهایت به شهادت سیدالشهداء علیه السلام، فرزندان و یاران آن حضرت ختم می‌گردد.

مرحله چهارم: از شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت امام

سجاد علیه السلام، بانوان حرم و کودکان، تا بازگشت آنان به مدینه می‌منوره را شامل می‌گردد.

نکته‌ی بسیار مهمی که در این جا لازم به ذکر است، این است که آن چه از زمان مرگ معاویه تا وقوع شهادت آن حضرت رخ داد، تماماً از تکالیف و فرامین الهی بوده که سیدالشهداء علیه السلام، از آغاز امامت خود به آن مسائل آگاهی کامل داشته است.

مأموریت الهی ائمه علیهم السلام، در منشوری که از طریق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دست آنان می‌رسد، نگاشته شده است.^۱

۱. «وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحُمَيْرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عُبَيْدَةَ الْبَرَّازُ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَقْلَ بَقَاءِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَقْرَبَ آجَالِكُمْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ هَذَا الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ فَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنَّا صَحِيفَةً فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مُدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا بِمَاءِ أَمْرِ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ وَأَتَاهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم يَنْعِي إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَ أَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيَهَا وَ فُسِّرَ لَهُ مَا يَأْتِي وَ مَا يَبْقَى وَ بَقِيَ مِنْهَا أَشْيَاءٌ لَمْ تَنْقُضْ فَخَرَجَ إِلَى الْقِتَالِ فَكَانَتْ تِلْكَ الْأُمُورَ الَّتِي بَقِيَتْ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ سَأَلَتْ اللَّهَ فِي نُصْرَتِهِمْ فَأُذِنَ لَهُمْ فَكَثُرَتْ تَسْعِدُ لِلْقِتَالِ وَ تَأَهَّبَتْ لِدَلِّكَ حَتَّى قُتِلَ...»؛ یعنی: «حریز گوید: به امام صادق علیه السلام گفتیم: قربانت، چه اندازه عمر شما خاندان کوتاه است و مرگ شما ائمه به هم نزدیک است با اینکه مردم به شما نیازمندند؟ فرمودند: هر کدام از ما صحیفه و برنامه کار داریم که در آن هر چه باید عمل شود در مدت امامت ثبت است و چون مندرجات آن به آخر رسید، فهمیده شود که عمر به آخر رسیده، و پیغمبر (در خواب) آید و خبر مرگ او را به وی دهد و آنچه از مقام نزد خدا دارد به او گزارش دهد و چون نوبت به حسین علیه السلام رسید و صحیفه‌ی مخصوص خود را خواند و در آینده نزدیک خبر مرگ او را شرح داده بود ولی کارهایی مانده بود که انجام نشده بود پس برای نبرد و شهادت خروج کرد و از امور انجام نشده این بود که ملائکه از خدا طلب یاری او را کرده بودند و به

حضرت امیر علیه السلام مکتوب عملکرد و مأموریت خود را از پیامبر دریافت می‌کند و [به چگونگی] موضع‌گیری خود نسبت به وقایع و رخدادها، در آن صحیفه می‌نگرد و طبق آن عمل می‌نماید. هنگام شهادت حضرت امیر علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام، صحیفه‌ی خود و دیگر اوصیاء را دریافت می‌کند، تا پس از به انجام رساندن مسئولیت الهی خویش، آن را به امام بعد تحویل دهد.

بنابراین امام علیه السلام چنین می‌فرماید:

«قَالَ لَهُ حُمْرَانُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ خُرُوجِهِمْ وَ قِيَامِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاعِيتِ إِيَّاهُمْ وَ الظَّفَرِ بِهِمْ حَتَّى قُتِلُوا وَ غَلِبُوا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا حُمْرَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ وَ أَمْضَاهُ وَ حَتَمَهُ ثُمَّ أَجْرَاهُ فَبِتَقَدُّمِ عِلْمِ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ قَامَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ بَعِلْمِ صَمَتِ مَنْ صَمَتَ مِنَّا»^۱

یعنی: «از امام باقر علیه السلام، آمده است که حمران به ایشان گفت: قربانت، ملاحظه می‌فرماید آنچه را واقع شد در زندگی علی و حسن و حسین علیه السلام از خروج و نهضت برای

استجابت هم رسیده بود و آن ملائکه آماده نبرد شده بودند و مهیای حرکت بودند که آن حضرت کشته شد و وقتی به زمین آمدند که مدت او به سر رسیده بود و شهید شده بود...». کامل الزیارات، ص ۸۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴ و... قریب به همین مضمون نیز در تقریب المعارف، ص ۴۲۱.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۱.

دین خدا عز و جل و آنچه بدان گرفتار شدند از کشتاری که سرکشان نسبت به آنها کردند و بر آنها چیره و پیروز شدند تا کشته و مغلوب گردیدند؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: ای حمران به راستی خدا تبارک و تعالی آن را بر ایشان مقدر کرده بود و حکم داده و امضاء کرده و حتمی ساخته بود و سپس آن را اجراء کرد و قیام علی و حسن و حسین علیهم السلام با سابقه علم و دستوری بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنها رسیده بود و هر امامی هم که خموشی گزیده از روی علم و دستور بوده است».

اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایراد خطبه‌ی شقشقیه^۱، آن گونه به جوشش می‌آید و سخنان نهفته در اعماق وجود خویش را بیرون می‌ریزد، به امر الهی است. [هم چنین] اگر در برابر ستم‌های وارده بر خود و همسرگرمی‌اش، دست به قبضه‌ی شمشیر نمی‌برد، آن نیز به فرمان الهی است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در وصیت خود به حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند:

«اگر چهل مرد مصمم و جنگی پیدا کردی با آنها جنگ کن

۱. خطبه شقشقیه، از معروف‌ترین خطبه‌های نهج البلاغه است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه، عملکردهای خلفا را نقد می‌کنند و اصل خلافت هر یک از آنان را زیر سؤال می‌برند. آن حضرت هم چنین به هجوم مردم برای بیعت با ایشان و نیز سه گروه ناکتین، قاسطین و مارقین اشاره و سرانجام وجه پذیرش حکومت توسط خویش را بیان می‌کنند. این خطبه طبق ترتیب اکثر نسخه‌های مختلف نهج البلاغه، سومین خطبه است. راوی مستقیم این خطبه (که خود آن را از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده است)، ابن عباس بوده که روایت وی نزد اهل سنت معتبر می‌باشد.

و در غیر این صورت سکوت اختیار کن»^۱.

آن چه پیامبر به عنوان «چهل مرد» از آن یاد می‌کنند، می‌تواند از دو جهت مورد بررسی و دقت نظر قرار بگیرد.

جهت اول این است که، در میان مسلمانان بیعت‌کننده در غدیر، - که بیش از صد هزار نفر بوده و چهار هزار نفر از آنان در مدینه ساکن بودند - حضرت امیر علیه السلام نمی‌تواند چهل نفر مرد مصمم پیدا کند.

جهت دوم آن که، کسانی که سقیفه را برپا کردند و از آن حمایت نمودند، بیش از چهل نفر نبودند.

با این حساب، اگر حضرت امیر علیه السلام چهل نفر مسلمان قوی و مصمم و با اراده می‌داشت، قطعاً می‌توانست بر آنان فائق آید و هسته‌ی مرکزی فتنه و آشوب را منهدم سازد. در این میان، عامه‌ی مردم که حالتی خنثی [و منفعل] داشتند، به سمت هر گروهی که قدرت را به دست می‌گرفت، متمایل می‌شدند.

در این میان باید اشاره کرد که حضرت امیر علیه السلام در این راه، کوچکترین تعللی از خود نشان ندادند و بلکه بارها برای یافتن آن چهل نفر تلاش کردند. آن حضرت به همراه همسر و فادارشان - دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، [صدیق‌ه‌ی طاهره علیه السلام]، - شبانگاهان به درب منازل مهاجر و انصار رفته و سفارش پیامبرخدا را [به

۱. در این باب، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «وَلَوْ كُنْتُ وَجَدْتُ يَوْمَ بُؤَيْعٍ (أَخْوَتِي) أَرْبَعِينَ رَجُلًا مُطِيعِينَ لَجَاهَدْتُهُمْ فَأَمَّا يَوْمَ بُؤَيْعٍ»؛ یعنی: «اگر من در روزی که بیعت گرفته شد برای اخوتیم (ابوبکر)، من چهل مرد فرمانبردار داشتم، حتماً با آنها نبرد می‌کردم». مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۷۶.

ایشان] یادآور می‌شدند و از آنان طلب یاری می‌نمودند. از آن‌ها می‌خواستند به علامت پذیرش این نصرت و یاری، سرهای خود را تراشیده و صبحگاهان، گرد حضرت امیر علیه السلام جمع شوند.^{۲۹۱}

لذا هنگامی که یاری‌کنندگان آن حضرت به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسید، آن جناب بنا بر وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، که فرمانی الهی بود، جنگ و مخاصمه با آنان را ترک کردند ولی اعتراض خود را همواره به شکل‌های مختلف نشان می‌دادند.^۳

حضرت امیر علیه السلام، در روایتی فرمودند:

«لو وجدتُ أربعينَ ذوی عزمٍ منهم لناهضتُ القومَ»؛^۴

یعنی: «اگر چهل تن که عزمی استوار داشته باشند، از میان ایشان بیابم با این گروه به نبرد برمی‌خیزم».

۱. مرحوم جعفری رحمته الله می‌گوید: سر تراشیدن به این علت بود که دیگر عذر و بهانه‌ای نیاورند و علامتی برای یاری آنان باشد.

۲. «قالَ سَلْمَانٌ فَلَمَّا أُنْ كَانَ اللَّيْلُ حَمَلَ عَلَيَّ عليه السلام فَاطِمَةَ عليها السلام عَلَيَّ حِمَارًا وَأَخَذَ بِيَدَيَّ ابْنَيْهِ الْحُسَيْنَ وَ الْحُسَيْنَ عليه السلام فَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ لَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا أَتَاهُ فِي مَنْزِلِهِ فَذَكَرَهُمْ حَقًّا...»: کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۵۸۰، ح ۴.

۳. امام هادی علیه السلام در ضمن زیارت غدیریّه، خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام، چنین می‌فرماید: «أَشْهَدُ أَنَّكَ مَا اتَّقَيْتَ ضَارِعًا وَ لَا أَمْسَكْتَ عَنْ حَقِّكَ جَارِعًا وَ لَا أَحْجَمْتَ عَنْ مُجَاهَدَةِ غَاصِيكَ نَاكِلاً وَ لَا أَظْهَرْتَ الرِّضَا بِخِلَافِ مَا يَرْضَى اللهُ مَدَاهِنًا وَ لَا وَهَنْتَ لِمَا أَصَابَكَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لَا ضَعُفْتَ وَ لَا اسْتَكْنَتَ عَنْ طَلَبِ حَقِّكَ مُرَاقِبًا مَعَادَ اللهِ أَنْ تَكُونَ كَذَلِكَ بَلْ إِذْ ظَلِمْتَ اخْتَسَبْتَ رَبَّكَ وَ فَوَضْتَ إِلَيْهِ أَمْرَكَ وَ ذَكَرْتَهُمْ فَمَا أَدَّكَرُوا وَ وَعَظْتَهُمْ فَمَا اتَّعَطَّوْا وَ حَوَفْتَهُمْ اللهُ فَلَمْ يَخَافُوا وَأَشْهَدُ أَنَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَاهَدْتَ فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى دَعَاكَ اللهُ إِلَى جِوَارِهِ وَ قَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِمْ»؛ المزار (للشهيد الاول)، ص ۷۰-۷۱.

۴. شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۷.

آن‌گاه در جایی دیگر در همین زمینه می‌فرمایند:

«فَأَمْسَكْتُ يَدِي، حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ
عَنِ الْإِسْلَامِ...»^۱

یعنی: «پس دست خود را باز کشیدم تا آن که دیدم گروهی
در دین خود نماندند و از اسلام روی برگرداندند...».

بر اساس همین تصمیم، امیرالمؤمنین علیه السلام در مواردی که
نزدیک بود با رفتارهای خلفا، اسلام نابود شده و یا حیثیت دین
خدا به مخاطره افتد، وارد عمل می‌شدند و [حتی در صورت نیاز،]
به خلیفه مشورتی می‌دادند تا شریعت الهی دچار تزلزل نگردد.^۲
بنابراین تمامی عملکرد ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و
تصمیم‌گیری‌های آنان، تحت این آیه‌ی قرآن - که خداوند متعال
در شأن آنان می‌فرماید - معنا و مفهوم می‌یابد:

«وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»^۳

یعنی: «و تا خدا نخواهد، نخواهید خواست: یقیناً خدا
همواره دانا و حکیم است».^۴

۱. مکاتیب الأئمة علیهم السلام، ج ۱، ص ۴۹۲.

۲. به عنوان نمونه، رجوع شود به نهج البلاغه، خطبه‌ی «و من کلام له علیه السلام
و قد شاوره عمر بن الخطاب فی الخروج الی غزو الروم» که در ماجرای مشاوره دادن
حضرتش به خلیفه‌ی دوم، ضمن حمله به روم آمده است.

۳. انسان / ۳۰.

۴. حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ
أَصْحَابِنَا قَالَ خَرَجَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ [امام هادی علیه السلام] أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ
قُلُوبَ الْأُمَّةِ مُؤَرِّدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ «وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا

بر همین اساس، امام حسین علیه السلام مأموریت الهی خود را می دانستند و به همین دلیل، به محض رسیدن پیغام یزید، مبنی بر بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام، از مدینه خارج شدند و هنگام خروج این آیه را تلاوت می فرمودند:

﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾؛^۱

یعنی: «پس در حالی که امنیت نداشت و نگران [بود] و [حوادث تلخی را] انتظار می کشید از شهر بیرون رفت، [در آن حال] گفت: پروردگارا! مرا از این مردم ستمکار نجات بده».

این آیه ی شریفه، مربوط به خروج توأم با نگرانی و احساس ناامنی حضرت موسی علیه السلام از شهر است. ایشان از خدا می خواهد که او را از دست ستمکاران نجات دهد.

امام حسین علیه السلام نیز همین آیه را تلاوت فرمودند و [به نوعی] به همگان اعلام داشتند من در حالی از مدینه بیرون می روم که امنیتی ندارم و نگران هستم و از دست ستمکاران فرار می کنم. اگر حرکت امام حسین علیه السلام قیام بود، این گونه سخن نمی گفتند و یک کاروان [متشکل] از زنان و کودکان به همراه نمی بردند.

۱۴ أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ؛ یعنی: «خداوند قلوب ائمه را جایگاه اراده ی خود قرار داده است، پس اگر خداوند شیء ای را مشیت کند، آنان نیز آن را مشیت می کنند و این است همان گفته ی خداوند که فرمود: ﴿وَمَا تَشَاؤُنْ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱ ص ۵۱۷، ح ۴۷.

بنابراین در تحلیل حرکت امام حسین علیه السلام، باید گفت اگر امام حسین علیه السلام در زمان حضرت مجتبی علیه السلام و با آن شرایط بودند، به یقین همان رفتاری را می‌کردند که امام حسن علیه السلام در رابطه با معاویه انجام دادند. [به همین ترتیب] اگر امام مجتبی علیه السلام نیز در زمان یزید و در مواجهه با شرایط خاص زمان او بودند، همان گونه‌ای عمل می‌کردند که سیدالشهداء علیه السلام اقدام کردند.

سکوت یا عمل و اقدامات ائمه علیهم السلام، بر مبنای فرامین الهی صورت می‌گیرد و در این جا تشخیص و یا دیدگاه سیاسی امام علیه السلام مطرح نیست؛ اگر هم این نگاه وجود داشته باشد، آن چیزی است که تحت فرمان الهی بوده و مطابق خواست خداوند صورت می‌پذیرد.

آگاهی امام حسین علیه السلام از فرجام کار خویش

یکی از مباحثی که از ابتدای تاریخ بشر مطرح بوده، این است که تمامی حاکمان ظلم و جور که با زور شمشیر و اسلحه و به منظور تعدی به حقوق مردم زمام کار را برعهده گرفته‌اند، از همان روزهای نخست، هدف خود را اجرای عدالت بیان کرده‌اند و هیچ کدام [با پرچم] ظلم، روی کار نیامده‌اند! چرا که [اگر جز این بود]، نمی‌توانستند بر اوضاع مسلط شوند.

از این رو، شرم‌آورترین سوء استفاده‌ها در طول تاریخ، در باب واژه‌ی «عدالت» رخ داده است. [سوء استفاده‌هایی که سبب شد] ستمگران، مقاصد شوم خود را در ظاهری زیبا و جذاب به نام برقراری عدالت به مردم تحمیل کنند.

در این میان برخی با بیراهه رفتن، در تحلیل واقعه‌ی عاشورا و

حرکت امام حسین علیه السلام، [حرکت آن حضرت را نیز از این دست دانسته‌اند].

برای نمونه، کتابی چاپ شده^۱ که در آن، خلاصه‌ی ادعای نویسنده این است:

حسین به قصد حکومت و خلافت در کوفه از مدینه خارج شد؛ زیرا امام حسین، خود پذیرفته بود که جامعه‌ی مسلمانان، نیازمند خلیفه‌ای است که [بتواند] به اوضاع سروسامانی دهد. اما در میانه‌ی راه، کار به گونه‌ای دیگر رقم خورد و در نهایت به کشته شدن ایشان منجر گردید و این‌گونه نبود که ایشان از ابتدا آگاه به مسأله باشند!

باید به این نکته‌ی مهم توجه داشت که سیدالشهداء علیه السلام، از همان لحظه‌ی نخست، به وظیفه‌ی الهی خود واقف بودند و با علم به آن از مدینه خارج شدند و تمامی مراحل حرکت خود را در راستای آن هدف الهی برنامه ریزی کردند.

[این مسئله، به خوبی] از مکالمه‌ای که بین امام حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه صورت گرفت، استنباط می‌گردد:

وَ رَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَضَلِّ الْأَمْهَدِينَ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ
بُرَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ وَ عَلَى الْأَضَلِّ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِيِّ
بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ
إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ
مَكَّةَ فَقَالَ يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ عَدْرَهُمْ

۱. مرحوم جعفری می‌گوید: در کنار نام امام حسین، «علیه السلام» نوشته شده، تا نفاق نویسنده آشکار نشود!

بَأَبِيكَ وَ أَخِيكَ وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ
 مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَاتَّكَ أَعَزُّ مَنْ فِي الْحَرَمِ وَ أَمْنُهُ
 فَقَالَ يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي
 الْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ
 ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ
 نَوَاحِي الْأَبْرِ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ فَقَالَ
 أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَبَلَغَ
 ذَلِكَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكِبَهَا فَقَالَ
 لَهُ يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا
 حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا فَقَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله
 بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ عليه السلام اُخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ
 أَنْ يَرَكَ قَتِيلًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ
 رَاجِعُونَ فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَ أَنْتَ تَخْرُجُ
 عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لَهُ قَدْ قَالَ لِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ
 شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ مَضَى»؛^۱

یعنی: «شبی که در صبح آن، حسین علیه السلام تصمیم داشت از مکه حرکت کند، محمد بن حنفیه شبانه به نزد حسین علیه السلام رفت و گفت: برادرم، دیدی که اهل کوفه با پدرت و برادرت چه حيله و مكری بكار بردند، و من می ترسم كه حال تو نیز مانند حال پدر و برادرت گردد. اگر رأیت به ماندن در مکه باشد، عزیزترین فردی خواهی بود كه در حرم الهی

است و کسی را به تو دسترسی نخواهد بود، فرمود: برادرم، در امان نیستم از این که یزیدین معاویة به ناگاه مرا بکشد و احترام این خانه با کشته شدن من از میان برود. محمدبن حنفیه گفت: اگر از چنین پیش آمدی در امان نیستی، به سوی یمن و یا یکی از بیابانهای دور دست برو که از هر جهت محفوظ باشی و کسی را به تو دسترسی نباشد. فرمود: تا ببینم. چون سحر شد حسین ع کوچ کرد. خبر کوچ کردن حسین به محمدبن حنفیه رسید، آمد و زمام شتری را که حضرت سوار بر آن بود بگرفت و عرض کرد: برادر مگر وعده نفرمودی که پیشنهاد مرا مورد توجه قرار دهی؟ فرمود: چرا، عرض کرد: پس چرا با این شتاب بیرون می‌روی؟ فرمود: پس از آن که از تو جدا شدم، رسول خدا ص نزد من آمد و فرمود: حسین بیرون برو که مشیت خداوندی بر این است که تو را کشته ببیند، محمدبن حنفیه گفت: انا لله و انا الیه راجعون، حال که تو با این وضع بیرون می‌روی، پس همراه بردن این زنان چه معنی دارد؟ فرمود: رسول خدا ص به من فرمود: مشیت خدا بر این شده است که آنان را نیز اسیر و گرفتار ببیند. این بگفت و با محمد خداحافظی فرموده و حرکت کرد.

در جای دیگر، چنین نقل شده است که عبدالله بن عمر در مکه به آن حضرت می‌گوید: از این شهر خارج نشو زیرا کشته می‌شوی.^۱ ابن عباس به عبدالله بن زبیر ناسزا می‌گفت که تو امام

۱. ترجمه الامام الحسین من تاریخ مدینه دمشق، ص ۳۲۹ - ۳۳۲، ح ۲۴۷

حسین علیه السلام را فرستادی تا او را بکشند.

هم‌چنین در کتاب طبقات ابن سعد آمده است: فردی به نام الهیثم بن موسی گوید: من با پدرم گاهگاهی به بادیه می‌رفتیم؛ نزدیک محلی که بعدها، حسین علیه السلام در آن محل به شهادت رسید، مردی از قبیله‌ی بنی‌اسد را مشاهده کردیم که در آن جا خیمه‌ای برپا کرده بود. پدرم به او گفت: تو اهل بادیه نیستی؛ به چه مناسبت تمام سال را در اینجا به سر می‌بری؟ او گفت: من شنیده‌ام حسین بن علی علیه السلام در این مکان به شهادت می‌رسد. من آمده‌ام تا او را درک کرده و در رکاب او به شهادت برسم.^۱ (این شخص در واقعه‌ی عاشورا، در گروه شهدای کربلا قرار می‌گیرد.)

چگونه می‌توان پذیرفت که این افراد از کشته شدن امام حسین علیه السلام مطلع هستند^۲ [ولی خود آن حضرت از آن بی‌خبر باشد؟!]

طبری در تاریخ خود، ضمن نقل ماجرای ملاقات امام

۱. همان، ص ۴۰۸، ح ۲۶۹.

۲. در جایی که جناب ابوذر رضی الله عنه در زمان حیات خویش، از کشته شدن امام حسین علیه السلام در آینده مطلع است و آن را خبر می‌دهد، چگونه می‌توان پذیرفت که خود آن حضرت خبر نداشته باشد؟! ر.ک به کامل‌الزیارات، ص ۷۳ - ۷۴: «سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ قَدْ أَخْرَجَهُ عَثْمَانُ إِلَى الرِّبْدَةِ فَقَالَ لَهُ النَّاسُ يَا أَبَا ذَرٍّ أَيْبُرُ فَهَذَا قَلِيلٌ فِي اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ مَا أَيْسَرَ هَذَا وَ لَكِنْ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَتْلًا أَوْ قَالَ دُبْحًا دُبْحًا...»؛ یعنی: «در روزی که عثمان ابا ذر را به ربه تبعید کرد از وی در پاسخ مردم که به او گفتند: بشارت باد تو را، این مصیبت در راه خدا اندک است. شنیدم که فرمود: این بلا سهل و آسان است ولی در چه حالی هستیید هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شود شهیدشدنی...».

حسین علیه السلام با سپاه حرّ بن یزید ریاحی می نویسد: در منزلگاهی که این دو سپاه به هم رسیدند، حرّ به عنوان فرماندهی سپاه، از امام علیه السلام درخواست آب کرد. امام حسین علیه السلام نه تنها فرمان دادند سپاهیان حرّ را آب دهند، بلکه اسبان و شتران آنان را نیز سیراب کردند.^۱

این واقعه، نشان از دوراندیشی و علم غیب امام حسین علیه السلام دارد؛ زیرا در چند منزل قبل از این ملاقات، با دستور حضرت سیدالشهداء علیه السلام، مقدار زیادی آب به همراه برداشته شد. این عمل از نظر برنامه ریزی جنگی، اقدام اشتباهی است، زیرا موجب می شود بار شتران سنگین و توان حرکت سریع از آنان گرفته شود. روش منطقی این بوده که تنها تا فاصله‌ی منزلگاه بعدی، آب حمل کنند.

[بنابراین صدور چنین فرمانی تنها می تواند این توضیح را داشته باشد که] امام با علم غیبی خویش، دریافته است که قرار است در چند فرسخ دیگر، با سپاهی تشنه مواجه شوند که باید آنان را سیراب نمایند. این ماجرا، چگونه می تواند با عدم آگاهی از کشته شدن خود هماهنگ باشد!

نویسنده‌ای دیگر از اهل تسنّن به نام طبرانی، در احوالات سیدالشهداء علیه السلام به روایتی از المطلب بن عبدالله بن حنطب می پردازد و چنین می گوید که: وقتی حسین علیه السلام به سرزمین کربلا رسید، سؤال کرد: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: کربلا. فرمود: صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. ارض کرب و بلا، این سرزمین سختی‌ها و

گرفتاری هاست.^۱

[در نتیجه باید گفت،] حضرت سیدالشهداء علیه السلام، از ابتدای حرکت خود از مدینه، به شهادت خویش و محل وقوع آن آگاهی کامل داشتند.

تحولی در نظام خلیفه‌ای، از اثرگذاری‌های واقعه‌ی عاشورا

امام معصوم علیه السلام، ویژگی‌ها و خصوصیات منحصر به فردی دارد که او را از سایر مردم جدا و ممتاز می‌سازد. [در قرآن مجید، برخی از این صفات، قابل بازیابی است.] در آیه‌ای خداوند متعال می‌فرماید: ما همه‌ی کارهای خیر را به [شخص] امام وحی کردیم:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۲

یعنی: «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند، و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و آنان فقط پرستش‌کنندگان ما بودند».

[در این صورت] علم ائمه علیهم السلام، علمی وهبی و الهی است.

۱. المعجم الكبير (الطبرانی)، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۲۸۱۲: «حدثنا محمد بن علي الصائغ حدثنا يعقوب بن حميد بن كاسب ثنا سفیان بن حمزة عن كثير بن زيد عن المطلب بن عبد الله بن حنطب قال لما أحيط بالحسين بن علي قال ما اسم هذه الأرض قيل كربلاء فقال صدق النبي صلى الله عليه و [آله] و سلم انها أرض كرب و بلاء».

۲. انبياء / ۷۳.

علمی است که معلّم آن خداوند است و از راه دیگری [آن را] کسب نکرده‌اند.^۱

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمایند:

«آن گاه که خداوند توسط جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی

می‌کرد، مخاطب وحی، پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؛ اما من [نیز]

می‌شنیدم و آگاه می‌شدم^۲ و ۳۲

در آیه‌های دیگر از قرآن مجید، خداوند به ویژگی صبر و یقین

امام اشاره می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا وَكَانُوا

بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾؛^۴

یعنی: «و از میان آنان، پیشوایانی را قرار دادیم که چون

صبری پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند، به فرمان

ما به هدایت مردم می‌پردازند».

صبری که قرآن از آن یاد می‌کند، به گونه‌ای است که شخص

امام در هیچ یک از فرامین الهی قصور و کوتاهی ندارد. امام به آن

۱. مرحوم جعفری می‌گوید: [هم چنین همان طور که در قسمت‌های قبل آمد،] تمامی مسئولیت‌ها و مأموریت‌های ائمه علیهم السلام، در صحیفه‌ای مکتوب نزد آنان موجود بود. آن گاه که دیگر مأمور به انجام کاری نبودند، در می‌یافتند که زمان وفات آن‌ها فرارسیده است.

۲. آن مرحوم می‌گوید: اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله، - فرزندان معصوم حضرت

علی بن ابیطالب علیه السلام - نیز دارای چنین ویژگی‌ای بودند.

۳. بخشی از خطبه‌ی قاصعه: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ

لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ». شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج

۱۳، ص ۱۹۷.

۴. سجده / ۲۴.

چه امر شده است، نهایت تلاش و همت خود را مصروف می‌دارد و ذره‌ای تعلل روا نمی‌دارد. او با یقین کامل به خداوند و آیات الهی، صبر تام و تمام و [نیز] علمی که خداوند در اختیار او نهاده است، به انجام مأموریت و مسئولیت خود می‌پردازد.

با این دیدگاه، تمامی رفتارهای آن حضرات در طول دوران زندگی پر برکت‌شان، مورد نظر قرار می‌گیرد؛ گرچه در بعضی از عملکردهای امامان علیهم السلام اختلافاتی مشاهده گردد.

بر این اساس، اگر حضرت امیر علیه السلام، در برابر نظام سقیفه‌ای، اقدام به نبرد مسلحانه نمی‌کند و سکوت اعتراض‌آمیزی را بر می‌گزیند، بنا به مصلحت الهی و حفظ اسلام نوپاست.

روزگاری که هنوز پایه‌های اعتقادی مردم مستحکم نشده بود، هرگونه تشنج و ناآرامی، می‌توانست زمینه را برای نظام سقیفه‌ای فراهم سازد و به راحتی جامعه را به سوی جاهلیت قبل از اسلام و شاید بدتر از آن سوق دهد.

این نوع اقدام در زمان امام مجتبی علیه السلام و ده سال امامت امام حسین علیه السلام که در عصر معاویه بود، ادامه یافت. بعد از مرگ معاویه بن ابی‌سفیان و به خلافت رسیدن فرزندش یزید، اوضاع رنگ و بوی دیگری گرفت؛ گرچه تا قبل از آن زمان هم از اسلام جز نامی باقی نمانده بود. یکی از شواهد آن که، در همان دوران بود که مسلمانان، به آتش کشیده شدن خانه‌ی تنها یادگار پیامبرشان را دیدند و اقدامی نکردند.

[در همان دوران بود که] مسلمانان، شاهد ماجرای غدیر و سفارش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تعیین جانشینی حضرت علی بن

ابیطالب علیه السلام بودند، با آن حضرت پیمان بستند، ولی بر عهد خود پایداری نکردند و امام خویش را تنها گذاشتند.

با این وصف، اسلام در جامعه حضور داشت و خلیفه‌ای که به عنوان «خلیفه‌ی مسلمین» به سر کار می‌آمد، نمی‌توانست مظاهر اسلام را از جامعه محو و نابود کند. از طرفی حاکمان سقیفه‌ای، این تفکر را در میان مردم القا کرده بودند که مصححتِ شخص خلیفه، ملاک دین است. هر کجا خلیفه‌ی مسلمین امری را صلاح بدانند و به آن فرمان دهد، دستور او شرعی و مُطاع خواهد بود.

بر اساس این تئوری، سرپیچی از فرمان خلیفه، جرم و مستوجب عقوبت بود. این نوع تفکر آن چنان در میان مردم پا گرفته بود که اگر خلیفه [در مورد شخصی] اعلان کفر و الحاد نیز می‌کرد، از سوی مردم پذیرفته می‌شد. این مسأله، خطر بزرگی بود که اسلام را تهدید می‌کرد و امام حسین علیه السلام با چنین وضعیتی مواجه بودند.

دیدار مغیره بن شعبه با معاویه، روشن‌کننده‌ی این مطلب است:

[در زمان حکومت معاویه، مغیره بن شعبه والی بصره بود. هنگامی که معاویه در جهت تثبیت جانشینی پسرش یزید تلاش می‌کرد،] مغیره بن شعبه، برای تثبیت حکومت خود در بصره، همراه با پسرش نزد معاویه در شام رفتند.

پسر مغیره می‌گوید: شبی پدرم از نزد معاویه بازگشت اما او را بسیار ناراحت دیدم؛ وقتی علت را جوینا شدم، پدرم گفت: من، معاویه را بی‌دین می‌دانستم اما نه تا این اندازه!

شبی با معاویه تنها بودیم و کسی هم با ما نبود، به او گفتم: تو

خلیفه هستی و هیچ قدرت و نیرویی، در مقابله با تو نیست و عنان کار را به دست داری؛ چرا آل ابی طالب - فرزندان امیرمؤمنان علیهم السلام - و بنی هاشم را این گونه آزار و اذیت می کنی؟! کمی از سختی و ناراحتی آنان کم کن.

معاویه با خشم رو به من کرد و گفت: تو خیال می کنی ما به نتیجه رسیده ایم؟! اوضاع آن گونه که ما می خواهیم نیست. برادر ما ابوبکر به خلافت رسید و او نتوانست کاری از پیش ببرد؛ عمر نیز چنین بود. عثمان که به خلافت رسید، کارهایی انجام داد، اما مردم او را کشتند؛ ولی کار این بنی هاشم هنوز تمام نشده است. [مگر نمی بینی] هر روز پنج نوبت در مناره ها، «اشهد أن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم»^۱ بلند می شود؟!^۱ به خدا قسم می خواهم این نام را بمیرانم و از بین ببرم»^۲.

[نقل است که] مأمون عباسی در سال ۲۱۲ هـ، و هنگام شنیدن این حدیث، منشوری بر لعن معاویه صادر کرد [که بر اساس آن] در تمام مساجد مسلمین، معاویه را لعن می کردند.^۳

۱. در این جا معاویه، نام حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را همراه با جسارتی بیان کرد.

۲. «و روی الزبیر بن بکار فی الموفقیات و هو غیر متهم علی معاویة و لا منسوب الی اعتقاد الشیعة لما هو معلوم من حاله من مجانبه علی ع و الانحراف عنه قال المطرف بن المغیره بن شعبة دخلت مع أبي علي معاویة و كان أبي يأتيه فيحدث معه ثم ينصرف الی فيذكر معاویة و عقله و يعجب بما یری منه اذ جاء ذات ليلة فأمسك عن العشاء و رأیته مغتماً فانتظرته ساعة...». شرح نهج البلاغة لابن ابي الحديد، ج ۵، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۳. [البته باید گفت این مسئله، دلیلی بر نیکو بودن خوی و منش مأمون

«قيل للمأمون: لو أمرت بلعن معاوية؟ فقال: معاوية لا يليق أن يذكر في المنابر، لكن أفتح أفواه أجلاف العرب ليلعنوه في السوق و المحلّة والسكة و طرفهم».^۱

مطلبی که معاویه به مغیره گفت، سرّی بود که فاش شد و [البته] در زمان معاویه عملی نشد. [سرّی که] بنا بود یزید بن معاویه آن را عملی سازد. امام حسین علیه السلام با علم به این مطلب، بعد از مرگ معاویه، با یزید بیعت نکردند.

بیعت امام حسین علیه السلام با یزید، مَهر تأییدی بر تمام خلاف کاری‌ها، جنایت‌ها و اقدامات او بود؛ حتی اگر یزید حکم [علنی] به انقراض اسلام می داد.

با این نگاه عمیق [به عصر ائمه علیهم السلام]، نابخردانه است که برخی، امام حسین علیه السلام را از برادرشان امام مجتبی علیه السلام به دلیل نجنگیدن با معاویه، شجاع تر بدانند! در حالی که اوضاع و شرایط زمان معاویه و نحوه‌ی عملکرد او، امام حسن علیه السلام را از جنگ مسلحانه برحذر می داشت.

در مطالعه‌ی زندگی سیدالشهداء [علیه السلام نیز] می بینیم که آن

عباسی نبود؛ بلکه بنی العباس با استفاده از زشت کاری‌های بنی امیه به دنبال کسب وجهتی در میان مردم بودند؛ این در حالی بود که خود از هیچ جنایتی فروگذار نمی کردند.]

۱. مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۴۵۴: «نداء المأمون في امر معاوية و سبيه: و في سنة اثنتي عشرة و مائتين نادى منادى المأمون... و ان المأمون لما سمع هذا الخبر بعثه ذلك على أن أمر بالنداء على حسب ما وصفنا، و انشئت الكتب الى الآفاق بلعنه على المنابر، فأعظم الناس ذلك و أكبروه، و اضطربت العامة منه فأشير عليه بترك ذلك، فأعرض عما كان همّ به».

حضرت، سالیانی معاصر با خلافت معاویه بودند ولی با این وجود، هیچ اقدامی علیه او نکردند. اگر صبر و تدبیر امام حسن علیه السلام نبود، زمینه برای اقدامات امام حسین علیه السلام فراهم نمی‌گشت.

بنابراین امام حسین علیه السلام به درخواست یزید برای پذیرش بیعت جواب رد دادند و اعلام کردند که به هیچ وجه حاضر به بیعت با او نیستند. در حقیقت سیدالشهداء علیه السلام، در مقابل تفکر و اندیشه‌ی اموی ایستادگی کردند. تفکری که اطاعت از خلیفه را واجب می‌دانست.

در این نظام، فرقی نداشت خلیفه با شورا سرکار آمده باشد یا با جنگ و دیکتاتوری به قدرت رسیده باشد.^۱ در چنین شرایطی، حتی اگر خلیفه اعلام کند که خدا نیست و یا مسلمانان را به قتل و فحشا و امثال آن امر نماید، مسلمانان باید از او اطاعت کنند. در این اطاعت [نیز، مسلمانان] چون به امر خلیفه گردن نهاده‌اند، مستوجب بهشت می‌شوند! خدا خود می‌داند که با شخص خلیفه چه رفتاری داشته باشد؛ خواه او را ببخشد و یا او را عقاب کند و به جهنم بفرستد.

بر همین اساس و همین تفکر است که شمر بن ذی الجوشن، خود را مرد شریفی می‌داند و به کشتن پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افتخار می‌کند و می‌گوید: من کاری را انجام دادم که به من فرمان داده شده بود!

۱. برای مطالعه ی بیشتر، ر.ک: به ابتدای جلد ۷ از کتاب شریف الغدیر و نیز مباحثی که قرطبی، در تفسیر خود، «الجامع لأحكام القرآن» ذیل آیه ی ۳۰ سوره ی بقره، مطرح کرده و تفکر اموی در این باره را تئوریزه کرده است. (ویراستار)

در این تئوری این‌گونه بیان می‌شود که پیامبر فرموده: من پیغمبر خدا هستم ولی اگر خلیفه و حاکمِ شما، به شما فرمان داد که ملحد و کافر شوید، [از او] اطاعت کنید [که در این صورت] گناهی بر شما نیست و معذور خواهید بود.

در چنین شرایطی، اقدام امام حسین علیه السلام، سبب گردید خود آن حضرت و فرزندان و یاران وفادارشان، مصیبت‌های فراوانی متحمل شوند [و نیز] خلفا نتوانند فسق و فجور خود را [به صورت] علنی انجام دهند. بلکه آنان موظف شدند حداقل اظهار بدارند که مسلمان هستند و حافظ ظواهر شرعی و دینی، از قبیل نماز، روزه، حج و مانند آن در جامعه می‌باشند. کاری که یزید به آن پای بند نبود و فسق و فجور [را به شکلی] آشکار انجام می‌داد. از این روست که اگر امروزه، رنگ و بویی از اسلام در میان مسلمانان مشاهده می‌گردد، به برکت خون سیدالشهداء علیه السلام و صبر آن حضرت بر مصیبت‌هاست.^۱

مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه^۲، کتابی نگاشته است که به

۱. [باید توجه داشت که این برکت، متوجه اعلام برائتی است که شیعیان نسبت به مسیین این جنایت‌ها دارند وگرنه، ریخته شدن خون به ناحق - آن هم خون سبط نبی اکرم صلی الله علیه و آله -، سبب نکبت و نه برکت خواهد شد. در واقع برکت این ماجرا، به دلیل تداوم تبعیت شیعیان - بعد از سید الشهداء علیه السلام - از اهل البيت علیهم السلام است.]

۲. شیخ محمد جواد مغنیه، (۱۳۳۲ - ۱۴۰۰ ق) از عالمان و مفسران شیعه‌ی اهل لبنان بود. او تحصیلاتش را در موطن خویش آغاز کرد و سپس به نجف رفت و در حضور استادانی چون سید ابوالقاسم خوبی درس آموخت. پس از بازگشت به لبنان، منصب قضاوت و ریاست دادگستری را عهده دار شد. شیخ جواد مغنیه،

همین دلیل بارها مورد توهین و فحاشی قرار گرفت. او در کتاب خود می‌نویسد: زینب کبری علیها السلام، ادامه دهنده‌ی خط مادرش فاطمه زهرا علیها السلام بود و یزید هم ادامه دهنده‌ی خط خلافت ابوبکر. آن روز حضرت زهرا علیها السلام، مقابل ابوبکر خطبه‌ی فدک را ایراد نمود و زینب کبری علیها السلام نیز در شام، در مقابل یزید خطبه خواند. در خطبه‌ای که زینب کبری علیها السلام در مجلس یزید ایراد فرمودند، شاهد این بیانات هستیم:

«... فَكَيْدُ كَيْدِكَ وَ اسْعَ سَعْيِكَ وَ نَاصِبُ جُهْدِكَ فَوَ اللَّهُ لَا
تَمَحُّوْ ذِكْرَنَا...»^۱

یعنی: «... [ای یزید] هر چه خدعه و نیرنگ بلد هستی به کار بند و هر چه در توان داری انجام بده، اما به خدا سوگند نمی‌توانی وحی را نابود سازی و یاد ما را محو سازی».^۲

[این بیان حضرت زینب علیها السلام]، یادآور این دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم است که [به درگاه الهی] عرضه داشتند:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ
وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»^۳

یعنی: «خدایا سرپرست کسی باش که او - علی - را پذیرفته و دشمن کسی باش که با او دشمنی ورزیده، خدایا

۱ صاحب تألیفاتی در علوم اسلامی بوده و از جمله مفسرانی است که صاحب دو تفسیر «الکاشف» و «المبین» است.

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، ۱۸۵.

۲. ترجمه از آیت الله جعفری است.

۳. أمالی صدوق، ص ۳۴.

یارانش را باری کن و خوارکنندگانش را خوار نما».^۱
 نکته‌ی قابل تأمل در این دعا این است که خداوند، خود
 سرپرستی [خاص را نسبت به کسی] که ولایت حضرت امیر علیه السلام را
 پذیرفته است، به عهده دارد؛ چنانچه در قرآن کریم آمده است:
 ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
 النُّورِ...﴾؛^۲

یعنی: «خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان
 آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها [ی جهل، شرک، فسق و
 فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون
 می‌برد».

در تفاسیر متعدّد و روایات فراوانی، ایمان به پذیرش ولایت
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصوم آن بزرگوار که اوصیای
 پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند، کامل می‌گردد.^۳
 در نظام الهی، ملاک راهیابی به هدایت و خروج از ظلمت،
 پذیرش ولایت امیرمؤمنان علیه السلام است و هر کسی ولایت آن حضرت
 را نداشته باشد - گرچه خود نداند - دشمن او محسوب می‌گردد؛
 زیرا راه یکی است و اگر کسی از حق دور شد، در وادی ضلالت
 گرفتار آمده است. این‌گونه نیست که اگر فردی از راه هدایت خارج
 شد، راه سعادت دیگری وجود داشته باشد.

۱. ترجمه از آیت الله جعفری است.

۲. بقره / ۲۵۷.

۳. برای نمونه، ن. ک: کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۸ و نیز، بحار
 الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۱، باب وجوب موالاته أولیائهم و معاداة أعدائهم.

آیات قرآن به صراحت افراد را [تنها در دو حزب]، حزب خدا و حزب شیطان دسته‌بندی می‌کند؛ اگر کسی در حزب خدا نباشد، [طبعاً] در حزب شیطان خواهد بود. علاوه بر این، اگر همه‌ی مردم در برابر ولایت حضرت امیر علیه السلام مطیع شوند و سر تسلیم فرود آورند، تفاوتی به حال آن حضرت ندارد [و سودی عاید ایشان نمی‌شود] همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۱

یعنی: «و کسی که [در راه خدا] بکوشد فقط به سود خودش می‌کوشد؛ زیرا خدا از جهانیان بی‌نیاز است».

[از آن جایی که] رسول خدا و اوصیای ایشان، خلیفه‌های خداوند هستند، برای آنان نیز این‌گونه است [که اطاعت کردن یا نکردن مکلفین، سود یا زیانی به آنان نمی‌رساند].

بنابراین اگر در ماجرای کربلا و عاشورا، عده‌ای امام حسین علیه السلام را همراهی کرده و گروه‌کثیری از این یاری دور افتادند، خداوند متعال از هر دو گروه غنی و بی‌نیاز است.

سیدالشهداء علیه السلام نیز، در همان مسیری گام برداشت که خداوند متعال او را به آن مأمور ساخته بود؛ گرچه به شهادت آن حضرت، فرزندان و یاران باوفای ایشان و اسارت زنان و کودکانشان منجر گردید.

نتیجه‌ی بزرگ [دیگری] که از اقدام سیدالشهداء علیه السلام حاصل

گردید، این بود که دیگر خلفا برای تثبیت خلافت خود، مردم را بیعت [گرفتن] نمی‌کشاندند و یا اشخاص خاص را به بیعت [با خود] مجبور نمی‌کردند. اقدامی که معاویه برای تثبیت حکومت پسرش یزیدبن معاویه، انجام داد و از مردم بیعت گرفت.

پس از پایان یافتن [حکومت کوتاه] یزید، روش تعیین خلیفه به این شکل تغییر یافت که خلیفه، جانشین خود را که اغلب پسرش بود، انتخاب می‌کرد و در نهایت، از امرای لشکر تعهد می‌گرفت که بر اطاعت جانشین او باقی بمانند.

همان گونه که هارون الرشید - خلیفه‌ی عباسی - دستور داد تمامی امرای لشکر در بلاد دیگر، به حج بروند و در آن جا منشوری مبنی بر خلافت فرزندش محمد امین، سپس عبدالله مأمون و بعد از عبدالله فرزند سوم او قاسم مؤتمن نوشته و امضا کنند. سپس منشور امضا شده را در خانه‌ی کعبه آویختند.

فرجام و عاقبت آن منشور، این شد که مأمون برادرش امین را کشته و خود به خلافت رسید و بعد از خودش، خلافت را از قاسم به معتصم، برادر دیگرش - که هارون الرشید میانه خوبی با او نداشت - واگذار کرد.

در این تبادلات قدرت، خلفا دیگر به سراغ مردم نمی‌رفتند و یا امام معصوم عصر خود را مجبور به بیعت نمی‌ساختند.

به عنوان نمونه، وقتی عبدالملک مروان مُرد، والی مدینه اعلام کرد که پسرش ولیدبن عبدالملک به خلافت رسیده و به همین اندازه اکتفا کرد. در نماز جمعه نیز - که لازم بود نام امیر مسلمین برده شود - به نام خلیفه‌ی وقت خطبه خوانده می‌شد.

بنابراین پس از واقعه‌ی عاشورا، خلفا خود را به زحمت نمی‌انداختند تا به زور و اجبار از مردم بیعت بگیرند؛ اگر جایی از مملکت‌شان هم قیامی صورت می‌گرفت، با جنگ و کشتار [آن را] سرکوب می‌کردند.^۱

تقسیمات سیاسی در کوفه

شناخت تقسیمات سیاسی در کوفه، [بی‌شک] در تحلیل‌های تاریخی اثرگذار خواهد بود. اهل کوفه به لحاظ سیاسی به سه گروه تقسیم می‌شدند؛

گروه اول: شیعیانی بودند که به امامت و وصایت و جانشینی بلافصل امیر مؤمنان علیه السلام، بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد داشتند.

گروه دوم: خلافت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را در مرتبه‌ی چهارم، یعنی پس از ابوبکر و عمر و عثمان پذیرفته بودند. این گروه تابع هر خلیفه‌ای بودند که بر مسند قدرت تکیه می‌زد و بر آنها حکومت می‌کرد. اگر بعد از عثمان، سعد بن ابی‌وقاص هم به قدرت می‌رسید و حاکم می‌شد، با او بیعت کرده و از او اطاعت می‌کردند. بنابراین اگر به امیرالمؤمنین علیه السلام اقبال نشان می‌دهند، بر همین ضابطه است.

گروه سوم: خوارجی بودند که با کمال تأسف [باید گفت] به

۱. آیت الله جعفری می‌گوید: ابومسلم خراسانی که با جمعیتی بالغ بر صدهزار نفر قیام کرد تا سفاح به خلافت برسد، خود اولین طعمه‌ی این خلافت شده و کشته شد.

اسم دین، مسیری انحرافی و غیرالهی را طی [می] کردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به یارانسان سفارش می کردند با این گروه مقابله و مقاتله نکنند. رؤسای خوارج، همواره تمایل داشتند در تعاملات سیاسی با قدرت حاکم و دستگاه خلافت، منفعتی عاید آنان گردد.

برخی از رؤسای خوارج، در کربلا حضور داشتند. افرادی مانند شبث بن ربعی^۱، شمر بن ذی الجوشن^۲ و حجار بن ابجر^۳.

۱. شبث در دوران جاهلیت فردی سرشناس به شمار می رفت. او در زمان پیامبر اسلام مسلمان شد اما از صحابی آن حضرت نبود. گفته شده پس از مرگ پیامبر اسلام، مرتد گردید و مؤذن سجاح (از جمله پیامبران خودخوانده) گردید و پس از آن دوباره جایگاه سابق خود در مسلمانان را بازیافت. در عهد عثمان او را حامی خلیفه دانسته اند یا اینکه گفته شده او از جمله شورشیان بر خلیفه بود و بدنبال آن از اقدام خود پشیمان شد. سپس از صحابی علی علیه السلام شد و در جنگها در سپاه ایشان نقش بسیار داشت اما در جنگ نهروان پا پس کشید و به خوارج پیوست ولی در جنگ شرکت نکرد. مورخین شیعه، وی را در زمان خلافت کوتاه حسن بن علی علیه السلام از یاران سست عصری به شمار می آورند که پس از آن حضرت به سمت معاویه رفت.

۲. شمر بن ذی الجوشن الضبابی الهوازنی، معروف به شمر بن ذی الجوشن و کُتبه‌ی «أبو السایغة» فردی از طایفه‌ی بنی کلاب بود. برای وی نام‌های دیگری چون «اوس» و «شرحبیل» نیز ذکر شده است. پدر او را ذی الجوشن، صاحب زره و جوشن می گفتند زیرا سینه او برآمده بود و همانند سپری بسته شده نشان می داد. او نخست از نیروهای حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در جنگ صفین بود، اما با گذشت زمان، در لشکر خوارج قرار گرفت و در واقعه‌ی عاشورا در لشکر عبیدالله بن زیاد قرار گرفت.

۳. حَجَّارِین أَبَجْرَ عَجَلِی، از اشراف کوفه و از فرماندهان لشکر عمر بن سعد در واقعه کربلا، از کسانی بود که به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و ایشان را به کوفه

خوارج معتقد بودند روش خلیفه‌ی اوّل و دوم درست بود؛ خلیفه‌ی سوم، فرد کافر و فاسقی بود و خلیفه‌ی چهارم - البته قبل از آن که حکمیت را بپذیرد^۱ - نیز خوب است. زمانی که حضرت حکمیت را پذیرفتند، به آن حضرت نسبت کفر داده^۲ و خود را نیز کافر قلمداد کرده اما بعد توبه کردند. آنان

دعوت کرد، اما با تسلط ابن زیاد بر کوفه، در پراکنده کردن مردم از اطراف جناب مسلم بن عقیل علیه السلام نقش داشت. حجاز پس از واقعه‌ی کربلا، در زمره‌ی مخالفان قیام مختار قرار داشت و به مصعب بن زبیر پیوست. مصعب او را به مقابله با عبیدالله بن حر جعفی فرستاد و سپس در جنگ مصعب با عبدالملک بن مروان به عبدالملک ملحق شد.

۱. مهمترین بهانه‌ی خوارج در جدایی آن‌ها از امیرالمؤمنین علیه السلام، پذیرفتن حکمیت از جانب آن حضرت در جنگ صفین بود، در حالی که آنان، خود امام را مجبور به پذیرش حکمیت کردند. امام درباره اصل حکمیت و مشروعیت آن مطالبی در نهج البلاغه ایراد فرموده‌اند.

۲. نقل است شخصی به نام ابن کوّاء [که از قبیله‌ی بنی یشکر بن بکر و از پیشوایان و سران خوارج در حروراء بود و در جریان حکمیت، با پیشنهاد امیرالمؤمنین برای انتخاب عبدالله بن عباس به عنوان حکم مخالفت کرده و با جمعی دیگر، نظر خود را بر آن حضرت تحمیل کردند. در هنگام اقامت خوارج در حروراء، ابن کوّاء «امام جماعت» و شبت بن ربیع «فرمانده لشکر» آنان بود. پیشوایی ابن کوّاء بر خوارج هفت ماه به درازا کشید، بعداً جای او را عبدالله بن وهب راسبی گرفت] گاه در مسجد و مجلس، از امیرالمؤمنین علیه السلام آیات مشکله و مسائل معماًمیزی می‌پرسید و گاه نیز جسارت می‌نمود؛ از جمله گویند وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام نماز می‌خواند، او با صدای بلند این آیه را می‌خواند: «وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرُكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ یعنی: «بی‌تردید به تو و به کسانی که پیش از تو بوده‌اند، وحی شده است که: اگر مشرک شوی، همه اعمالت تباه و بی‌اثر می‌شود و از زیانکاران خواهی بود».

معتقد بودند حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ کفر خود را نپذیرفت تا از آن توبه کند!

[با این اوصاف، این سخن ناروا که گفته می‌شود، «حسین را شیعیانش کشتند»، نابجا به نظر می‌رسد. هر کس به ظاهر، خلافت یا ولایت امیرمؤمنان را پذیرفته بود، شیعه‌ی اثنی‌عشری که بر اساس منطق اهل البیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ معتقد شده باشد نبود و می‌توانست در یکی از دو دسته‌ی دوّم و سوّمی - اغلب در گروه دوّم - که ذکر شد، جای گیرد. کما این که شواهد، گویای همین مطلب است.]

چگونگی انبوه شدن لشکر ابن‌زیاد

در مورد ترکیب و چگونگی تشکیل سپاه ابن‌زیاد باید گفت، با دستور ابن‌زیاد، هر کس که توان حمل سلاح داشت، بایستی از کوفه خارج شده و به لشکر ابن‌زیاد ملحق می‌گشت. دستمزد این سربازان نیز پس از اتمام جنگ، بر اساس خدماتی که انجام داده و غنائمی که به دست آورده بودند، پرداخت می‌گردید.

اما نظامیان رسمی [که تحت نظارت حکومت بودند] حقوق ثابت و مشخصی دریافت می‌کردند که از همان ابتدا به آنان پرداخت می‌شد.

﴿ زمر / ۶۵ ﴾

یعنی با کنایه، آن حضرت را «مشرک» قلمداد کرد!! حضرت دوباره سکوت فرمودند و چون ابن‌کوّاء برای سومین بار آیه را خواند، حضرت در جوابش این آیه را فرمودند: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ»؛ یعنی: «پس شکبیا باش که وعده خداوند راستین است و مبادا آنان که اهل یقین نیستند تو را سبکسار گردانند». [روم / ۶۰]

[با این اوضاع] تعداد زیادی از کسانی که به اجبار برای جنگ فرستاده شده بودند، در میان نخلستان‌های کوفه پنهان می‌شدند؛ چرا که جرأت بازگشت به کوفه را به علّت مورد آزار و شکنجه واقع شدن و یا حتّی بیم به قتل رسیدن، نداشتند.

مؤرخان می‌نویسند: اوضاع به گونه‌ای وخیم بود که مأموران ابن‌زیاد، در شهر کنکاش می‌کردند و اگر فردی را می‌یافتند، نزد ابن‌زیاد برده و می‌گفتند: این فرد توان حمل سلاح را دارد ولی به جنگ نرفته و هنوز در کوفه مانده است. [باری چنین قضیه‌ای اتفاق افتاد و مأموران ابن‌زیاد، فردی را که در اصل کوفی نبود، به همین بهانه نزد ابن‌زیاد بردند.]

او در حضور ابن‌زیاد اعلام کرد که اصلاً کوفی نیست و از اهالی شام است و برای گرفتن طلبش به کوفه آمده است و قصد بازگشت به شهر و دیار خویش را دارد.

ابن‌زیاد اعلام گفت: فرمان ما شامل حال تو نمی‌شود، اما برای آن که دیگران تکلیف خود را بدانند، دستور می‌دهم سر از تنت جدا کنند!

این مطلب [با شناخت از دستگاه یزیدی] دور از ذهن نیست. یزید حاضر بود صد هزار نفر را از شام به کوفه بفرستد و ابن‌زیاد گردن آنان را بزند تا درس عبرتی برای دیگران باشند.

[هم چنین] ابن‌زیاد دستور داده بود تمامی راه‌های کوفه [به مکان‌های مختلف] را به جز راهی که به کربلا منتهی می‌شد، مسدود نمایند. از این رو اگر شخصی بنای خروج از کوفه را داشت، تنها راه پیش رویش، رفتن به سمت کربلا و جنگ با امام

حسین علیه السلام بود. [این‌گونه آن سپاه عظیم برای ابن‌زیاد، علیه سیدالشهداء علیه السلام فراهم گشت].

تعصبات قبیله‌ای و بغض نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام، دو عامل مهم در رویداد کربلا

از مباحث و موضوعات مهم در روز عاشورا، جلوه‌ی آشکاری است که در رفتارهای خصمانه‌ی بنی‌امیه، نسبت به [شخص مولای متقیان،] امیرمؤمنان علیه السلام دیده می‌شود.

حضرت امام حسین علیه السلام، به طور متناوب در روز عاشورا، در مقابل سپاه یزید قرار می‌گرفتند و با سخنان خویش، به هدایت و روشنگری [آن] سپاه فرو رفته در جهل و نادانی می‌پرداختند. آن حضرت با وجود تشنگی مفرطی که توأم با مصائب از دست دادن عزیزان خود بود، باز هم برای هدایت اذهان منحرف از حق، تلاش می‌کردند.

در آخرین دیدارها و مکالمات آن امام شهید با سپاه دشمن، حضرتش فرمودند:

«يَا وَيْلَكُمْ أَتَقْتُلُونِي عَلَى سُنَّةِ بَدَائِلِهَا؟ أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ غَيْرِهَا، أَمْ عَلَى جُرْمٍ فَعَلْتُهُ، أَمْ عَلَى حَقٍّ تَرَكَتُهُ؟»

یعنی: «وای بر شما! چرا با من می‌جنگید؟ آیا سنتی را تغییر داده‌ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته‌ام؟ یا جرمی مرتکب شده‌ام؟ و یا حقی را ترک کرده‌ام؟»

صدایی از میان سپاه بلند شد که:

«إِنَّا نَقْتُلُكَ بَعْضًا لِّأَيِّكَ»^۱؛

یعنی: «بلکه به خاطر کینه‌ای که از پدرت به دل داریم، با تو می‌جنگیم و تو را می‌کشیم».

در همین مقطع بود که حضرت سید الشهداء علیه السلام، از هدایت آنان ناامید گشتند و برای چندمین بار سیلاب اشک از چشمان مبارکشان جاری شد؛ نگاهی به راست و چپ نمودند و تمامی اصحاب و یاران و عزیزانشان را کشته و غرق در خون یافتند.

عقد‌ها و کینه‌های چندین ساله، آن چنان در سینه‌هایشان جمع شده بود که بیست و پنج سال خانه‌نشینی حضرت امیر علیه السلام، شهادت آن حضرت و همسر بزرگوارشان سیده‌ی زنان هر دو سرا علیه السلام و نیز شهادت امام مجتبی علیه السلام، نتوانسته بود آنان را آرام کند.

در [لابلای صفحات] تاریخ، به خوبی [می‌توان] ریشه‌ی این بغض‌ها و عداوت‌ها را جست.^۲ [بی شک] یکی از دلایل این دشمنی‌ها، نوع حکومت‌داری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. آن‌گاه که امیر مؤمنان علیه السلام، حق مظلوم را از ظالم ستانده و دست تعدی‌کنندگان را از بیت‌المال مسلمین کوتاه می‌کرد و کسانی را که شایستگی نداشتند از پُست و مقام عزل می‌نمود، آتش کینه در

۱. منابع المودة، ج ۳، ص ۷۹ - ۸۰.

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه شود به مقدمه‌ی علامه محقق، سید عبدالعزیز طباطبایی بر کتاب «فضائل امیرالمؤمنین»، نوشته‌ی احمدبن حنبل [قم]، مؤسسه المحقق طباطبایی، ۱۴۳۳ ق؛ ترجمه‌ی این مقدمه با عنوان «فضائل علوی در گذر تاریخ»، به پیوست کتاب «منشور معرفت» [تهران، نیا، ۱۳۹۱] چاپ شده است. (ویراستار)

دل آنان شعله‌ور می‌شد. [این‌گونه] رفتارهای حکومتی، به همراه رشادتها و جانفشانی‌های آن حضرت در نبرد با مشرکان و منافقان و [نیز] تمجید خداوند متعال و پیامبر خدا ﷺ از ایمان و عملکرد آن حضرت، موجب بغض و حسادت آنان شده بود؛ بغضی که اوج بروز و ظهور آن در کربلا بود.

از دیگر علل دشمنی آنان با سید الشهداء ﷺ، [که سبب] حضورشان در کربلا [شد]، قانون دفاع از قبیله در هر شرایطی بود. طبق این قاعده، افراد قبیله می‌بایست در هر شرایطی، حق یا باطل، از هم‌قبیله‌ای‌های خود دفاع کنند.

بنابراین چه بسا افرادی در سپاه عمر سعد بودند که تمایل چندانی به جنگیدن با امام حسین ﷺ نداشتند اما قانون دفاع از قبیله، همه‌ی آنان را بر کشتن [سبب پیامبر خدا ﷺ]، امام حسین ﷺ، متحد و هم‌آهنگ کرده بود. این قانون، چنان در جان و دل آنان نفوذ کرده بود که دیگر حق و باطل معنایی نداشت. آن چه مهم جلوه می‌نمود، دفاع از قبیله [بود و بس!]^۱ براساس همین قاعده بود که در کربلا به دو نفر از سپاه امام حسین ﷺ امان نامه داده شد.

نفر اول، جناب حضرت علی اکبر ﷺ بود. مادر ایشان لیلا دختر ابومرّة بن عروّة بن مسعود ثقفی^۱ است. مادر لیلا - میمونه -

۱. لیلی بنت ابی مرّة بن عروّة بن مسعود الثقفی، همسر امام حسین ﷺ و مادر حضرت علی اکبر ﷺ بود که از طرف پدر به قبیله ثقیف و از طرف مادر به بنی‌امیه می‌رسد. برخی از نظر شأن و مقام ایشان را مشهورترین بانوی زمان خود دانسته‌اند؛ ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۲۹۵. (ویراستار)

دختر ابوسفیان و خواهر معاویه است.^۱ بنابراین، یزید بن معاویه با مادر جناب علی اکبر، پسر دایی و دختر عمّه هستند. بر همین مبنا جناب حضرت علی اکبر علیه السلام در رجزهای خود پاسخ این امان نامه را می دهند.

امان نامه‌ی دوم، مربوط به جناب قمر بنی هاشم و سه برادر بزرگوارشان علیهم السلام بود. مادر ایشان حضرت ام البنین علیها السلام^۲، رئیس زاده‌ی قبیله بنی کلاب بودند که شمر بن ذی الجوشن نیز تعلق به همین قبیله داشت.

شمر با آن دشمنی و خیابانی که نسبت به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام داشت، عصر تاسوعا به خیمه‌های امام حسین علیه السلام نزدیک شد و فریاد زد:

«أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا...»

فرزندان خواهر من کجا هستند؟»^۳

۱. مادر لیلی، میمونه دختر ابوسفیان از بنی امیه و معروف به ام شیبیه بود؛ مقاتل الطالبیین، ۱۴۰۸ ق، ص ۸۶. (ویراستار)

۲. فاطمه بنت جزام مشهور به أم البنین، همسر امیرالمؤمنین علیه السلام و از شخصیت‌های محترم نزد شیعیان است. پدر ام البنین جزام بن خالد با حرام بن خالد از قبیله بنی کلاب بود؛ (خصائص العباسیه، ۱۳۸۷ ش، ص ۶۳). شمر بن ذی الجوشن نیز، کنیه اش ابوسابغه، از تابعین و رؤسای قبیله هوازین از تیره بنی عامر بن صعصعه و از خاندان ضباب بن کلاب بود. (العقد الفرید، ج ۳، ص ۳۱۸ - ۳۲۰). (ویراستار)

۳. وَجَاءَ شَمْرٌ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ علیهم السلام فَقَالَ أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْعَبَّاسُ وَجَعْفَرٌ وَعُجَّانُ بَنُو عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا مَا تَرِيدُ فَقَالَ أَنْتُمْ يَا بَنِي أُخْتِي آمِنُونَ فَقَالَتْ لَهُ الْفِتْيَةُ لَعَنَكَ اللَّهُ وَلَعْنُ أَمَانِكَ أَتُؤْمِنُنَا وَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ؛

باید دقت داشت که این امان نامه، کوچکترین ارتباطی به عواطف انسانی و مراعات حق و باطل بودن ندارد و تنها تعصبات قبیله‌ای، فرد را وادار به دفاع و حمایت [از هم قبیله‌ای خود] می‌کند؛ زیرا اگر دفاعی از هم قبیله‌ای صورت نگیرد، توسط دیگر افراد قبیله مورد بازخواست قرار گرفته و باید پاسخگو باشد.

پس از پایان جنگ، سربازان سپاه عمر سعد متوجه شدند یکی از پسران امام مجتبی علیه السلام به نام حسن - حسن مثنی - زنده است و مجروح شده؛ او را دستگیر کردند و نزد عمر سعد بردند و او دستور قتل ایشان را صادر کرد. از آن جایی که مادر این بزرگوار، دختر منصور بن ریان خزازی - رئیس قبیله‌ی خزازی - بود، ابی حسان به عمر سعد گفت که فرزند خواهر ما کشته نمی‌شود. عمر سعد تأملی کرد و از ابن زیاد کسب تکلیف نمود. ابن زیاد هم این‌گونه فرمان داد که:

«دَعُوا لِأَبِي حَسَّانَ ابْنَ أُخْتِهِ»^۱

یعنی: «پسر خواهر ابی حسان را رها کنید».

این مطالب از آن جهت اهمیت دارد که دانسته شود روح حاکم بر لشکریان یزید، روح «حمایت از قبیله» بود. این رسم در زمان

کما یعنی: «شمر آمده تا برابر همراهان حسین علیه السلام ایستاد و گفت: فرزندان خواهر ما کجایند؟ أبا الفضل العباس، و جعفر، و عبد الله، و عثمان فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون آمده گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: شما ای خواهرزادگان در امانید، آن جوانمردان به او گفتند: خدا تو را و امانی که برای ما آورده‌ای لعنت کند، آیا به ما امان می‌دهی و فرزند رسول خدا امان ندارد؟!». الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۸۹.

۱. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة علیهم السلام (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۵۷۹.

جاهلیت، چنان استوار و محکم بود که افراد به خاطر آن کشته می شدند و خون‌ها ریخته می شد و این یکی از مهم ترین دلایل به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام و یاران وفادارشان و به اسارت در آمدن زنان و کودکانشان بود.

لذا باید توجه داشت روح حاکم بر لشکر یزید، روح دفاع از قبیله و تعصبات نژادی بود و نایبست فریب تبلیغات کوری را خورد که ادعا می کنند، شیعیان و مسلمانان جمع شدند و در نهایت امام خودشان را به قتل رساندند!

در حقیقت واقعه‌ی عاشورا، به دست گروه سقیفه‌ای و هم‌پیمانانشان شکل گرفت. همان مصیبت‌هایی که پنجاه سال قبل بر سر مخالفان ابوبکر آوردند و آنان را قلع و قمع نمودند، به نحوی فجیع تر بر سر سید الشهداء علیه السلام، اصحاب و خاندان ایشان در کربلا وارد آوردند.

وصیت امام حسین علیه السلام، پرهیز از ظلم در هر موقعیتی!

از درس‌های مهمی که در کنار صدها درس عاشورا می توان گرفت، توجه به این نکته است که ظلم در هر نوعی مذموم و نارواست؛ ظلم در جاتی دارد اما، در هر مرتبه‌ای که باشد ناپسند است.

حضرت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، چندین نوبت به خیمه‌ها بازگشتند و از آنان تفقد می فرمودند و در آخرین دیدارشان، به خیمه‌ی امام سجاد علیه السلام نیز رفتند. امام زین العابدین علیه السلام [در این باب] می فرمایند: در آن روزی که پدرم به شهادت رسید و [از جراحتشان خون غلیان می کرد]، مرا به سینه

چسباندند و فرمودند: ای فرزندم! بر حذر باش از ستم به کسی که جز خدا کسی را ندارد که از او کمک بگیرد.^۱

گاهی از اوقات فردی که مورد ظلم قرار گرفته نتیجه‌ی ظلمِ ظالم را می‌بیند و کسانی پیدا می‌شوند و ظالم را به سزای عمل زشتش می‌رسانند. زمانی هم اتفاق می‌افتد که فرد مظلوم، جز از خداوند انتظار یاری و نصرت ندارد. نهایتِ ظلم و جنایت نسبت به امام حسین علیه السلام انجام شد و هیچکس جز خدای متعال منتقم او نمی‌تواند باشد.

خداوند به واسطه‌ی وجود مقدس امام عصر علیه السلام انتقام سیدالشهداء علیه السلام را خواهد گرفت؛ از این روست که در دعای ندبه می‌خوانیم:

«...أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ...»^۲

این حقیقتی است که قرآن مجید به آن اشاره کرده و می‌فرماید:

«... مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مُنْصُورا»^۳

۱. مَا حَصَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام الْوَفَاةَ صَمَّيْنِي إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي علیه السلام حِينَ حَصَرْتَهُ الْوَفَاةَ وَبِمَا ذَكَرْنَا أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ قَالَ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِراً إِلَّا اللَّهَ؛ الكافي، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲. «...أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ...»؛ المزار الكبير (لابن المشهدی)؛ ص ۵۷۹. [المزار الكبير (لابن المشهدی)، ابن مشهدی، محمدبن جعفر، قم، چاپ: اول، ۱۴۱۹ ق.] هم چنین در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «...أَنْ يَسْرُزُقَنِي طَلَبَ تَارِكُكُمْ- مَعَ إِمَامٍ مَهْدِي نَاطِقِي لَكُمْ...»؛ کامل الزیارات، ص ۱۷۷.

۳. اسراء / ۳۳.

یعنی: «... و هرکس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده ایم...».

در شرح این آیه، روایات فراوانی به چشم می خورد که از جمله‌ی آن‌ها می توان به این حدیث اشاره کرد:
حضرت امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه می فرماید:

«ذَلِكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ يَخْرُجُ فَيَقْتُلُ بِدَمِ الْحَسَنِ عليه السلام فَلَوْ قَتَلَ أَهْلَ الْأَرْضِ لَمْ يَكُنْ مُسْرِفًا وَ قَوْلُهُ فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ لَمْ يَكُنْ لِيُضَنَّ شَيْئًا يَكُونُ سَرَفًا...»؛

یعنی: «مقصود از «ولی»، قائم آل محمد صلوات الله عليهم بوده که خروج نموده پس به خون خواهی حضرت سید الشهداء علیه السلام، شروع به کشتن می نماید به طوری که اگر اهل زمین را بکشد اسراف نکرده است...»^۱.

در میان عموم مردم، به طور معمول وقتی ظلمی به وقوع می پیوندد، فرد مظلوم به فرزندان و نزدیکان خود سفارش انتقام می کند. حال ممکن است آنان در گرفتن انتقام، نتوانند عادلانه عمل نمایند و خود دچار ظلمی دیگر شوند.

سفارش سیدالشهداء علیه السلام در آخرین لحظات حیات خود، نشان از قبح شدید ظلم دارد. انسان می بایست بسیار مراقب بوده و از هرگونه ظلم، پرهیز نماید چراکه عواقب آن در دنیا یا آخرت گریبان او را خواهد گرفت.

شنون والای حضرت سیدالشهداء علیه السلام

با وجود آن که ائمه‌ی هدی علیهم السلام همگی نور واحد هستند، اما به مناسبت موقعیت و شرایط خاصی که برای امام حسین علیه السلام به وجود آمد، خداوند امتیازات ویژه و خاصی را برای آن حضرت قرار داده است. در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است:

«أَنَّ اللَّهَ عَوَّضَ الْحُسَيْنَ علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ أَرْبَعَ خِصَالٍ جَعَلَ الشَّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ تَحْتَ قَبْتِهِ وَ الْأُمَّةَ مِنْ دُرَيْبَتِهِ وَ أَنْ لَا تُعَدَّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ مِنْ أَعْمَارِهِمْ»؛^۱

یعنی: «همانا خداوند در عوض کشته شدن امام حسین علیه السلام چهار خصلت به ایشان عطا کرد؛ شفا را در تربت او، اجابت دعا را زیر گنبد او، امامان را از ذریه‌ی او قرار داد؛ و این که روزهای زائران او، از عمر آنها حساب نمی‌شود».

البته این بدان معنا نیست که دعا در حرم دیگر ائمه علیهم السلام مستجاب نخواهد شد، بلکه به این معناست که ضمانت و تعهدی که در اینجا قید شده، در جای دیگری تأکید نشده است. برای آن که [بتوان] درک درستی [از این مطلب داشت]، به روایت دیگری از ابوهاشم جعفری^۲ مراجعه می‌کنیم:

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۳۷. مرحوم جعفری این روایت را به نقل از ابوالحمرء نقل کرده است که به گفته‌ی ایشان، یکی از غلام‌های آزاد شده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ ولی حدیثی که یافت شد، با سندی دیگر است. (ویراستار)
 ۲. آیت الله جعفری رحمته الله می‌گوید: او در عصر خود باسابقه ترین و نزدیک‌ترین نسب را به حضرت ابوطالب علیه السلام داشت و از اصحاب چهار امام محسوب می‌شد. او

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَهُورِيُّ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ
 رَه قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ الْحَمِيرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ
 الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ
 هُوَ مُحْمُومٌ عَلِيلٌ فَقَالَ لِي يَا أَبَاهَاشِمِ ائْبَعْتُ رَجُلًا مِنْ
 مَوَالِينَا إِلَى الْخَائِرِ يَدْعُو اللَّهَ لِي فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ
 فَاسْتَقْبَلَنِي عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ فَأَعْلَمْتُهُ مَا قَالَ لِي وَ سَأَلْتُهُ أَنْ
 يَكُونَ الرَّجُلَ الَّذِي يَخْرُجُ فَقَالَ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ وَ لَكِنِّي
 أَقُولُ- إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الْخَائِرِ إِذْ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ فِي الْخَائِرِ وَ
 دُعَاؤُهُ لِنَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنْ دُعَائِي لَهُ بِالْخَائِرِ فَأَعْلَمْتُهُ عليه السلام مَا
 قَالَ فَقَالَ لِي قُلْ لَهُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَفْضَلَ مِنَ
 الْبَيْتِ وَ الْحَجَرِ وَ كَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ وَ يَسْتَلِمُ الْحَجَرَ وَ
 إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى بَقَاعًا يُحِبُّ أَنْ يُدْعَى فِيهَا فَيَسْتَجِيبُ لِمَنْ
 دَعَاهُ وَ الْخَائِرُ مِنْهَا؛^۱

۲۲ از کسانی است که اوایل دوران غیبت را درک کرده است و در همان سال ۲۶۰
 هـ از دنیا رفته است. او جایگاه خاصی نزد ائمه داشته است. منزلت او هم به لحاظ
 نسب و هم به لحاظ قربت و هم به دلیل ایمان و اعتقاد راسخ بوده است. [داوود
 بن قاسم بن اسحاق (درگذشت ۲۶۱ ق)، مشهور به ابوهاشم جعفری و داوود بن
 قاسم جعفری، از اصحاب چهار تن از امامان شیعه؛ از جمله امام رضا، امام جواد،
 امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام بوده و از راویان مورد اعتماد و نامدار امامیه
 به شمار می‌رود؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۷، صص ۲۸۷ - ۲۹۰]

۱. کامل الزیارات، ص ۲۷۴؛ مؤید این مطلب نیز روایتی است که ابن‌فهد
 حلّی، در عدّه الداعی از امام صادق علیه السلام آورده است: عدّه الداعی و نجاح الساعی،
 ص ۵۷.

یعنی: «بر حضرت هادی علیه السلام وارد شدم در حال که حضرت تبار و بیمار بودند. به من فرمودند: ای اباهاشم شخصی از دوستان ما را به حائر بفرست تا برایم دعا کند. از نزد آن حضرت بیرون آمدم در این هنگام با علی بن بلال مواجه شدم و فرموده‌ی حضرت را برایش بازگو نموده و از وی راجع به شخصی که حضرت فرموده‌اند درخواست کرده و جويا شدم. علی بن بلال گفت: شنیدم و اطاعت می‌کنم ولی می‌گویم: حضرت خودشان از حائر افضل و برتر هستند؛ زیرا ایشان [خودشان امام معصوم و حجّت خدا در این روزگار هستند و] به منزله‌ی کسی است که در حائر می‌باشد (یعنی حضرت سید الشهداء علیه السلام) و دعای آن جناب برای خودشان افضل و برتر است از دعای من برای ایشان در حائر.

من محضر امام علیه السلام مشرف شده و سخن علی بن بلال را خدمتشان عرض کردم؛ حضرت به من فرمودند: به او بگو: رسول خدا از بیت و حجرالاسود افضل بودند ولی در عین حال دور بیت طواف می‌کرده و حجر را استلام می‌فرمودند، خداوند متعال بقیع و مواضعی دارد که می‌خواهد در آن جاها خوانده شود تا دعای، دعاکننده را مستجاب فرماید و حائر [حسینی] از جمله این مواضع می‌باشد».

این نوع احادیث، که جایگاه رفیع و بی‌بدیل سیدالشهداء علیه السلام را به نمایش می‌گذارد، در میان ائمه علیهم السلام فراوان به چشم می‌خورد. علاوه بر شیعیان در میان عالمان اهل تسنن نیز به این موضوع توجه شده است. برای نمونه، ذّهبی - عالم بزرگ اهل تسنن - می‌گوید:

«حدثني علي بن الحسين عن ابيه الحسين قال، قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم يا فاطمه ألا ابشرك أن المهدي من ولد
الحسين عليه السلام؛^۱

یعنی: «علی بن الحسین علیه السلام از پدرشان امام حسین علیه السلام، از
قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یا فاطمه! آیا به تو بشارت ندهم
که همانا مهدی از فرزندان حسین علیه السلام است؟».

به معنای دیگر، نه امام معصوم علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام
هستند و حضرت مهدی علیه السلام که خاتم الائمه و خاتم الاوصیاء
هستند، از فرزندان ایشان می باشند. در این روایت به صراحت
بیان شده است که نسل ائمه علیهم السلام، از وجود امام حسین علیه السلام قرار
داده شده است.

۱. برای مطالعه پیرامون این موضوع، رک به: عقیده أهل السنة و الأثر فی
المهدی المنتظر، ص ۱۴۳. (ویراستار)

فصل ۳

جناب مسلم بن عقیل رضی الله عنه، سفیر امام حسین رضی الله عنه

یکی از شخصیت‌های مهم و اثرگذار در واقعه‌ی عاشورا، وجود مقدّس حضرت مسلم بن عقیل^۱ است. جناب مسلم، شاخص‌ترین فرد از فرزندان عقیل بن ابی طالب است. ایشان فردی عاقل، خردمند، شجاع و عالمی‌گراسنگ بود؛ تا جایی که امام حسین رضی الله عنه به ایشان لقب ثقه داده بودند.

۱. مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، از آل ابوطالب، پسرعموی امام حسین رضی الله عنه و سفیر آن حضرت در کوفه هنگام قیام عاشورا بود. تاریخ ولادت ایشان روشن نیست اما در ۹ ذی الحجه سال ۶۰ قمری، در کوفه به شهادت رسید. بر اساس برخی گزارش‌ها، مسلم در هنگام شهادت ۲۸ ساله بود اما پذیرش این روایت خالی از اشکال نیست چرا که سن فرزندان مسلم که در واقعه عاشورا به شهادت رسیدند ۲۷ و ۲۶ سال بیان شده است. (چهره‌ها در حماسه کربلا، ص ۱۶۷) چهره‌ی مسلم بن عقیل شباهت زیادی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشت. (الثقات، ج ۵، ص ۳۹۱) برخی از منابع او را شجاع‌ترین و نیرومندترین فرزندان عقیل معرفی کرده‌اند. (أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۷۷) (ویراستار)

[تا آن جا که اهل تسنن نیز در کتب خود به این مطلب اشاره کرده‌اند] در کتاب صحیح مسلم، به نقل از ابوهریره روایتی آمده است که ابوهریره قسم یاد می‌کند:

و الله ما رأيت اشيء الناس برسول الله من مسلم بن عقيل^۱؛

یعنی: «به خدا سوگند من کسی را از مسلم بن عقیل شبیه‌تر به پیامبر ندیدم».

به احتمال قوی جناب مسلم بن عقیل باید در آن زمانی که راوی نقل می‌کند، نسبتاً مرد جوانی بوده باشد و کسانی که در آن زمان حضور داشتند، پیامبر را در سنین بالا ملاقات کرده بودند؛ با این وجود، شباهت او به رسول خدا، کاملاً مشهود بوده است.

جناب مسلم بن عقیل، به نمایندگی امام حسین علیه السلام، جهت بررسی اوضاع شهر کوفه و اطلاع‌رسانی به امام علیه السلام وارد شهر کوفه شدند. کوفه‌ای که سال‌ها قبل، مقر حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و مردمانش بعد از شهادت ایشان، با امام مجتبی علیه السلام دست بیعت داده بودند.

زمانی که حضرت سیدالشهداء علیه السلام، در مسیر حرکت خود به عراق، به منزل زُبَاله^۲ رسیدند، طوماری که در آن نام صد هزار نفر

۱. التاريخ الكبير، ج ۷، ص ۲۶۶: «روى عمرو ابن دينار عن صفوان بن موهب وقال لى يحيى بن موسى عن يزيد بن هارون أرتنا محمد بن راشد عن عمرو بن شعيب قال اخبرني من سمع أبا هريرة يقول ما رأيت من ولد عبد المطلب أشبه بالنبي صلى الله عليه وسلم من مسلم بن عقيل».

۲. زُبَاله، از منزلگاه های قدیمی مسیر حجاز به کوفه است. زباله، به معنای

از بیعت کنندگان در آن نگاشته شده بود، به دست ایشان می‌رسد. باید توجه داشت که مردم کوفه، نسبت به دستگاه خلافت بنی امیه دو دیدگاه داشتند.

نگاه اول، نگاهی منفی و بدبینانه نسبت به حکومت بود. آنان حکومت بنی امیه را لایق حکمرانی بر مسلمانان نمی‌دانستند، از وضعیت موجود ناراضی بودند و با شناختی که از خلیفای خلفای بنی امیه داشتند، احتمال بهبود وضعیت را نیز نمی‌دادند. این گروه گرچه انگیزه و توان جنگیدن و مبارزه علیه دستگاه خلافت را داشتند، اما به دلیل کم بودن نفراشان، به هنگام جنگ در موازنه‌ای برابر قرار نمی‌گرفتند و به سرعت به دست نیروهای حکومتی از بین می‌رفتند.

دیدگاه دوم که نسبت به حاکمیت وجود داشت، دیدگاه ناراضیانِ راحت‌طلب بود! این گروه گرچه از وضعیت اجتماعی خود رضایت نداشتند ولی اقدامی جدی برای مبارزه با حکومت از خود نشان نمی‌دادند. این دسته، همواره در انتظار آمدن یک ناجی بودند که از راه رسیده و اوضاع را به نفع آنان تغییر دهد؛ آن‌گاه عاقبت‌طلبی آنان حکم می‌کرد کفهی قدرت به هر طرف که

محلّی است که آب را در خود نگه می‌دارد. گفته شده است این محل به نام زباله بنت مسعر شهرت یافته است. (معجم البلدان، ۱۹۹۵ م، ج ۳، ص ۱۲۹)

امام حسین رضی الله عنه، در راه کوفه، در این منزل خبر شهادت برادر رضاعی خود، عبدالله بن یقطر را شنیدند. امام در این منزل ضمن اعلام خبر شهادت مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر، بیعت خود را از همراهان برداشتند. سخنانی از آن حضرت در این منزل‌گاه نقل شده است که از بی‌وفایی کوفیان حکایت دارد. (ویراستار)

کشیده شود، به همان سو میل نمایند.

حضرت مسلم در کوفه با چنین وضعیتی رو به رو بود. آن چه موجب کامیابی و پیروزی یک نفر یا یک گروه را [در آن عصر] فراهم می نمود، این بود که یا از حمایت دستگاه خلافت بهره مند باشد و یا قبیله‌ای از او حمایت کند.

در این میان جناب مسلم بن عقیل، قطعاً از حمایت حکومتی محروم بود و بنابراین ایشان، برای جلب حمایت قبیله‌ای به منزل هانی بن عروه^۱ رفت. با وجود مأموران حکومتی، ابتدا ابن زیاد از حضور مسلم بن عقیل در کوفه مطلع نشد. همین مطلب، نشانی از هوش، ذکاوت، تدبیر سیاسی و ترفند مدیریتی جناب مسلم بن عقیل دارد.

پس از مدتی، ابن زیاد از حضور مسلم در شهر باخبر می‌گردد و برای اطمینان از این موضوع، غلام خود را با ظاهری مبدل - در هیات شیعیان - در میان مردم می‌فرستد؛ او به بهانه‌ی این که از راه دوری آمده است و پولی دارد که باید به جناب مسلم تقدیم کند، از محلّ اختفای جناب مسلم مطلع می‌گردد. به تبع آن هانی بن عروه دستگیر و روانه زندان می‌شود.^۲

۱. هانی بن عروه از شیعیان مخلص امیرالمؤمنین علیه السلام و از اصحاب آن حضرت (طوسی، رجال، ص ۸۵)، از طایفه‌ی بنی مراد، از قبیله‌ی مَدَج (ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۳، ص ۳۶۳) و نزد مردم کوفه، بسیار وجیه و دارای اعتبار بود. (ابن قتیبه، الامامه والسیاسه، ج ۲، ص ۴). (ویراستار)

۲. عبیدالله بن زیاد با گماردن جاسوسی به نام معقل که خود را از طرفداران مسلم بن عقیل و علاقه‌مند به دیدار او نشان می‌داد از مخفیگاه مسلم، آگاه شد.

عده‌ی زیادی با مسلم همراه شده و دارالاماره را به محاصره درآوردند.^۱ نکته‌ی قابل تأمل اینجاست که این لشکر عظیم، گوش به فرمان جناب مسلم نبودند و هدف آنان تنها نجات هانی بن عروه بود! قصد آنها این نبود که والی را عزل و به جای آن مسلم بن عقیل را - که نماینده‌ی حضرت امام حسین رضی الله عنه بود - بر قدرت بنشانند و کار را به او بسپارند. آن چیزی که این گروه را به حرکت واداشته بود، قانون «دفاع از هم قبیله» بود.^۲

این عده، به طرفداری و [به نیت] آزادسازی او گرد مسلم جمع شده و دارالاماره را به محاصره درآوردند؛ رئیس آنان نیز فردی به نام عمرو بن حجاج زبیدی^۳ بود که فرماندهی آنان را بر عهده

۱۲ (انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۹ - ۸۰) بعد از اینکه عبیدالله بن زیاد از مخفی‌گاه مسلم آگاه شد، هانی بن عروه را به قصر فراخواند و از او خواست مسلم را به وی تحویل دهد. چون هانی زیر بار چنین کاری نرفت بازداشت شد. (همان، ج ۲، ص ۸۰) (ویراستار)

۱. تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، ص ۳۶۸ - ۳۷۱.

۲. هانی بن عروه از قبیله همدان - مذحج - بود.

۳. عمرو، رئیس قبیله‌ی مذحج بود. هنگامی که ابن زیاد، هانی بن عروه را دستگیر کرد به همراه افراد قبیله‌اش جلوی دارالاماره اجتماع کردند، عمرو با اعلام خیر زنده بودن هانی بن عروه، آنان را برگرداند. (اخبار الطوال، ص ۲۵۶؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۵۴) گفته شده است که روعه خواهر عمرو بن حجاج همسر هانی بوده است. (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۴) عمرو بن حجاج، از کسانی بود که برای امام حسین رضی الله عنه نامه نوشت و آن حضرت را به عراق دعوت کرد. (طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۳۵۳) اما پس از شهادت هانی بن عروه، از طرف طایفه‌ی مذحج، به ابن زیاد اعلام وفاداری کرد. عمر بن سعد در روز هفتم محرم او را با پانصد سوار بر شریعه فرات مأمور کرد. (دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۵۵). (ویراستار)

داشت. هنگامی که قصر به محاصره در آمد، شریح قاضی^۱ که با هانی بن عروه هم‌قبیله بود، در مقابل لشکر معترض قرار گرفت و قسم‌ها خورد که هانی بن عروه در سلامت کامل است و حتی با والی - ابن زیاد - نشست و برخاست دارد! او با این ترفند توانست لشکر مهاجم را قانع سازد و مانع حمله‌ی آنان به قصر شود.

عمرو بن حجاج زبیدی هم اعلام کرد که آنان قصد مخالفت با امیر کوفه و خروج از اطاعت خلیفه‌ی مسلمین - یزید بن معاویه - را ندارند و تنها علت اجتماع آنان، آگاهی از سلامت هانی بن عروه است که از بزرگان قبیله‌ی آنان محسوب می‌گردد.

ناگفته نماند، عمرو بن حجاج زبیدی می‌دانست که اطلاع‌رسانی شریح قاضی از سلامت هانی، شایعه‌ای بیش نیست و خبر کذب را پذیرفت تا افراد قبیله‌اش را از خود، راضی نگه دارد. لذا فرمان عقب‌نشینی لشکرش را صادر کرد.

این ماجرا حوالی ظهر اتفاق افتاد [در حالی] که هزاران نفر قصر ابن زیاد را به محاصره درآورده بودند؛^۲ مسلم بن عقیل نماز

۱. شریح بن حارث کندی مشهور به شریح قاضی از چهره‌های اجتماعی، قضایی و تا حدی سیاسی صدر اسلام بود. او به دستور عمر بن خطاب قاضی کوفه شد و عثمان هم منصب قضای او را تثبیت کرد. او در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل بعضی قضاوت‌های نادرست تبعید شد. برخی او را از عوامل اصلی در بسیج مردم کوفه و شام علیه امام حسین علیه السلام می‌دانند. منصب قاضی القضاة، ج ۲، ص ۱۳۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۷؛ حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ص ۱۳۹ - ۱۴۰. (ویراستار)

۲. بنابر روایات منابع تاریخی حدود ۴۰۰۰ نفر با شعار یا منصور امت فراهم شدند. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۸۰؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۸ - ۳۷۱.

ظهر را با جمعیتی کمتر از آن و نماز مغرب را [تنها] با سی نفر اقامه کرد.

آن هنگام که تاریکی شب همه جا را فرا گرفت، جناب مسلم بن عقیل، کسی را به همراه خود ندید. این گونه بود که سفیر امام حسین رضی الله عنه در کوچه های کوفه غریبانه سرگردان شد و کسی او را به خانه اش راه نداد. علاوه بر این، او بایست مراقب سربازان ابن زیاد که قصد دستگیری او را داشتند نیز می بود.

اگر در ظاهر، این حرکت به ثمر نشست و با شکست مواجه شد، ناشی از سستی و عدم یاری مردمان بود. زیرا قدرت مدیریتی جناب مسلم بن عقیل، آن چنان بود که به خوبی می توانست یک شهر را اداره نماید. به عنوان نمونه، با درایت و کاردانی جناب مسلم، هیچ گونه اطلاعاتی از همراهان و دست اندرکاران ابن حرکت به دست ابن زیاد و مأمورانش نیفتاد.

این امر، یعنی اختفای اطلاعات یک گروه و عدم شناسایی افراد، امر کوچکی نیست! چرا که دستگاه خلافت، به دنبال عاملان و همیاران این حرکت بود. مسلم است با فاش شدن نام بیعت کنندگان، آنان دستگیر و کشته می شدند و اموال شان به غارت می رفت.

البته در این میان کسانی بودند که از سر خوش خدمتی و یا انگیزه هایی دیگر، افرادی را [به حکومت] معرفی کردند. نکته ی جالب اینجاست که طومار امضا کنندگان و بیعت کنندگان که به هزاران نفر می رسید، در اختیار سیدالشهدا رضی الله عنه بود و بعد از واقعه ی عاشورا و به غارت رفتن تمام اموال و دارایی ها، هیچ کس

نتوانست به آن طومار دسترسی پیدا کند.

در تمام دنیا هنگامی که یک حرکت سیاسی - اجتماعی با شکست مواجه می‌شود، اطلاعاتی از روند حرکت، رهبران، دست‌اندرکاران و حتی عاملین جزء به دست می‌آید؛ سپس تمامی آنان دستگیر و به شدت مجازات می‌شوند. اقدامات و عملکرد سیدالشهدا علیه السلام و جناب مسلم بن عقیل، این روند را طی نکرد. بنابراین با درایت و تدابیر امنیتی امام حسین علیه السلام و دقت نظرها و کیاست جناب مسلم بن عقیل، جان و مال هزاران نفر از شیعیان محفوظ ماند.

انتخاب جناب مسلم بن عقیل، به عنوان سفیر امام حسین علیه السلام، یادآور اعطای حکم ولایت و عهدنامه به مالک اشتر توسط حضرت امیر علیه السلام است. عهدنامه‌ای که اجرای آن فردی را می‌طلبید که از توانمندی‌های بالایی در امور سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی برخوردار باشد.

بنابراین اگر حضرت امیر علیه السلام، مالک اشتر را بر این کار برمی‌گزیند، او را شایسته‌ی این مقام می‌بیند. عهدنامه‌ای که حتی سردمداران جوامع پیشرفته‌ی امروز نیز، توان اجرای کردن و عملی ساختن آن [به طور کامل] را ندارند. جناب مالک اشتر نه با قدرت معجزه، بلکه با ایمان، تقوا و تربیت صحیحی که تحت نظر حضرت امیر علیه السلام کسب کرده بود، به این جایگاه رفیع نائل آمد.

جناب مسلم بن عقیل نیز از چنین جایگاه رفیعی نزد امام حسین علیه السلام برخوردار بود و از این جهت بود که آن حضرت، این مأموریت خطیر را به ایشان واگذار کردند.

تعداد شهدای کربلا

[در صفحات کتب تاریخ]، نقل‌های گوناگونی درباره‌ی تعداد شهدای کربلا عنوان شده است.^۱ سیدبن طاووس رضی الله عنه از ابن نعمان نقل می‌کند که اصحاب امام حسین رضی الله عنه، سی نفر سواره نظام و هشتاد و دو نفر پیاده بودند.

تعدادی که از جناب زیدبن علی رضی الله عنه نیز بیان شده است، بیش از این ارقام می‌باشد؛ البته [از جهت اعتبار نقلی] اعتبار با روایت زیدبن علی می‌باشد.

در تاریخ طبری و کتب دیگر حوادثی پیرامون قیام زیدبن علی رضی الله عنه نقل شده است. یکی از این روایات، مربوط به شخصی به نام سلمة بن کهیل رضی الله عنه است.^۲ سلمة بن کهیل می‌گوید:

«به جناب زیدبن علی گفتم تو برتر هستی یا جدّت - حسین رضی الله عنه - او گفت: مسلماً جدم! سپس گفتم چند نفر با

۱. اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶۰: «...فروی عن الباقر رضی الله عنه انهم كانوا خمسة وأربعين فارسا ومائة راجل و روی غیر ذلك»؛ مثیر الأحزان، ص ۳۹: «و عباً الحسين رضی الله عنه أصحابه للقتال و كانوا خمسة و أربعين فارسا و مائة راجل»؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۵: «و أصبح الحسين بن علی رضی الله عنه فعبا أصحابه بعد صلاة الغداة، و كان معه اثنان و ثلاثون فارسا و أربعون راجلا»؛ مقتل الحسين، ص ۱۱۳: «و عباً الحسين أصحابه و صلى بهم صلاة الغداة و كان معه اثنان و ثلاثون فارسا، و أربعون راجلا»؛ دلائل الامامة (طبری شیعی)، ص ۱۷۸: «و أصحاب الحسين رضی الله عنه يومئذ اثنان و ثلاثون فارسا، و أربعون راجلا»؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۸: «و كان جميع أصحاب الحسين اثنين و ثمانين رجلا، منهم الفرسان اثنان و ثلاثون فارسا» و...»

۲. مرحوم جعفری می‌گوید: سلمه بن کهیل رضی الله عنه، از محدثان معروف غیر امامی و از رؤسای زیدیه به شمار می‌رود.

تو بیعت کردند؟ گفت: چهل هزار نفر. گفتیم با جدّت چند نفر بیعت کردند؟ گفت هشتاد هزار نفر. پرسیدم چه تعداد از بیعت‌کنندگان ماندند و جانفشانی کردند؟ گفت: سیصد نفر. گفتیم با این که جدّت از شما افضل است، از هشتاد هزار نفر سیصد نفر باقی ماندند؛ در حالی که با تو چهل هزار نفر بیعت کرده‌اند و تو انتظار داری چند نفر تا آخر با تو باقی بمانند؟!^۱

با توجه به این که زید و سلمه، در عصری نزدیک به زمان وقوع ماجرای عاشورا زندگی می‌کنند، شاید این نقل از بسیاری روایت‌های دیگر در خصوص تعداد شهدای کربلا، مستندتر و موثّق‌تر باشد.

در گزارشی که از یکی از خبیثان حاضر در کربلا به امیر خود -ابن زیاد- و سپس به یزیدبن معاویه داده است، تعداد سپاه امام حسین علیه السلام هفتاد و دو تن و اهل بیت آن حضرت، هفده تن بر شمرده شده است.

لازم به ذکر است در شمارش اصحاب سیدالشهداء علیهم السلام، گاه چند نفر را به یک نفر تلقی کرده‌اند! مثلاً اگر چندین نفر از یک

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۸۸ - ۴۸۹: «... فأتاه سلمة بن كهيل... فقال نشدتك بالله كم بايعك قال أربعون ألفا قال فكم بايع جدك قال ثمانون ألفا قال فكم حصل معه قال ثلاثمائة قال نشدتك الله أنت خير أم جدك قال بل جدی قال أفقرنك الذی خرجت فيهم خير أم القرن الذی خرج فيهم جدك قال بل القرن الذی خرج فيهم جدی قال أفطمع أن يني لك هؤلاء وقد غدر أولئك بجدك»؛ الكامل فی التاريخ، ج ۵، ص ۲۳۵؛ اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۱۱۸ - ۱۱۹؛ نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۲۴، ص ۳۹۹.

قبیله امام حسین رضی الله عنه را همراهی کرده‌اند، تنها نام یک نفر از آنان برده شده و باقی نام‌ها ذکر نشده است.

صبر و عزم و یقین، ویژگی اصحاب امام حسین رضی الله عنه

در منابع و آموزه‌های دینی، صبر دارای مراتب و درجاتی است؛ اما نوع عالی صبر - صبر مطلق - در جایی اطلاق می‌گردد که فرد بداند ادای وظیفه و انجام آن چه بر او واجب است، محرومیت از تمام لذات مادی را برای او به همراه دارد.

نکته‌ی قابل تأمل در صبر مطلق، [این است که] محرومیت نسبی از لذات و خواسته‌های دنیوی ملاک نیست. به عنوان مثال، مردم با دیدن فردی که با وجود ثروت فراوان و اندوخته‌ی مالی و حساب بانکی چشم‌گیر، خانه‌ی پر زرق و برقی ندارد، از ماشین لوکسی استفاده نمی‌کند و به مسافرت‌های تفریحی نمی‌رود، گمان می‌کنند که او خود را از لذت‌های دنیوی محروم ساخته است؛ غافل از آن که بالاترین لذت او، وجود همان عدد و رقم حساب‌های بانکی است و همین امر بهجت [شادمانی] و شعف خاصی را برای او فراهم می‌آورد.

در صبر مطلق، انسان صابر، از کلیه‌ی لذت‌های دنیوی چشم می‌پوشد؛ این صبر زمانی محقق می‌گردد که او نسبت به آیات الهی و وعده‌های خداوند یقین کامل داشته باشد. بنابراین دو صفت «صبر و یقین» از صفات بارز شخص امام است تا بتواند وظایف الهی خود را به نحوی شایسته، به انجام برساند.^۱

۱. البته شجاعت [نیز] یکی دیگر از ویژگی‌های امام است. در معنای عام،

از آن جایی که صبر و یقین دارای مراتب و درجاتی است، اصحاب سیدالشهداء علیهم السلام نیز، با استمداد از این دو خصلت توانستند تا آخرین لحظه از دین خدا و امام خود دفاع کنند و به درجات عالیّه نائل گردند. آنان با عزمی راسخ و تصمیمی قاطع در برابر امام حسین علیه السلام سر تسلیم فرود آوردند و جان خود را در راه اسلام فدا نمودند. در شب عاشورا، هنگامی که امام حسین علیه السلام از پایداری و ایمان آنان اطمینان حاصل کردند، جایگاه هر کدام را به آنان نمایاندند.

در میان اصحاب، فردی به نام بشیر بن عمرو رضی الله عنه است که در شب عاشورا به او خبر اسیر شدن پسرش در یکی از مرزها و

شجاعت به معنای جرأت و عدم ترس در معرکه‌ی جنگ و جدال می‌باشد؛ اما در مفهوم الهی، شجاعت به معنای شکیبایی بر ادای وظیفه است. امام حسین علیه السلام همان شجاعت حضرت امیر علیه السلام را دارا بودند؛ با این تفاوت که حضرت امیر علیه السلام در جنگ‌های بدر و حنین و جمل و صفین و نهروان، شجاعانه جنگیدند و پیروز شدند؛ اما سیدالشهداء علیه السلام با اظهار همان شجاعت، ناجوانمردانه به شهادت رسیدند. (ویراستار)

۱. بشیر (پسر) بن عمرو رضی الله عنه کندی از شهدای کربلاست. او در کربلا به امام حسین علیه السلام پیوست و یکی از پسرانش به نام محمد نیز با او همراه بود. برخی منابع گفته‌اند: «در روز عاشورا به بشیر گفتند پسر تو در مرز ری اسیر شده است. او گفت: حساب کار او را به خدا وامی گذارم. دوست ندارم او اسیر باشد و من زنده بمانم. وقتی امام حسین علیه السلام این سخن او را شنیدند، فرمودند: خدا تو را رحمت کند! تو از بیعت من آزادی. برو و برای رهایی فرزندت تلاش کن. او گفت: درندگان مرا زنده زنده بخورند اگر از شما جدا شوم و شما را با وجود آنکه بودن یاران، تنها گذارم و بخواهم سراغ شما را از کاروانها بگیرم.» (این جمله بشیر در زیارت الشهداء نیز آمده است) امام فرمودند: پس این جامه‌ها را به پسر محمد (که در کربلا همراه پدرش بود) بده تا برای آزاد کردن برادرش از آن استفاده کند. امام پنج لباس گرانبها به ارزش هزار دینار به او داد. ابصار العین، ص ۱۷۴. (ویراستار)

در جنگ با کفار را دادند و گفتند که طرف مقابل برای رهایی او پول طلب کرده است.

امام علیه السلام به او رخصت رفتن دادند؛ اما او گفت اگر هفتاد مرتبه کشته شوم و دوباره زنده شوم و باز بمیرم شما را ترک نخواهم کرد.^۱

این نوع گویش، حکایت از یقینی استوار نسبت به انتخاب صحیح راه می‌کند. بر این اساس آنان که می‌گویند امام حسین علیه السلام روز عاشورا تا قبل از محاصره‌ی خود، گمان داشتند که زنده می‌مانند، راهی بس بی‌پرده پیموده‌اند و نابخردانه و گزافه سخن گفته‌اند؛ اینان به هیچ وجه امام را نشناخته و از احوال او آگاهی ندارند.

درجه‌ی عالی‌تر صبر، عزم است. آن جایی که فرد به وظایف خود آگاه شد، هیچ عاملی نمی‌تواند مانع انجام وظیفه‌ی او گردد. در کنار صبر، یقین [به حقانیت راه] انگیزه‌ای بسیار قوی در افراد ایجاد می‌نماید.

در کربلا و رویارویی سپاه امام حسین علیه السلام با لشکر یزید، هیچ یک از مناسبات جنگ‌هایی که در دنیا اتفاق می‌افتد وجود نداشت. با نگاهی به تاریخ در می‌یابیم تعداد جنگ‌هایی که در یک سو حق مطلق و در سویی دیگر باطل مطلق بوده باشد، معدود هستند. در اینجا منظور از حق مطلق، آن است که تمامی رفتارهای فرمانده و لشکریان مورد رضایت خداوند متعال باشد و بر طبق ضوابط شریعت عمل نمایند و گروه مقابل، در مسیر

۱. البته ناگفته پیداست که حساب این اشتیاق به کشته شدن در راه خدا، با خودکشی متفاوت است. (ویراستار)

شیطان قدم گذارده باشد.

نمونه‌ی بارز این رویارویی، واقعه‌ی کربلاست. این دو لشکر، هم به لحاظ دیدگاهی و هم به جهت مناسبات و موازنه‌ی جنگی - از نظر تعداد - در دو نقطه‌ی مقابل هم قرار دارند.

یکی از مهم‌ترین عوامل تضعیف روحیه‌ی سپاه، این است که سربازان احساس کنند از طرف مقابل خود، چه از جهت تعداد نفرات و چه از منظر ادوات جنگی، کمی پایین‌تر هستند؛ همین مسأله باعث شکست آنان می‌شود. اما در جنگ‌های میان حق و باطل، مؤمنین به وعده‌ی الهی ایمان دارند؛ آن جایی که خداوند می‌فرماید:

﴿... إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا... فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۱

یعنی: «... اگر [از] شما بیست نفر [شکیبا] باشند، بر دویست نفر غلبه می‌یابند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران پیروز می‌شوند. اگر از شما صد تن باشند و در جنگ پای فشرند، بر دویست تن پیروز می‌شوند و اگر از شما هزار تن باشند به یاری خدا بر دو هزار تن پیروز می‌شوند و خدا با آنانی است که پایداری می‌کنند».^۲

با وجود تفاوت بسیار زیاد نفرات و ابزار و ادوات جنگی میان

۱. انفال / ۶۶ - ۶۵.

۲. ترجمه از مرحوم جعفری است.

سپاه سید الشهداء رضی الله عنهم و سپاه عمر سعد، در شب عاشورا، اصحاب آن حضرت گرد هم جمع شده و پیمان بستند که تا یک نفر از آنان زنده است، نخواهند گذاشت فردی از اهل بیت عصمت و طهارت رضی الله عنهم پا به رکاب گذارده و وارد میدان نبرد شود. به گاه نبرد، آتش جانفشانی چنان در دل آنان شعله ور شده بود که برای رفتن به میدان و مبارزه با دشمن، لحظه شماری کرده و از یکدیگر سبقت می جستند. این پیشتازی از آن جهت بود که آنان خود را موظف می دانستند برای حفظ دین، در کنار امام و خلیفه ی خدا، جان خود را فدا کنند.

شهادت فرزندان امام حسین رضی الله عنه

در واقعه ی عاشورا علاوه بر جناب «علی اکبر رضی الله عنه»، چند تن از فرزندان خردسال امام حسین رضی الله عنه نیز به شهادت رسیدند. این بزرگواران عبارتند از: جناب علی اصغر، عبدالله رضیع و فرزندی که در روز عاشورا متولد شد.

زمانی که خبر تولد «نوزاد» را به حضرت سیدالشهداء رضی الله عنه رساندند، آن حضرت کنار پرده ی خیمه ایستادند تا در گوش نوزاد اذان بگویند. در حالی که فرزند [نو رسیده] در آغوش پدر بود، حرمه^۱ با تیری این نوزاد را نشانه رفت و او را در آغوش پدر به

۱. حرمه بنت کاهل آسدی، از چهره های منفور واقعه ی کربلا نزد شیعیان و از تیراندازان سپاه عمر بن سعد در روز عاشورا بود. (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱) او قاتل عبدالله بن حسین و عبدالله بن حسن نیز بود (ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۹۳؛ طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۴۶۸) و در شهادت حضرت

شهادت رساند.

فرزند دیگر امام، «عبدالله رضیع علیه السلام» است که در میان مردم به «علی اصغر» شناخته می‌شود. در وداع آخر امام حسین علیه السلام، شور و هیجان و اضطراب زائدالوصفی اهل حرم را فراگرفت. امام از خیمه بیرون آمدند و حضرت زینب علیها السلام، فرزند شش ماهه را برای وداع به آن حضرت داد. امام علیه السلام از اینکه بازگشت دوباره‌ی ایشان به خیمه، موجب ناراحتی و نگرانی اهل حرم و نیز سبب شماتت دشمن شود، بیم داشتند. از این رو بیرون خیمه، طفل را در آغوش کشیده و با او وداع کردند. این بار هم حرمله، با تیری سه شعبه و زهر آلودگلی نازک طفل را مورد هدف قرار داد و او را به روی دستان پدر به شهادت رساند.

سبطین الجوزی، در کتاب «تذکره خواص الأمة فی خصائص الأئمة علیهم السلام» از هشام بن محمد بن السائب الکلبی - مورخ معروف - (م ۲۰۸ هـ) نقل می‌کند: وقتی سیدالشهداء علیه السلام از وداع آخر بازگشتند، کودکی خردسال مقابل ایشان ایستاد و راه را بر آن حضرت بست و گفت:

يا اَبه اني العطش قد قتلني فاسقني ماء

یعنی: «پدرجان! تشنگی مرا کشت؛ برای من آب طلب کن». امام حسین علیه السلام بیرون از خیمه او را در آغوش گرفتند و در مقابل سپاه ایستادند و برای او آب طلب کردند. سپس فرمودند: اگر قصد کشتن مرا دارید و مرا سزاوار مرگ می‌بینید، این کودک

۲۴ عباس بن علی علیه السلام نیز نقش داشت (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱) و حامل سر ایشان به کوفه بود. (همان، ج ۱۳، ص ۲۵۶). (ویراستار)

چه گناهی دارد؟! او را سیراب کنید.

با دیدن این منظره، هیاهویی در سپاه دشمن برپا شد. حرمه به دستور فرمانده با تیری بر گلوی کودک، پاسخ درخواست امام حسین رضی الله عنه را داد. این فرزند، جناب علی اصغر رضی الله عنه است و به سن و سالی است که می تواند با پدر سخن بگوید، گزارش تشنگی شدید خود را بدهد و از پدر آب طلب نماید.

البته مادر جناب علی اکبر و علی اصغر رضی الله عنه هر دو بانو لیلیا هستند که در کربلا حضور داشتند.

فرزندان مسلم بن عقیل یا فرزندان عبدالله بن جعفر؟

در برخی نقل های تاریخی، این گونه بیان شده است که دو تن از فرزندان جناب مسلم بن عقیل به شهادت رسیدند و [این دو] به طفلان مسلم مشهور هستند. اولین نقل از شهادت این دو نوجوان، به روایتی از شیخ صدوق باز می گردد که ایشان نیز روایت را از پیرمردی که اهل کوفه است نقل می نماید.^۱

نقل دوم که در کتاب های طبقات ابن سعد، تاریخ طبری و انساب الاشراف آمده است، این دو نوجوان را منتسب به جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه^۲ می دانند.^۳

۱. أمالی صدوق، ص ۱۴۴، المجلس العشرون، ح ۲/۱۴۵: «...عن أبي محمد شيخ لأهل الكوفة، قال: لما قتل الحسين بن علي رضی الله عنه أسر من معسكره غلامان صغيران... فحن من عترته نبيك محمد رضی الله عنه، ونحن من ولد مسلم بن عقيل بن أبي طالب».

۲. عبدالله، فرزند جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه، از صحابه ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، داماد

امیرالمؤمنین علیه السلام، از یاران امام حسن علیه السلام و همسر حضرت زینب علیها السلام بود. پدر وی، جعفر بن ابی طالب علیه السلام، در هجرت دوم به حبشه، همسر خود اسماء بنت عمیس را با خود همراه برد (الطبقات الکبیر، ج ۶، ص ۴۶۲) و عبدالله، به عنوان نخستین مولود مسلمانان، در آنجا متولد شد. (الإستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۸۸۰ - ۸۸۱؛ اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۱۹۸) عبدالله در سال هفتم هجرت، پس از غزوه خیبر، به همراه خانواده‌اش به مدینه رفت و با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نمود. (السیرة النبویة، ج ۴، ص ۱۱، ۲۴؛ ابن عساکر، ج ۲۷، ص ۲۵۷)

بنابر برخی روایات، هنگامی که جناب جعفر علیه السلام در جنگ موته به شهادت رسید، پیامبر اکرم فرزندان او از جمله عبدالله را مورد نوازش قرار دادند. (المغازی، ج ۲، ص ۷۶۶ - ۷۶۷؛ الطبقات الکبیر، ج ۶، ص ۴۶۲ - ۴۶۳) پس از این جنگ، عبدالله را، باتوجه به حدیثی از پیامبر درباره جعفر، ابن ذی الجناحین خواندند. (الطبقات الکبیر، ج ۶، ص ۴۶۲ - ۴۶۶).

۳. نکته: نقل طبقات ابن سعد با تاریخ طبری و انساب الأشراف مخالف است. به جای دو منبع اخیر، می توان به بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۵ به بعد و کتاب العوالم، الامام الحسین (الشیخ عبدالله البحرانی)، ص ۳۵۸ به بعد رجوع نمود.

مجلة تراثنا (مؤسسة آل البيت)، ج ۱۰، ص ۱۸۶: «وقد كان ابنا عبد الله بن جعفر لحنًا الى امرأة عبد الله بن قطبة الطائي ثم النهاني، وكانا غلامين لما يبلغا، وقد كان عمر بن سعد أمر متناديا فنادي: من جاء برأس فله ألف درهم، فجاء ابن قطبة الى منزله فقالت له امرأته: ان غلامين لحنًا الينا فهل لك أن تشرف بهما فتبعث بهما الى أهلهما بالمدينة؟ قال: نعم أرنيهما، فلما رأهما ذبحهما وجاء برؤسهما الى عبيد الله بن زياد فلم يعطه شيئا، فقال عبيد الله: وددت أنه كان جاءني بهما حين فتننت بهما على أبي جعفر - يعني عبد الله بن جعفر -».

تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۱: «حمل عبد الله بن قطبة الطائي ثم النهاني على عون عبد الله بن جعفر بن أبي طالب فقتله وحمل عامر بن نهشل التيمي على محمد بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب فقتله».

در تاریخ آمده است که جناب عبدالله بن جعفر، بسیار ثروتمند و متمکن بود. او در ماجرای کربلا، همراه امام حسین رضی الله عنه از مدینه خارج نشد، اما سه نفر از فرزندان را به کاروان سیدالشهدا رضی الله عنه سپرد.^۱ زینب کبری رضی الله عنها مادر یکی از این پسران بود و دو پسر دیگر از همسر دیگر جناب عبدالله بن جعفر بودند.

در روز عاشورا و در جریان حمله‌ی سپاهیان شام به خیمه‌ها و فرار زنان و کودکان، این دو پسر بچه با هم فرار می‌کنند و از میان اسب‌ها به گونه‌ای حرکت می‌کردند که پایمال سبب اسبان نشوند. در این میان، فردی نابکار و ستمگر آن دو را به اسارت خود در می‌آورد.

هنگامی که خبر واقعه‌ی کربلا به مدینه و به اطلاع عبدالله بن جعفر می‌رسد، او پس از آگاهی از شهادت امام حسین رضی الله عنه و اصحاب با وفایشان، آمار و اسامی اسرا و مجروحین را جویا می‌شود؛ اما در میان آنان، نام دو فرزند خود را نمی‌بیند.

از این رو جناب عبدالله بن جعفر، طی نامه‌ای به یزید از او می‌خواهد که به ابن زیاد دستور دهد که دو فرزند او را پیدا کنند؛

۱۲ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۰: «و حمل عبد الله بن قطبة الطائي على عون بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب فقتله... و حمل عامرين نهشل من بني تيم الله بن ثعلبة على محمد بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب فقتله».

۱. عبدالله در واقعه کربلا حضور نداشت اما دو فرزندش، عون و محمد، و به قولی عبیدالله در روز عاشورا به شهادت رسیدند. (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۹، ۴۶۶؛ مقاتل الطالبین، ص ۹۱ - ۹۲). هم چنین رک به: ارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ اقبال الأعمال، ج ۳، ص ۷۵ - ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴، ۴۴، ۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۱ و ۳۵۹؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۰... (ویراستار)

در ضمن مبلغ صد هزار درهم برای هر کدام از آن‌ها جایزه تعیین می‌کند. از سویی دیگر، حارث - در بعضی از نقل‌های تاریخی عبدالله بن مطاع کندی هم گفته‌اند - که این دو نوجوان را به اسارت برده بود، به امید دریافت صلّه و [عرض] خوش خدمتی، در نخلستان سر آنان را بریده و به کوفه می‌برد. ابن زیاد، با مشاهده‌ی سر بریده‌ی این دو نوجوان دستور می‌دهد سر از تن حارث جدا کنند.

با شنیدن این ماجرا، این سوال به ذهن متبادر می‌گردد که چرا ابن زیاد دستور قتل حارث را داد؟ آیا عاطفه‌ی انسانی ابن زیاد به جوشش درآمده و دلش به حال آن دو نوجوان سوخته بود؟! اما با نگاهی عمیق‌تر در می‌یابیم، مسلم است ابن زیادی که مجری قتل امام حسین علیه السلام است و اگر نبود تقدیر الهی، یک نفر از اُسرای کربلا را هم زنده باقی نمی‌گذاشت، نسبت به قتل این دو نوجوان جهت عطف و رأفت انسانی از خود نشان نداده است؛ بلکه از شدت عصبانیت و خشم از پول کلانی که از دستش رفته بود، اقدام به این مجازات می‌کند؛ پولی که قرار بود جناب عبدالله بن جعفر، بابت زنده بودن این دو نوجوان پرداخت نماید. از طرفی با توجه به نقل‌های تاریخی، تفاوتی نمی‌کند که این دو نوجوان، فرزندان جناب مسلم بن عقیل باشند و یا به نقل موقت‌تر، فرزندان جناب عبدالله بن جعفر! مهم آن است که این دو نوجوان در نهایت غربت و مظلومیت به شهادت رسیده‌اند.

كتابنامه

١. ابصار العين، السماوى، محمد بن طاهر، قم: مكتبه بصيرتى
٢. احاديث منتخبة من مغازى موسى بن عقبه، قاضى شهيه، يوسف
٣. اخبار الدوله العباسيه و فيه اخبار العباس و اولاده، سبب رحيم، تحقيق: عبدالعزیز دورى و عبدالجبار مطلبى، قاهره: دارالطليعة، ١٩٧١.
٤. الأخبار الطوال، دينورى، احمد بن داود، تحقيق: عبدالمنعم عامر. قم: منشورات الرضى، قم، ١٣٦٨ ش.
٥. ادب الطف، شبر، سيد جواد.
٦. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد - قم، چاپ: اول، ١٤١٣ ق.
٧. الإستيعاب فى معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر، تحقيق: على محمد بجاوى، بيروت: دارالجيل، ١٤١٢ ق / ١٩٩٢ م.
٨. اسد الغابة فى معرفة الصحابة، ابن اثير، تحقيق: محمد ابراهيم بنا، محمد احمد عاشور و محمود عبدالوهاب فايد، بيروت ١٩٨٩ م / ١٤٠٩ ق.
٩. اصول الدين، بزوى، محمد بن محمد، قاهره: داراحياء الكتب العربية،
١٠. اعيان الشيعة، مين، سيد محسن، دمشق، مطبعة دمشق، ١٩٥٢

۱۱. اقبال الأعمال، ابن طاووس، علی بن موسی، تهران: دار الکتب
الإسلامیه، ۱۴۰۹ ق
۱۲. أمالی، ابن بابویه، محمد بن علی، بیروت: اعلمی.
۱۳. الامامة والسياسة، ابن قتيبة دینوری، تحقیق: طه محمد زینی، قاهره
۱۳۷۸ / ۱۹۶۷.
۱۴. انساب الاشراف، بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، تحقیق: محمد باقر
محمودی، بیروت: الاعلمی، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م.
۱۵. بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر، بیروت، الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۱۶. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليه السلام، صفار، محمد بن حسن، قم:
مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۱۷. تاریخ الأمم و الملوك، طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تحقیق محمد
أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷.
۱۸. تاریخ الكامل، ابن اثیر، علی بن محمد، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶.
۱۹. تاریخ الكبير، بخاری، محمد بن اسماعیل، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۲۰. تاریخ سیاسی اسلام، جعفریان، رسول، قم: انصاریان، ۲۰۰۳
۲۱. تاریخ طبری، طبری، محمد بن جریر، بیروت: دارالکتب العربی،
۲۲. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ابی القاسم علی بن حسن شافعی،
تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ هـ.
۲۳. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی، قم، جامعه مدرسین،
۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق.
۲۴. ترجمة الامام الحسين من تاریخ مدینه دمشق، تصحیح و استدراک:
العلامة الشيخ محمدرضا الجعفری، قم: بنیاد فرهنگ جعفری.
۲۵. تعلیقات کافی، جعفری، محمد رضا، ویراستار: افراخته، محمد حسین،
قم: تک، ۱۳۹۶
۲۶. التّعجب من أغلاط العامة فی مسألة الإمامة، کراجکی، محمد بن علی،
قم، ۱۴۲۱ ق.

۲۷. تقریب المعارف، ابوالصلاح الحلبي، تقی بن نجم، تصحیح: رضا استادی، قم: ۱۴۰۴ ق.
۲۸. الثقافات، ابن حنّان، مؤسسة الکتب الثقافية، ۱۳۹۳ ق.
۲۹. جمل من انساب الأشراف، بلاذری، احمد بن یحیی، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م.
۳۰. چهره‌ها در حماسه کربلا، پور امینی، محمدباقر، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۴
۳۱. حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، اصفهانی، ابونعیم احمد بن عبدالله، مطبعة السعادة، ۱۳۹۴ ه.
۳۲. خصائص العباسیة، کلباسی نجفی، محمد ابراهیم، تحقیق و ترجمه محمد اسکندری، تهران: انتشارات صیام، ۱۳۸۷ ش.
۳۳. دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دایره المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش
۳۴. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، قم: کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۳۵. دلائل الامامة، طبری امامی، محمد بن جریر، نجف اشرف: مطبعة الحیدریه، ۱۳۶۹ ق.
۳۶. رجال الطوسی، طوسی، محمد بن حسن، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، ۱۴۲۰.
۳۷. ریاحین الشریعه، محلاتی، ذبیح الله، تهران: دارالکتب اسلامیة.
۳۸. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (و المستطرفات)، ابن ادریس، محمد بن احمد، قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۰ ق.
۳۹. سفیران آسمان، صادقی، اصغر، تهران: آفاق، ۱۳۸۶ ش.
۴۰. السنة، ابن حنبل، احمد بن محمد، قاهره: دارالسلام،
۴۱. السیرة النبویة، ابن هشام، تحقیق: مصطفی سقا، ابراهیم ابیاری و عبدالحفیظ شلبی، قاهره ۱۹۳۶ م.

۴۲. شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، قم: کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۴۳. الطبقات الكبرى، ابن سعد، بیروت: دار صادر، ۱۴۰۵ ق.
۴۴. الطراز الأول، مدنی شیرازی، سید علی خان بن احمد، مشهد: آل البيت، ۱۳۸۴ ش.
۴۵. عدّة الدّاعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، ۱۴۰۷ ق.
۴۶. العقد الفرید، ابن عبدربه، تحقیق: علی شیری، بیروت ۱۴۱۷ / ۱۹۹۶
۴۷. عقیده أهل السنة و الأثر فی المهدي المنتظر، عبدالمحسن العباد، مدینه: مجلة الجامعة الإسلامية، ۱۳۸۸ هـ / ۱۹۶۹ م.
۴۸. غیبت نعمانی، ابن أبی زینب، محمد بن ابراهیم، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: صدوق، ۱۳۹۷ ق
۴۹. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تهران، دارالکتب الاسلامیة ۱۴۰۷ ق.
۵۰. کامل الزیارات، ابن قولویه، جعفر بن محمد، نجف اشرف: مرتضوی، ۱۳۵۶ ق.
۵۱. کتاب سلیم بن قیس الهمالی هلالی، سلیم بن قیس، قم: الهادی، ۱۴۰۵ ق.
۵۲. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، اربلی، علی بن عیسی، تبریز، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.
۵۳. کمال الدین و تمام النعمة، ابن بابویه، محمد بن علی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، صدوق، ۱۳۹۵ ق.
۵۴. اللهوف علی قتلی الطفوف، ابن طاووس، علی بن موسی،
۵۵. مجله تراثنا، موسسه آل البيت احیاء التراث، ۱۳۵۷ ش
۵۶. مثیر الاحزان، ابن نما، جعفر بن محمد، قم: مدرسة الامام المهدي عليه السلام
۵۷. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، مجلسی، محمد باقر، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ق.

۵۸. المزار، شهید اول، محمد بن مکی، قم: مدرسة الامام المهدي عليه السلام، ۱۴۱۰ ق.
۵۹. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، حسین بن محمد تقی، قم: آل البيت، ۱۴۰۸ ق.
۶۰. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العربی.
۶۱. معجم البلدان، حموی بغدادی، یاقوت، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵ م.
۶۲. المعجم الكبير، طبرانی، سلیمان بن احمد، قاهره: مكتبة ابن تيميه،
۶۳. المغازی للواقدي، واقدي، محمد بن عمر، تحقیق: مارسدن جونس، قاهره ۱۹۶۶ م.
۶۴. مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، تحقیق: صفوان داوودی، بیروت: دار القلم، ۱۴۱۲ ق
۶۵. مقالات الاسلامیین، الاشعری، ابی الحسن علی بن اسمعیل، النشرات الاسلامیة
۶۶. مقاتل الطالبیین، اصفهانی، ابوالفرج، تحقیق: سید احمد صقر، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۸ ق.
۶۷. مقتل الحسين عليه السلام، ابومخنف، لوط بن یحیی
۶۸. مکاتیب الأئمة عليهم السلام، احمدی میانجی، علی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۶ ق.
۶۹. مناقب آل أبی طالب عليهم السلام لابن شهر آشوب، ابن شهر آشوب مازندرانی، قم: علامه، ۱۳۷۹ ق
۷۰. منصب قاضی القضاة، علی الانباری، دارالعربیة،
۷۱. میزان الاعتدال، الذهبی، محمد بن احمد، قاهره، المكتبة التوفيقية،
۷۲. نفس المهموم، قمی، عباس، قم: بصیرتی، ۱۴۰۵ ق
۷۳. نهایه الارب فی فنون الادب، ندوی، عبدالحلیم، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.

۷۴. نهج البلاغه، شریف رضی، تحقیق: صبحی صالح.
۷۵. نهج الفصاحة، پاینده، ابوالقاسم، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۷۶. الوافی، فیض کاشانی، محمد محسن، اصفهان: کتابخانه
أمیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۶ ق
۷۷. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، قم: آل البيت،
۱۴۰۹ ق.
۷۸. ینابیع المودة، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، تهران: اسوه.